

خز د و سی امروز

هفته نامه

U.S. Price \$4.50

FERDOSI EMROOZ

Wednesday, October 2, 2013 Issue No: 175

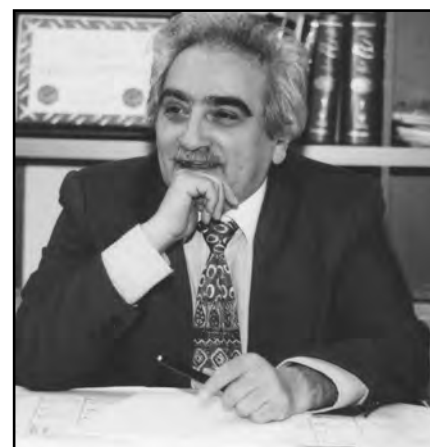
سال چهارم، شماره ۱۷۵، چهارشنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۹۲

وصلت!

یابرویم به اون ولایت من و تو...



غلط زیادی نمایندگان اسلامی!



طرح «تعریف جرم سیاسی» که عده ای از نمایندگان مجلس زحمت کشیده و به دست چلاق شده خودشان مرتکب نوشتن آن شده اند دیگر نظیر آن خوش خدمتی نوکر سلطان صاحبقران نیست که به سایر خدمه گفت: قبله عالم به لفظ مبارک به من فرمودند: قمرساق! و یا در حد آن ضرب المثلی که به فالانی گفتند برو کلاه بپار! او، طرف را گردن زد و سرش را آورد! یکی از موارد این طرح موارد تعجب برانگیزش مفاد آن بند است مبنی بر قانونی شناختن

محدودیت های بیشتری در مورد فعالان سیاسی و جرم شناختن «نقد عملکرد از حاکمیت» است و هم چنین عیب و ایراد از «برنامه های آینده حکومت» نیز برچسب «افشاگری» خورده و بالطبع قبای انتقاد کننده را به آتش خود می سوزاند.

معلوم نیست چه موجبات و تمهیداتی درکار بوده است که تهیه چنین طرحی را در تعریف «جرم سیاسی» به نمایندگان مجلس واگذار کرده اند که بالکل صلاحیت ارتکاب چنین غلط فاحشی را ندارند چه برسد که گه زیادی هم از این بابت بخورند! و سیر داغ و نغنا داغ قانونی! آن را غلیظ تر و بیشتر کنند.

آنها ظاهرأ باید از یک جو عقل بر خوردار باشند که به عنوان نماینده ملت بایستی از دولت بخواهند و مکلف باشند که چنین لایحه ای را تهیه و به مجلس تقدیم کند. این لایحه پس از بررسی در کمیسیون مربوطه به صحن علنی مجلس آورده شود و نمایندگان مجلس به عنوان نمایندگان مردم در موردش شور و مشورت نمایند. از آن انتقاد کنند و به نفع مبارزان و فعالان سیاسی آن را تصحیح و تعدیل نمایند و نه این که سر خود و منباب «خود شیرینی» دست به چنین خبط و خطای فاحشی بزنند.

گفتنی است که این مجلس و ادوار گذشته آن، نمایندگان مجلس اسلامی نشان داده اند که لیاقت آن عنوان مقدس را ندارند که معمولاً در مورد «نمایندگان ملت» در مجلس شناخته شده است. بخصوص نمایندگان این چند دوره گذشته نشان دادند که در مقابل بسیاری از عملیات

غیرقانونی ریاست جمهوری و کابینه اش و حکومت اسلامی به هیچ وجه در یک حالت اصلاح و تصحیح کننده اشتباهات و ایراد به طرح های حکومتی نبوده اند و یا هیچ گاه در صدر رد احکام و مصوبه های غیرقانونی کابینه و لوایح ضد مردمی آن نبوده و بلکه در کمترین مدت بر آن مهر تأیید کوبیده اند.

اگر اکنون صحبت از خزانه خالی ذخیره مملکت است و از حیف و میل فاحش، اختلاس های حیرت انگیز هزاران هزار میلیارد تومانی و چند صد میلیارد دلاری حرف و حدیث بسیار گفته می شود، مسلم این که نمایندگان فعلی و دوره پیش مجلس در این جرایم فاحش، شریک هستند و متهم اند.

آنها در تمام این مدت به عنوان نماینده مجلس اسلامی شریک دزد بوده اند و تظاهر کرده اند که رفیق قافله هم هستند که به هر روی از امکانات و امتیازات دولتی و هدیه های حکومتی بهره مند شده اند و مصداق معروف آن ضرب المثل هستند که هم از خزانه مردم خورده اند و هم سرشان توی توبره حکومت بوده است. آن چه که در طرح نمایندگان به عنوان «جرم سیاسی» تعیین شده است، همه آن مواردی است که در دوران گذشته این حکومت (تحت رهبر و ولایت فقیه آقای خامنه ای) از مصادیق بارز ظلم و ستم و ناعدالتی بوده و حالا حسن روحانی تحت همان فرمان رهبر و ولی فقیه به اصطلاح می خواهد چنین وانمود کند که آن دوران سپری! شده است. آن دوران که ایراد به ظلم، به تقلب حکومتی به ضرب و شتم مأموران رژیم - انتقاد از اختلاس های بزرگ و رشوه های هنگفت و بی عدالتی های -

اجتماعی مورد خشم و عتاب خطاب بالاخره مجازات توهین و تحقیر و کتک مأموران حکومت قرار می گرفت.

وجود عده زیادی از زندانیان سیاسی در زندان های حکومتی به این نشانه است که تاکنون در حکومت اسلامی «نقد عملکرد حاکمیت»، جرم شناخته می شده و مجازات داشته است و تعداد کثیری از زندانیان حوادث سال ۸۸ و انتخابات تقلبی در زندان های کهریزک، گوهردشت کرج و زندان اوین کشته شده اند و یا به جای معالجه دردها و بیماری هایشان، مرهم گذاشتن بر زخم هایشان، ولی در راه بهداری زندان و یا روی تخت بیمارستان، جان باخته اند که این خود همان «مجازات جرم سیاسی» آنان در «انتقاد از حاکمیت» و افشاگری دسیسه های حکومت بوده است.

اما در همین حال معلوم نیست ضرورت ارائه طرح و تعریف جرم سیاسی در مجلس در رابطه با مطرح شدن مشکلات جهانی در رابطه با ایران در مجامع بین المللی - آیا از علائم همان «نرمش دیپلماسی» به فرموده رهبر است؟ یا در کنار هشدارهای عتاب آمیز فرماندهان سپاه و بسیج در مورد نرمش دیپلماسی و توافق های احتمالی دیپلماتیک با دولت های غربی یک تهدید علیه رئیس جمهور می باشد که دستش را توی پوست گردو بگذارند.

ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر

چرا که طالع وقت آن چنان نمی بینم

نشان اهل خدا عاشقی ست با خود دار

که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم

قتل عام تیرماه ۱۳۶۷:

طوق لعنت ابدی بر گردن امام و حکومت اسلامی!

بوده اند، ولی هیچ مشارکتی در آن حمله (مرصاد) نداشته اند که مدت ها پس از این قتل عام زندان ها انجام گرفت و مجاهدین از خاک عراق به کرمانشاه حمله بردند.

رژیم قبلادر ماه ها و هفته های پیش از آن به عناوین مختلف عده زیادی از مجاهدان زندانی را تیرباران کرده بود و هم چنین اعضای فداییان خلق و کمونیست های مستقل و اعضای حزب توده که خانواده زندانیان تیرباران شده را به (لونا پارک) راهنمایی می کردند و در آنجا دو محل ماندگیشه سینما بود که مراجعان در صف دراز به آنجا مراجعه می کردند و نام زندانی

است.

هفته گذشته بخش «پرسیمان دانشجویی» وابسته به دفتر «مشاوره بیت رهبری» اعلام کرده است که کشتار سال ۶۷ زندانیان سیاسی در زندان پاسخی به عملیات جنگی مجاهدین خلق علیه جمهوری اسلامی و حمله به خاک ایران و کشتن عده ای از پاسداران و شورش مجاهدین زندانی بوده است.

گفتیم به فرض این که چنین باشد (که نیست) به هیچ وجه نمی تواند این انتقام جویی منطقی و انسانی باشد که گرچه عده ای از آنهاکه در زندان بوده اند سابق بر این عضو سازمان مجاهدین خلق

بدبختانه این فقط حکایت آن یک سنگی نیست که می گویند دیوانه توی چاه می اندازد که صدتا عاقل نمی توانند آن را از چاه بیرون بیاورند بلکه این مورد جان بیش از ۵ هزار انسان است که در یک قتل عام گسترده و به دستور روح الله خمینی کشته شدند و سال هاست که رژیم مانده است که در مورد این دستور «امام» چه بگوید آن را چگونه توجیه کند - تا پس از ۲۵ سال (تیرماه ۱۳۶۷) پس از قبول آتش بس) که خمینی سه نفر را مأمور پاک سازی زندانی ها کرد - بالاخره آنها کشف کرده اند که موجهی برای آن بیابند که حتی در این صورت هم این کشتار وحشیانه و احمقانه



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای خصوصی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم!؟

سخن شما:

وصله و پینه

- «این هفته بابت روی جلد خیط کردید و مجبور به وصله و پینه شدید تا آن همه از خوانندگان عیب و ایراد نگیرید!»

● دیدن عیب و رفع اشتباه هنر است و آسمان هم به زمین نمی آید!

چاپ چرت و پرت!

- «یک آدم عوضی که چرت و پرت هایی علیه مجله فردوسی امروز و ایرادهای بی جا به مطالب و مسئولان این مجله مردمی نوشته بود که نمی بایستی آن همه غرض و مرض هایش در مجله منعکس می شد و ضمناً باید خودتان حسابش را می رسیدید نه در ستون حال و احوال گفته خواننده های مجله».

● توضیح داده بودیم منبای شناسایی که در میان ما ایرانیان چه نوع «جونور» هایی هستند و ادبیات

آنها از چه قبیل است البته یک نقل قول هم این هفته از یک نشریه دیگر کرده ایم که به راستی از فرط بدقلبی و سیاهدلی و دروغ حیرت انگیز است.

روشنگری تاریخ

- «نگویید ما نفهمیدیم که شما به مرور دارید توطئه کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر محمد مصدق را نحوی ماستمالی می کنید».

● یک جریان تاریخی ماستمالی شدن نیست و شخصیتی مثل دکتر مصدق نادیدنی نمی شود ولی باید درباره آنچه حزب توده با همه کارشکنی هایش علیه دولت دکتر مصدق، درباره کودتای ۲۸ مرداد شایع ساخته بود، روشنگری شود...

فقط کمی دقت؟

- «طی دو شماره خاطرات «علی فردوسی» از نویسنده نامدار «صادق چوبک» خواندنی بود ولی توجه

نکرده بودید که در شماره گذشته اسم او «علی فرسی» چاپ شده بود و زیر عکس اش «علی فردوسی» آمده بود.

● فقط مانده بود که به ما بگویید: بیابید شست پاتون توی چشمتون نره!

گپ و گفت:

۱ - هر دو سوژه روی جلد شماره گذشته شما می توانست یک شماره جداگانه را به خود اختصاص دهد و قاطی نشود.

- حساب دیر و زود شدن و کهنه شدن سوژه را هم کرده بودیم! xxx

۲ - باز شرح رو جلد در مورد «قهرمانی جهان کشتی ایران» در مجله نبود و این که ما در سال های گذشته در کشتی چند بار قهرمان شده بودیم.

- اهمیت این دوره آن بود که قهرمان کشتی ما مثل زمان تختی ها و حبیبی ها و موخدها در مسابقات جهانی خارج از کشور بود آن هم بعد از ۴۵ سال، سال های پیش در مسابقات جهانی تهران قهرمان اول بودیم.

xxx

۳ - برعکس روی جلد شما، اوپاما و پوتین «دنیا را فیلم نکرده اند!» بلکه «اوپاما» از روس منحوس باج می گیرد و روس ها هم ایران را می چاپند!

- در این میان شما از «اینگلیسا» غافلید درست مثل همه مردم!

xxx

۴ - فکر نمی کنید بعضی مطالب مجله شما تکراری شده و شما دنباله دارد شما باز هم جای جارو کردن صفحات و حذف کردن ها را دارید؟

- آقای از ما بهترن!! مقاله و مطالب که جارو کردنی نیست به اهل قلم به چشم باز جوی اوی— نگاه نکنید!

خارج از محدوده!؟

خوش خوشانتان نباشد!

● عده زیادی از ایرانیان بابت امام و توطئه ۵۷ می گویند فریمان دادند. از خاتمی تا روحانی که بیش از ۸ سال نکشید که باز هموطنان الکی خوش خوشانشان شد و این بار نه انتظار سوقات از امام که از شیخ حسن داشتند!

- در این میان، بازی ها تکرار می شود با ترندهایی که باز هم مردم برای چندمین بار توی «یک زباله دانی» می افتند تا کی بیرون بیایند و باز دوباره!

از سوراخ تا شکاف!

● من بایت درست سردبیر که مرتب می گوید و می نویسد تردیدی در فروپاشی حکومت اسلامی نکنید، موافقم آن عده از آیه یأس خوان ها، یا پادوهای رژیمند یا کسانی که به

هر جریانی طمع می بندند! - به قول دوستی کشتی عظیم تایتانیک با یک سوراخ غرق شد... این رژیم که از سوراخ گذشته و شکاف برداشته!

مسایل محیط زیست

● خوب میکنید درباره مسایل محیط زیست و حیاط گیاهان و جانوران هم مقاله دارید. آن کسانی که هنوز سنگ ایدئولوژی های قرن هیجدهمی را به سینه می زنند از مسائل امروز جهان غافلند و خبر ندارند استالین مومیایی نیست، چالش کرده اند و روی قبرش هم علف سبز شده!

- توجه کنید با مسایل محیط زیست و فضای سبز، خیلی مسائل سیاسی، اجتماعی و انسانی تازه ای مطرح می شود می بینیم که مثلاً اهداف احزاب سبز و فقط در فضای گیاه و محیط زیست انسان و خـزندگان و چـزندگان ... نیست.

گندش را درآورده اند

● حتماً مقالاتی در نحوه مرادوات ایرانیان بایکدیگر، زندگی هایشان و خلق و خویشان در کشورهای خارج و بخصوص آمریکا چاپ کنید. بعضی ها واقعاً گندش را در آورده اند.

- حرف هایتان درست است ولی گاهی اوقات لازم است که دستمالی هم جلوی دماغتان بگیرید!

دفتر مشاوره رهبری بعد از ۲۵ سال این قتل عام وحشیانه توجیه کرده است!؟

به حساب «شایعه پراکنی مجاهدین» می گذارد که لااقل در تهران و در بسیاری از محله ها شاهدند که دختران متعددی به همین طریق (پس از یک هم خوابگی شبانه) به عنوان «صیغه» اعدام شده و روز بعد پاسداری مبلغی را به عنوان مهریه (یا یک اصطلاح مذهبی) به خانواده آنها پرداخته است.

قاتلان حکومت اسلامی پس از اعدام تعداد کثیری به بهانه وابستگیان «رژیم پهلوی» و ضد انقلاب که تا سال ۱۳۶۰ به طول انجامید از آن پس در صدد به دام انداختن مجاهدین و فداییان خلق و سایر گروه ها و از جمله اعضای حزب توده بودند که بیشتر آنها را به زندان محکوم کردند و همین عده بودند که در تابستان ۱۳۶۷ قربانیان کشتار جمعی به دستور امام شدند.

«مشاوران نهاد رهبری» بعد از ۲۵ سال عقل نداشته اشان را سر هم گذاشته اند و بهانه ای برای کشتار جمعی تراشیده اند که حتی مرغ پخته هم خنده اش می گیرد!

آزادی آنها، به جلوی زندان اوین بیایند و در میان این زندانیان سیاسی چنان که گفتیم از اعضا و طرفداران تمام سازمان ها و احزاب سیاسی آن زمان حتی (تعدادی از پرسنل شهربانی و ژاندارمری و ارتش بودند که در سال ۱۳۵۷ به چند سال حبس محکوم شده و آخرین ماه و هفته زندانی شدند نشان را می گذراندند.

عده ای از زندانیان حتی حضور این سه آخوند و پرشش آنها را به شوخی گرفته بودند. عده ی آنها که می دانستند جمهوری اسلامی دارد آتش بس را قبول می کند، وقتی آخوند می پرسید: به جبهه میری یا نه؟ او جواب منفی می داد پس دیگر مورد نداشت که در لیست اعدامی ها قرار بگیرد!؟

دفتر وابسته به مشاوره نهاد رهبری نه تنها اعدام این تعداد زندانی را تخطئه کرده و از «شایعات مجاهدین خلق» می داند بلکه اعدام دخترهای زندانی (عقد دوشیزگان و سپس اعدام آنها را هم)

خود را می گفتند و شخصی که در آن قوطی بود اگر زندانی تیرباران شده، مجاهد بود. محل دفن او را به طور دقیق (بهشت زهرا و قطعه فلان و شماره بهمانی) می گفت و اگر غیر از مجاهد بود (که او را مسلمان نمی شناخت) اغلب کلمات مستهجن به کار می برد و فحش می داد در هر حال نمی گفت که در کجا دفن کرده اند.

در همین ردیف دو خواهرزاده مجاهد این بنده که تیرباران کرده بودند. محل دفن آنها را در بهشت زهرا منطقه چند و کدام شماره به مادرش گفته بودند ولی از هزاران زندانی دیگر که به زعم آنها بی خدا، بی دین، نجس بودند. نشانی از محل دفن نمی دادند.

امادر مورد کشتار پس از آتش بس تیرماه ۱۳۶۷ زندانیانی در اوین بودند که بسیاری از آنان، حتی آخرین هفته های دوران محکوم شدن خود را می گذراندند و یاد رقرنطینه به سر می بردند. حتی عده ای به خانواده خود خبر داده بودند که برای همراهی روز

ماوقف:

به چه کار رفته بودی؟

● حسن روحانی گرچه به مناسبت اجلاس سالانه سازمان ملل متحد به نیویورک رفت ولی مهمان دولت آمریکا یا رییس جمهور آن کشور نبود بلکه میزبان نامبرده «بان کی مون» دبیرکل سازمان ملل متحد بود. آیا عدم حضور رییس جمهور اسلامی در مراسم ناهار «بان کی مون» یک نوع حرکت دور از اخلاق و خصلت ایرانی نبود؟ گیریم که شیطان بزرگ (به گفته آخوند کبیر) هم در آنجا دعوت داشت و حسن روحانی می توانست مانند تمام روسای جمهور جهان و میهمانان در سر میز دیگری باشد و محلی هم به «اوباما» نگذارد؟!

حسن روحانی و سایر همراهانش که به این میهمانی دبیرکل سازمان ملل متحد نرفتند. پس چرا به نیویورک رفته بودند؟ فقط برای این که انشاء مخلوط خاتمی و احمدی نژاد را قرائت کند؟ بالاخره او هم چشمداشتی به این سفر داشت.

نمیدانم چرا یاد آن شاعری افتادم که صبح زود به در خانه خان حاکمی مراجعه کرد ولی او نبود و شاعر به تملق شعری برایش سرود:

سحر آمدم به کوی ات به شکار رفته بودی/ تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی؟!/.

اندر آداب میهمانی

● معمولاً وقتی بزرگتری به منزلی به میهمانی می رود، به فرض که مجلس آشتی کنان باشد و به فرض که طرف که مهمانی داده و چلو و پلوپی پخته موفق به این آشتی کنان نشود ولی دیگر کسانی از منسوبان و یا نزدیکان

این «مهمان» به در خانه طرف مربوطه نمی روند که به طور گذری فحشی و دشنامی نثار صاحبخانه و آن کسی کنند که قرار است میانشان آشتی برقرار شود؟! این کاری بود که در تهران و از بوق های حکومتی و سرداران سپاه تا امام جمعه های قراضه و نشریات رژیم علیه اوباما و آمریکا در مدت حضور حسن روحانی در نیویورک و در مراسم سازمان ملل متحد انجام دادند و مبالغی از تهمت ها و فحش ها را حتی تا این هفته در مراسم نماز سیاسی / فحاشی روز جمعه علیه آمریکا ادامه دادند از جمله: مرگ بر آمریکا! جالب این که شعار دهندگان انگار در سال های جنگ منجمد شده اند و در شعارهای آن زمان مانده اند. چون بعد از مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل، شعار می دادند: مرگ بر منافقین و صدام؟!

نفهمی دانشگاهی؟!

● آخوند رییس دانشگاه برکنار شده علامه (دانشگاه ملی سابق) در مورد اخراج دانشجویان و گیر و گرفتار کردن آنها گفته است: نمی دانید آنها چه آتشی می سوزانند. پسر ها و دختر ها چه کارهایی می کردند و چه حرف هایی می گفتند که خجالت می کشم بگویم؟! ولی تمام این خوش خدمتی ها برای این بود که خدای نکرده وزیر بی عقل علوم احمدی نژاد قرار بود او را رییس دانشگاه تهران کند!

یکی از دانشجویان اخراجی می گوید: او نمی توانست به سئوالات متعدد ما جواب بدهد!

دیگری می گفت: شعورش نمی رسید چه مقامی دارد و نبایستی این همه خرافات ببافد. در جایی خواندم که: ملای مکتبخانه ای بچه ها را زیاد به چوب و فلک می بست و کتک می زد. گفتند آقا ملا

چرا شما مکتبدار ها این بچه ها را انقدر می زنید؟ جواب داد: آخه قرار است این بچه ها جای ما رو بگیرند!

شست های ارشادی!

● دخترها و زن های جوان تهرانی با آن شلوار تنگشان - که با وجود مانتوی روی آن دل گشت ارشاد را برده اند و فشار خونشان را بالا رفته و در حسرت آنند که ساعتی دخترهای شلواری را به محل کارشان بکشاند و حسایی با چشمان ارشادی «دید» بزنند! ولی از شما چه پنهان از عکس های دختران تهرانی آن چه از گیسوان آنها (مثلاً) از زیر و سوری می بینیم خیلی حکایتی تر از شلوار چسبان «سپورتشان» است!

با این حال گشت ارشادی ها می خواهند گیر بدهند و بالاخره هم این مد شلوار را یا (دمده) می کنند و یا از پای دخترها در می آورند!

این بنده فکر می کند که برای آینده (بعد از گیسوان و مانتو و شلوار ممنوعه) دختران باید فکر دیگری کنند که «حال» گشت ارشادی را بیشتتر بگیرند؟!

سفارش یک کفش بندی بدهند و بپوشند به طوری که شست پای خود را از لای یکی از بندهای آن بیرون بگذارند که روی آن ماتیک، مانیکور یا رژ مالیده باشند و از لای یکی از بندهای کفش آن ها بیرون آمده باشد و با دیدن گشت ارشادی ها، شست دو پای خود را بجنابانند و بچرخانند...

بالاخره این بازی را که ماموران از موی سر شروع کرده اند و از صورت و سروسینه و باسن و کمرو به ساق پای دخترها رسانده اند به پا و انگشت های پا ختم به خیر بفرمایند!

همشهری مامی گفته: تیر مژگان تو از عینک پشت / خورد قلب اخوی بنده را کشت./.

تک مضراب

کند و کاوی در روزنامه های تهران

مصلحت حکومتی

روزنامه «اعتماد» نوشت: بر اساس منافع ملی با آمریکا مذاکره می کنیم.

- در این مدت تا کجایش «منافع ملی» بوده؟ لااقل بفرمایید مصلحت حکومتی؟!

چشم و دل باز شدن؟!

روزنامه «قانون» نوشت: جنگ ۸ ساله با عراق چشم و دل ما را باز کرد.

- یعنی به قیمت پاره شدن شکم و تن و بدن و کور شدن چشم و معلولیت میلیون ها هموطن ایرانی دیگر!

دکان تدبیر خدا

روزنامه «آرمان» نوشت: آیت الله مصباح می گوید: پیروزی روحانی تدبیر خدا بود.

- مثل این که از امام زمان بازی و چاه جمران خیری ندیده و دکان و «تدبیر خدا» را گشوده!

جنگ طلبی سپاه!

روزنامه «شرق» نوشت: یک مقام نیروی هوایی می گوید ارتش در مورد نقش خود در جنگ تبلیغ نمی کند!

- ارتش در مورد کاربرد سلاح و تجهیزاتش آگاهی دارد ولی فرماندهان سپاه یک اسلحه به کمرشان و یک اسلحه به دستشان است و خیال می کنند دنیا را زهره ترک کرده اند؟! اگر سرش برگردد؟!

روزنامه «ابتکار» نوشت: مصلحت نظام در پیروزی «روحانی» بود.

- فعلاً هر چه حضرت آیت الله العظمی اکبر هاشمی رفسنجانی می فرمایند! تا این که رهبر بتواند سرش را برگرداند! چندین صیغه!

روزنامه «حمایت» نوشت: مجمع خیرین ازدواج راه اندازی می شود. - مثل این که «آقایان» باز «صیغه» کم آورده اند و دلال و دلاله های بیکار! تحریم دلوری!

روزنامه «اطلاعات» نوشت: آمریکا تحریم های بشردوستانه و محیط زیست در مورد ایران را لغو کرد. آخوند حاکم از اقدامات بشردوستانه و محیط زیست چیزی نمی فهمد و دنبال تحریم دلاری است.

مهربانان ما!

روزنامه «رسالت» نوشت: جمهوری اسلامی طرح جهانی علیه خشونت و افراطی گری را به سازمان ملل ارائه داد. - از بس این آقایان علما و شیخ اسلام و آیات عظام و آدمخوارانشان مهربان و

نجیب و انسان دوستند!!

حتی ارگان بیت آدمخواران

روزنامه «جمهوری اسلامی» نوشت: طرح رییس جمهور ایران برای جهان علیه خشونت و افراطی گری...

- حتی ارگان «بیت آدمخواران» هم این طرح حقه بازانه را سرلوحه روزنامه اش قرار داده است!

خارش موسمی!

روزنامه «تهران امروز» نوشت: مذاکره با آمریکا ممنوعیت ذاتی ندارد.

- یک «کرمک موسمی» بود که از «بیت امام» به سایرین هم سرایت کرد! کشتار بس اسلامی!

روزنامه کیهان نوشت: علمای جهان اسلام در اجلاس کابل قتل غیرنظامیان را حرام اعلام کردند.

- پس از این همه کشتار و ذبح شرعی حکومت های اسلامی ایران، عراق، پاکستان و افغانستان در این کشورها؟! پایان زوزه کشی؟!

روزنامه «اقتصاد پویا» آوای خوش دیپلماسی اعتدال ایران در سازمان ملل.

- پس این همه سال چرا انقدر در سازمان ملل زوزه می کشیدید و آواز خر در چمن می خواندید؟! دلال بازار سیاه!

روزنامه «جهان صنعت» نوشت: بخش خصوصی به دنبال احیای روابط اتاق بازرگانی ایران و آمریکا و توسعه بازرگانی با آنها است.

- مثل این که دیگر دلالی بازار سیاه و خریدهای صلاپهنا، «صرف» ندارد!

تلگرافی:

رابطه با آمریکا:

- قمار!

سرداران سپاه:

- پروار!

مشکلات رژیم:

- یک خروار!

وضعیت اقتصاد:

- بیمار!

اوقات رهبر:

- زهرمار!

مردم ایران:

- گرفتار!

چهره دیگر!



شهرام همایون روزنامه نگار

حسن روحانی در اولین سفر خود به نیویورک و حضور در مجمع عمومی سازمان ملل و هم چنین در مصاحبه های متعدد با رسانه های بین المللی، چهره ی دیگری از جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت.

گفتم «چهره دیگر» و نه چهره ی تازه! چرا که جمهوری اسلامی در طول سی و چهار سال گذشته، همواره از این «چهره ی دیگر» در مواقع ضروری استفاده کرده و هر بار نیز، از شخص تازه ای برای این منظور بهره برده است و این بار قرعه به نام حسن فریدون - یا همان روحانی - اصابت کرده است.

«چهره ی دیگر» تقریباً با تولد انقلاب اسلامی، متولد شد و در طول این سال ها، هر زمان که لازم بود و یا هست، این «چهره دیگر» پرننگ شده و کار نجات جمهوری اسلامی را

برعهده گرفته است. برای روشن تر شدن این موضوع شما را رجوع می دهم به اشغال سفارت آمریکا، از آن جا مردان جمهوری به «چهره» و «چهره دیگر» تقسیم شدند. مردانی که موافق اشغال بودند و دیگری که مخالف. موافقان، سفارت را اشغال کردند و شدند «پیروان خط امام» و آن دیگران، یا چهره ی دیگر در موضع ضعف قرار داشتند. مگر آن که فشار به مرحله ای می رسید که ناگهان این «دیگران» ناگهان از سایه بیرون آمدند و به صورت یک دست غیبی جمهوری اسلامی را از سقوط نجات می دادند.

خامنه ای، رفسنجانی، بهشتی، موسوی خوئینی ها، کسانی بودند که به شدت از گروگان گیری دفاع می کردند، شعار می دادند و شور برمی انگیزتند، برای دنیا و به ویژه آمریکا خط و نشان می کشیدند. اینجا بازرگان تاب تحمل نیاورد و چون از جماعت چهره دیگر بود، صحنه را خالی کرد و بنی صدر و قطب زاده و یزدی جایش را گرفتند. اما حرفشان کاربردی نداشت تا زمانیکه زمان ایجاب می کرد، ماندند. آنگاه ناگهان همه ی آن خط و نشان کشیدن ها و شرط و شروط چهره اول کنار گذاشته شد و چهره دیگر کار خود را کرد. آنها - از جمله خمینی - می گفتند گروگان ها فقط به شرط محاکمه شاه، مصادره ثروتش، بازگشت ذخائر ارزی آزاد خواهند شد، اما در بزنگاه، «چهره دیگر» گروگان ها را آزاد کرد بی آن که نه تنها هیچ یک از آن شرایط محقق نشد

بلکه یک گروگانگیر دختر از گروگانش حامله شد، ذخائر ارزی به یغما رفت و بسیار امتیازات دیگر که در جریان قرارداد الجزایر، از سوی همین بهزاد نبوی به آمریکا داده شد و بالاخره هم از محل همان ذخایر به هر گروگانگیر مبلغ یک میلیون دلار رسید.

خاتمی آمد. خاتمی همان «چهره ی دیگر» بود. شرایط مانند امروز سخت نبود اما لازم بود که فشار بر جمهوری اسلامی تعدیل شود. بحث مذاکره با آمریکا را عطا مهاجرانی وزیر ارشاد طی مقاله ای در اطلاعات مطرح کرد، زمزمه ها شروع شد. خاتمی به نیویورک آمد، بیل کلینتون در راهروهای سازمان ملل قرار بود با خاتمی دست بدهد. عباس عبدی گروگانگیر، با یکی از گروگان های آمریکایی در اروپا ملاقات کرد، آلبرایت وزیر خارجه کلینتون قرار بود با ایرانی ها مذاکره کند. این حرف ها و شایعات و مذاکرات مقدماتی تا آنجایی رفت که نمایندگان جمهوری اسلامی با آمریکایی ها در زمینه مسائل عراق و افغانستان دوریک میز نشستند، اما لحظه ای که می رفت «چهره ی دیگر» جمهوری اسلامی موفق شود ناگهان یک نطق رهبری، همه ی نقشه ها را نقش بر آب کرد چرا که، روزنامه ها ظاهراً آزاد شده بودند، جمعی از زندانیان سیاسی آزاد شدند و فشار هم کم شده بود و «چهره دیگر» جمهوری اسلامی به سایه رفت. معرفی میرحسین موسوی در حقیقت یک مقطع دیگری بود که به نظر لازم می رسید چهره دیگر به

میدان بیاید. آمد اما شرایط آنگونه نبود که به ریسک اش بیارزد. قرار نبود و نیست که «چهره دیگر» به چهره اصلی بدل شود که اگر چنین شود جمهوری اسلامی دیگر

جمهوری اسلامی نخواهد بود. حوادث انتخابات هشتاد و هشت خیلی زود مجدداً به سایه رفت تا این که بحث تحریم ها پیش آمد. این جا دیگر منافع ملی نبود این جا، منافع خصوصی مردان جمهوری اسلامی به خطر افتاده بود، پولی در بساط نماند، سفرها کاهش یافت. واردات قطع شده بود و لازم بود بار دیگر «چهره دیگر» به میدان بیاید. این بار اما چهره دیگر به صورت هیأتی یک شبه ساخته شد. معمار انقلاب هاشمی رفسنجانی، با موضع گیری های دو پهلو در جریان انتخابات هشتاد و هشت و پس از آن رد صلاحیتش در جریان انتخابات ریاست جمهوری، از جناح «چهره» به جناح «چهره دیگر» منتقل شد. دکتر حسن فریدون، دبیر شورایی عالی امنیت ملی، که همه ی فعالیت های امنیتی کشور را در همه ی سال ها زیر نظر داشت به این جناح منتقل شد. خامنه ای، به عنوان رهبر جناح «چهره» به سایه رفت تا چهره دیگر بتواند در میدان بدرخشد که ملاحظه می فرمایید چنین نیز شد.

در همه ی این ماه های به قدرت رسیدن جناب فریدون هیچ حرف تازه ای زده نشده است. شعار مرگ بر آمریکا، همچنان در نماز جمعه شنیده می شود اما وزیر خارجه «چهره دیگر» با وزیر خارجه آمریکا ملاقات می کند. قانون منع استفاده

از ماهواره همچنان به قوت خود باقی است اما رییس جمهور چهره دیگر می گوید: همه از ماهواره استفاده می کنند.

از صدها زندانی سیاسی، هشت زندانی آزاد می شوند. این زندانیان، از جمله همان شخصیت های جناح چهره دیگر هستند که از وقایع هشتاد و هشت به زندان افتادند. خیلی ها همچنان در زندان هستند. روحانی در شرایطی از حقوق بشر و صلح در آمریکا صحبت می کند که تنها در طول ریاست جمهوری او دویست و سیزده تن در ایران اعدام شده اند. و خامنه ای همچنان ساکت است.

میدان اکنون در اختیار یک چهره از جناح چهره دیگر است برای عبور از بحران، بحران تحریم ها و بحران جنگ جمهوری اسلامی امیدوار است با این تاکتیک آب ها از آسیاب بیفتد و بار دیگر به موضع اصلی خود بازگردد که بازمی گردد. می ماند این که غرب تا چه حد بخواهد فریب بخورد که ظاهراً اینها نیز زیر فشار سرمایه داران محروم از بازار ایران چندان بی علاقه نیستند که فریب بخورند. در این میان، زمانی دیگر رهبر با همان صلابت به میدان خواهد آمد و با یک نطق همه ی این تغییرات را چون حباب می ترکاند و می گوید:

ما حتی حرف دوستان را پذیرفتیم. گفته بودم که به غرب نمی شود اعتماد کرد دیدید که نمی شد. پس مرگ بر آمریکا! می ماند ملت ایران، همچنان اسیر و در، بند.



فقط یک دست یا یک ناهار؟!!



علی کشتگر - نویسنده

نارضایتی‌های پنهان!

پیروزی روحانی در انتخابات خرداد ۹۲، پیروزی گفتمانی بود که خامنه‌ای در همه سالهای گذشته بویژه در دوره ۸ ساله اخیر با آن دشمنی ورزیده بود. این پیروزی مثل دوم خرداد ۷۶ برای خامنه‌ای شکست بود، اما برای جمهوری اسلامی راه خروج از بن بست رامی‌گشود. ۱۸ میلیون ایرانی نیز

به این دلیل به روحانی رای دادند که نمی‌خواستند تحریم‌ها اقتصاد کشور را به سوی نابودی و ویرانی ببرد و سیاست هسته‌ای ناشفاف جمهوری اسلامی ایران را به سوی پرتگاه جنگ و خونریزی بکشانند.

رای به روحانی رای به «تغییر» بود، بویژه در حوزه سیاست خارجی به امید پایان دادن به تحریم‌ها و البته گشودن فضای سیاسی کشور و احیای حقوق مدنی و شهروندی لگدمال شده مردم.

روحانی در شرایطی برنده انتخابات ۲۴ خرداد شد که نه فقط مردم به شدت از دیکتاتوری خامنه‌ای و سیاستهای غیرکارشناسانه خارجی و داخلی حکومت بی‌کفایت او ناراضی و برآشفته بودند، بلکه در صف حکومت گران نیز نارضایتی‌های پنهان از سیاستهای تنش‌فزایانه‌ای که کشور را به بن بست رسانده بود به اوج خود رسیده بود و شاید بیش از نیمی از اصول

گرایان نیز بدون آن که جرات ابراز مخالفت نشان دهند، از اقدامات و رفتار خامنه‌ای و بیت او که موجب تحریم ایران و بحران اقتصادی و اجتماعی شده بود سخت ناراضی بودند و قلبا خواستار شکست تندروها بودند.

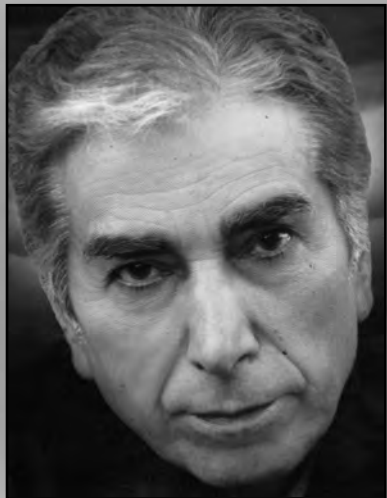
پس اغراق نیست اگر بگوئیم که روحانی برای پیشبرد نظرات خود نه فقط از حمایت رای دهندگان و نهادهای مدنی بلکه از حمایت طیف گسترده‌ای از حاکمیت نیز برخوردار است و اگر اشتباهات دوران آقای خاتمی را تکرار نکند و بر نظرات خود بایستد، می‌تواند دست کم در عرصه سیاست خارجی با تکیه به افکار عمومی و جلب حمایت پراگماتیستهای اصول‌گرا از موافقی که بیت و دولت موازی بیت ایجاد می‌کنند عبور کند.

خط قرمز خامنه‌ای!

خودداری روحانی از ملاقات با او باماو حتی

ترس او از یک رویارویی مختصر در حد فشردن دست رئیس‌جمهور آمریکا نشان داد که او برای گشودن قفل سیاست خارجی که مستلزم تنش‌زدایی میان ایران و غرب است، از جسارت کافی برخوردار نیست. او چه در سخنرانی در سازمان ملل، چه در گفتگو با کریستیان امانپور و چه در مساله امتناع از روبه‌رو شدن با رئیس‌جمهور آمریکا نشان داد که خود را در خطوط قرمز خامنه‌ای محدود کرده است. روحانی می‌دانست که ملاقات با رئیس‌جمهور آمریکا در نیویورک فرصتی استثنایی و تاریخی برای جلب افکار عمومی جهانیان و نشان دادن دگرگونی در سیاست خارجی ایران است.

او قطعاً به این دیدار تمایل داشت و این تمایل چه از طریق نزدیکان روحانی و چه از زبان خود او بارها اعلام شده بود. پس چرا با وجود درخواست آمریکا این ملاقات انجام



علیرضا میبدی

سازمان

**نه همان جایی
که میدانی ست او
نه همان خطی
که می خوانی ست او
دوستش دارم**

**دوستش دارم که در این سرد سال
غرق گل های زمستانی ست او
آخر از یخ چاله ها
سرمی کشد
آتشی پنهان
که زندانی ست او
ابرهای کهنه
نازایند و باز
آید آن ابری
که بارانی ست او
دوستش دارم که مهد دوستی ست
خانه یار دبستانی ست او**

نشد؟ پاسخ آن را قبلا رسانه ها و محافلی که نظرات خامنه ای را منعکس می کنند داده اند: روزنامه کیهان یک روز پیش از سخنرانی روحانی در سازمان ملل در سرمقاله خود (یادداشت روز) نوشت: «دستی که از سوی او باما احیانا وسط یکی از راهروهای سازمان ملل یا سرمیز ضیافت ناهار «بان کی مون» به سوی منتخب ملت ایران دراز شود، دست یک جنایتکار به تمام معناست... که از آستین شیطان بیرون آمده... فشردن چنین دستی - ولودر حد چند لحظه با تاریخ مصرف ژورنالیستی کوتاه - مسوولیت سنگینی را بر دوش روحانی می افکند، همچنان که یک امتیاز بزرگ و باور نکر - دنی و بی هنگام برای شیطان بزرگ است.» (سه شنبه ۲۳ سپتامبر کیهان)

فقط رهبر!

نظیر همین سخنان در گفتگوهای «کوثری» عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس و یا در نشریه جوان وابسته به سپاه پاسداران تکرار شده است. حقیقت آن که خامنه ای زیر فشار سنگین تندروها که مهمترین تکیه گاه او هستند به روحانی اجازه ملاقات با او باما را نداد. او با این کار به آمریکایی ها حالی کرد که کلید حل مناسبات ایران و آمریکا نه در دست رئیس جمهوری که نظراتش به هاشمی نزدیک است بلکه در دست خود او است.

خامنه ای با این کار به اعتبار روحانی در عرصه بین المللی، یعنی سرمایه ای که رئیس جمهور جدید برای دگرگونی در سیاست خارجی - و حل و فصل منازعه هسته ای - به شدت به آن نیاز داشت ضربه ای سنگین وارد کرد. روحانی البته در گفتگو با خانم کریستیان امانپور با این ادعای عجیب که زمان کافی برای ملاقات با رئیس جمهور آمریکا وجود نداشت کوشید خود را مسئول این تصمیم معرفی کند، اما آمریکائیان فهمیدند که رئیس جمهور جدید همچنان خود را در منویات رهبر محصور کرده و چه بسا به این نتیجه برسند که نباید از این پس روی حرفهای او چندان حساب کنند. خامنه ای هم همین را می خواست. و البته دولت دست راستی نتانیا هو که از ملاقات احتمالی روحانی و او باما و بهبود مناسبات ایران و آمریکا وحشت کرده بود نیز در مخالفت با این ملاقات کاملا با خامنه ای همسو بود. چنان که یووال آشنائیتیز وزیر امور استراتژیک اسرائیل - به نوشته روزنامه «معار یو» - باگستاخی به دور از عرف دیپلماتیک به او باما توصیه کرد که از دست دادن به رئیس جمهور ایران «اکیدا خودداری کند.»

«اوباما» همچنان نگاهش با «اونا»؟!!

**«اوباما» اگر این بار با «اونا» کنار بیاید،
برای همیشه جوانان و مردم ایران از او قطع امید خواهند کرد!**

هنوز آمریکا بعد از
سی و پنج سال
شناخت درستی
از ماهیت جمهوری
اسلامی ندارد!



خود چنین عکس العملی نشان نداده است. مثلاً در مورد گروگانهای امریکائی که آقای اوباما در نطق اخیر خود در مجمع عمومی سازمان ملل به آن اشاره کرد، صرف نظر از اینکه نفس گروگان گیری از نخستین ساعات ودقایق، عملی بود در جهت خلاف منافع ملی ایران و عقل سالم حکم می کرد که هر چه زودتر باید به غائله خاتمه داد، جمهوری اسلامی از تمام فرصتهایی که داشت غفلت ورزید و به خاطر عدم قدرت تصمیم گیری، با بی اعتنائی به موازین و قوانین بین المللی، و از همه مهمتر احترام نگذاشتن به منافع ملی ایران، آنقدر این مسأله را، به قول خامنه ای، (کش) داد تا سرانجام مجبور شد در بدترین شرایط، پس از شکست کارتر و از بیم تهدید و تحت تأثیر اولتیماتوم پرزیدنت رونالد ریگان، تسلیم شود. این ندانمکاری جمهوری اسلامی بود که آن ماجرا را به آن صورت و برخلاف منافع ملت ایران و حتی خود رژیم پایان بخشید.

تکرار جام زهر!

باز هم به عنوان نمونه دیگری از شکست این نوع دیپلماسی که باید آن را دیپلماسی حماقت نامید در مورد جنگ ایران و عراق اتفاق افتاد.

شده است. پرزیدنت اوباما هنوز گمان می برد که اگر جمهوری اسلامی سود و زیان سرپیچی از مقررات بین المللی را بسنجد و از زیان تحریمها مطلع گردد، تغییر مسیر خواهد داد و راه کنار آمدن با جامعه بین المللی را انتخاب خواهد کرد. این چنین برداشتی از یک حکومت، در شرایط معمولی برداشتی منطقی است زیرا اگر حکومت جز این کند مورد سؤال شهروندان خود قرار خواهد گرفت و چندان در قدرت باقی نخواهد ماند.

متأسفانه پرزیدنت اوباما و دیگر رهبران کشورهای غربی با سوابق تجربی، علمی و سیاسی خود فرض را بر این مینا قرار میدهند که در درجه نخست، جمهوری اسلامی حکومتی است معقول (به معنای راسیونال) و اهل منطق که می تواند سود و زیان خود را بسنجد و در تعیین اولویتهای سیاست خارجی، منافع ملی ایران معیار سنجش این حکومت است.

در هر دوی این موارد تجربه نشان داده است که این چنین نیست. جمهوری اسلامی نه عاقل است و نه اهل منطق. این حکومت هرگز در هیچ یک از موارد برخورد با غرب و با دیگر کشورها، از

بابی اعتنائی رئیس جمهور داده شد. آیا این بار هم در واشنگتن و نیویورک یک بار دیگر آینده و سرنوشت یک نسل دیگر از مردم ایران فدای منافع و مصالح شرکت های بزرگ نفتی و جیره خواران آنها خواهد شد؟ متفکر و دانشمند بزرگ، آلبرت آینشتاین، گفته است «از علائم جنون و یا حماقت، تکرار یک اشتباه و هر بار انتظار نتیجه متفاوت داشتن است.» داستان مذاکرات میان جمهوری اسلامی و غرب، به ویژه آمریکا، مصداق واقعی این سخن است.

با سفر روحانی به آمریکا به بهانه شرکت در مراسم گشایش شصت و هشتمین مجمع عمومی سازمان ملل باز هم بازار گمانه زنی ها در باره انجام دور دیگری از مذاکرات بی حاصل میان تهران و قدرت های بزرگ آغاز شده است بدون آنکه کسی جویای دلایل شکست های پیاپی این سلسله مذاکرات در گذشته باشد. شانس موفقیت این دور نیز بیش از ادوار گذشته نخواهد بود. ظاهراً اشکال اساسی در عدم شناخت طرفین از جهان بینی یکدیگر است. در طی سی و پنج سال گذشته در مورد هر یک از حوادث و رویدادها، این تناقض آشکارتر جلوه گر



دکتر شاهین فاطمی

مفسر و تحلیل گر سیاسی و استاد دانشگاه

اوباما، باز هم با اونا؟!!

چهار سال پیش جوانان از همه جا نا امید شده ایران، در خیابان های تهران، در حالی که با باران گلوله و یورش چاقو کش های رژیم دست و پنجه نرم می کردند، فریاد می کشیدند: «اوباما، اوباما، یا با اونا یا با ما.» جوانان ایران نیز همانند بسیاری دیگر از مردم دنیا، در تصورات خود به اوباما به عنوان مبشر آزادی و دموکراسی دلبسته بودند. آن بار برای جوانان ایرانی پاسخ این سوال عملا

دیپلماسی حماقت بدون این که منافع ملی مورد سنجش باشد!

جنگی که نمی‌بایست شروع می‌شد و بسیار زودتر از آنچه انجام گرفت می‌بایستی به پایان می‌رسید، آنقدر به درازا کشید که بعد از صدور قطعنامه شورای امنیت، جمهوری اسلامی ناچار شد با شرایط بسیار دردناک فرمان آتش‌بس شورای امنیت سازمان ملل رابپذیرد و به قول روح‌الله خمینی جام‌زهر را سرکشد.

این جام‌زهر دیر هنگام گفتنش برای رژیم آسان بود اما برای ملت ایران صدها هزار کشته و معلول و صدها میلیارد دلار خسارت به جا گذاشت. پس از آزادسازی خرمشهر اگر جنگ خاتمه یافته بود کشورهای عربی حامی صدام حاضر بودند غرامت بپردازند اما سوء سیاست نظام باعث شد حتی پس از شکست صدام و

زمانی که کویت و دیگر مدعیان وی، همگی توانستند غرامت تجاوزهای صدام حسین را بازستانند، کوچکترین قدمی در جهت حفظ منافع ایران برداشته نشد و حالا دیگر صحبتی هم در این مورد نمی‌شود.

شاید در پشت پرده بوده‌اند کسانی که این غرامت را شخصاً وصول کرده باشند اما این احتمالی است که واقعیت آن را امروز نمی‌توان ارزیابی کرد و مسلماً روزی که همه اسناد و مدارک علنی شود، شاید بتوان دریافت که چرا جمهوری اسلامی هرگز صحبت از غرامت نمی‌کند و نکرده است. در حالی که همه کس می‌دانست در این جنگ عراق می‌بایست غرامت بپردازد. آنچه مسلم است با طولانی شدن جنگ، حاکمان جمهوری اسلامی آنچنان

قافیه را باختند که با کمال خفت مجبور شدند زیر فشار حملات متقابل، سنگرها را رها کرده و به داخل مرزهای ایران مشعشعانه عقب‌نشینی کنند.

فقط گزینش تسلیم!

امروز هم ما با چنین وضعی رو به رو هستیم. شکی نیست که جمهوری اسلامی ناچار خواهد شد یکبار دیگر با خفت تمام تسلیم شود. اما زمانی آنها به قطعنامه‌ها و فشار کشورهای خارجی گردن خواهند نهاد که تمام گزینه‌های قابل قبول را از دست داده باشند و بار دیگر گزینشی جز تسلیم و رضا برایشان باقی نمانده باشد.

اشتباه پزیدنت اواما دقیقاً در همین مورد است. او نمی‌داند که در برابرش انسانهای عاقل و مدبری وجود ندارند و در عین حال آنها علاقه‌ای هم به منافع ملی کشور خودشان

نشان نمی‌دهند. از سوی دیگر عدم آشنایی و کمبود دانش سیاسی سرکردگان رژیم بر مشکلات این رابطه بسیار افزوده است.

عدم تفاهم دو جانبه که غربی‌ها در مورد شناخت این رژیم از خود نشان داده و می‌دهند و عدم توانایی جمهوری اسلامی از درک خطری که کشور ما با آن مواجه است امکان دارد با فاجعه عظیمی منطقه را دست به گریبان کند.

مسلماً امروز دیگر بیش از دوراه برای جمهوری اسلامی باقی نمانده است یا باید همانند دفعات پیش و بعد از آنکه همه امکانات مثبت را از دست داد در مقابل حریف تسلیم شود و یا ایران و ملت بی‌گناه آن را دستخوش حمله بیگانگان کرده و کشور را به خاک و خون بکشد. پیروی از این

معنای کلمه «راسیونال» سر و کار دارد که سود و زیان خود را می‌فهمند و سود و زیانشان بر مبنای عقل و درایت محاسبه می‌شود.

شاید برای غربی‌ها، و به ویژه آمریکائی‌ها که در بسیاری موارد عدم شناخت خود را از فرهنگ‌های دیگر نشان داده‌اند، مشکل باشد که در کوتاه مدت رفتار غیرمنطقی طرف را در محاسبات سیاسی خود منظور کنند. اما پس از سی و پنج سال گفت و گوی محرمانه و کشمکش آشکار با این رژیم، آیا آن تجربه کافی را هنوز بدست نیاورده‌اند؟ یک امکان دیگر این است که آمریکائی‌ها دقیقاً ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را می‌شناسند اما این نوع گفتار و رفتار را برای استفاده دیگر کشورها و افکار عمومی



مطرح می‌کنند. اگر چنین باشد باز هم نتیجه‌ای که به دست خواهد آمد متفاوت نخواهد بود.

مذاکره غیردمکراتیک با رژیم!

مسئله هسته‌ای و دیگر مسائل مربوط به ایران آن زمان حل خواهد شد که حکومت ایران توسط ملت ایران تعیین شود و ملت ایران حق اظهار نظر آزادانه داشته باشد. مذاکره با رژیمی که باملت خود در حال جنگ است، فاقد هرگونه مشروعیت و ارزش است.

کلید حل مسائل هسته‌ای و دیگر مسائلی که دنیا با رژیم جمهوری اسلامی دارد، از تروریسم گرفته تا پول‌شویی، از دخالت بی‌رویه در اختلاف اسرائیل و اعراب تا ماجراجویی از سوریه و لبنان گرفته تا مرکز یهودیان در آرژانتین دیگر کشورهای آمریکای جنوبی، همه این مسائل ناشی از آن است که این حکومت با ملت خود و مصالح ملت ایران هیچ‌گونه رابطه‌ای

سیاست کور و خطرناک از آن رو برای جمهوری اسلامی قابل قبول است که آنها از درک وخامت اوضاع ناتوان هستند. تا امروز خیال می‌کردند که روسیه یا چین در کنار آنها باقی خواهند ماند، چون هرگز از عمق وابستگی اقتصادی و سیاسی این دو کشور به غرب و به ویژه به آمریکا ارزیابی صحیحی نداشته و ندارند.

اشتباهات مشابه!

شاید اشتباه پزیدنت اواما از نظر نتیجه چندان با اشتباهات جمهوری اسلامی متفاوت نباشد. چگونه است که کشوری مانند ایالات متحده آمریکا، که از بهترین متخصصان در رشته‌های گوناگون می‌تواند بهره‌مند شود، هنوز بعد از سی و پنج سال شناخت درستی از ماهیت جمهوری اسلامی ندارد؟ نمی‌شود باور کرد که آقای اواما هنوز هم این خیال را در سر می‌پروراند که با یک رژیم و رهبرانی معقول به

ندارد.

آن حکومت‌هایی به فکر منافع ملی خود هستند که به ملت خود پاسخگو باشند. آیا درک این مسئله آنقدر مشکل است که مشاوران آقای اواما موفق به حل این معضل نشده‌اند و به رئیس‌جمهور خود نگفته‌اند که این حکومت نماینده ملت و مدافع منافع ایران نیست و از این رو هزینه‌ای که شما تحمیل می‌کنید بر ملتی است که هیچ وسیله‌ای برای انتقال عدم رضایت خود نسبت به این حکومت ندارد؟

اشتباه پزیدنت اواما و دیگر رهبران کشورهای غربی زمانی اصلاح خواهد شد که در عوض تمرکز روی حکومت جمهوری اسلامی، توجه خود را به سوی ملت ایران و خواسته‌های مردم این کشور برای ایجاد یک حکومت

مبتنی بر قانون معطوف دارند. راهی جز پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و ایستادگی یکپارچه مردم در برابر این رژیم برای نجات کشور وجود ندارد. هرچه کشورهای دمکراتیک دنیا زودتر به این واقعیت سرنهند، مسئله رویارویی با نظام جمهوری اسلامی زودتر حل خواهد شد. ادامه وضع موجود نه تنها کمکی به حل مسائل سیاسی منطقه نمی‌کند بلکه این امکان را در اختیار جمهوری اسلامی قرار می‌دهد که بر میزان فشار و تهدیدات خود علیه مردم بیافزاید. حل مشکل ایران نه نیازمند جنگ است، نه از طریق مذاکره با جمهوری اسلامی مشکلی حل خواهد شد. راهی جز پشتیبانی از مردم برای در دست گرفتن سرنوشت خود و استقرار یک حکومت مردمی در این کشور وجود ندارد.

دلبری‌های حجت الاسلام دکتر روحانی از «کریستیان امانپور» و «چارلی روز» نه در حل مشکل مسئله هسته‌ای ایران سودمند خواهد بود و نه از میزان فشار علیه جوانان ایرانی که در چنگال دژخیمان رژیم در سیاه چالها و زندانهای مخوف رژیم هرآن در انتظار خلق آویز شدن بر چوبه‌های دار نشسته‌اند خواهد کاست.

سازش با روحانی و دیگر نمایندگان این رژیم، در شرایط فعلی و بدون آزادی تمام زندانیان سیاسی، موجب تقویت حکومت اسلامی و تشدید فشار بر ملت ایران خواهد شد. اگر این بار هم پزیدنت اواما با اونا کنار بیاید، برای همیشه جوانان و دیگر مردم ایران از اوقطع امید خواهند کرد.



چهره‌ها و اندیشه‌ها



علی اصغر رمضان‌پور
فعال سیاسی و نویسنده

تضمین حقوق‌های شهروندی!

چرا مردم بیش از همه، همراهی خود را با چهره‌هایی
مانند نسرین ستوده از مبارزان حقوق شهروند نشان
دادند تا چهره‌های سیاسی و اصلاح‌طلب؟!

«دیدار و گفتگوی «اوباما و روحانی» می‌تواند سرعت تحولات آینده را بیشتر کند. نمی‌توان دست کم گرفت که این موضوع در روزنامه‌های ایران و حتی در رسانه‌های اصولگرایان یعنی فضای سیاسی و فرهنگی ایران، سخن گفتن در باره گفت و گوی با امریکا توانایی سنگین داشت و یکی از «تابو»های نظام بود و شرایطی رسیده است که رهبران نظام از ضرورت گفت و گو با امریکا سخن می‌گویند. این تحولی بزرگ است که خود به خود نشانه‌ای از تحولات مهم تر دارد.

پس از نزدیک به بیست سال حکومت ایران به شرایطی رسیده است که نوعی هماهنگی و همگرایی در میان چند جناح اصلی به وجود آمده است. شکست برنامه‌های تندرو هادر ۸ سال گذشته، شدت پیدا کردن اثرات تحریم ها و فشارهای غرب - که به بروز اعتراض در میان مردم منجر شده است و بروز اعتراضات گسترده و فراگیر به رفتار حکومت بود - شاید از دلایل اصلی این همگرایی باشد. همگرایی به معنای نوعی تمایل به مصالحه در دو سطح دیده شده است. که نماد درشت آن پیروزی روحانی در انتخابات بود.

و دیگری در سطح پیش بینی‌های «از آن زمان که نام شیخ حسن روحانی کاندیدای ریاست جمهوری مورد نظر نظام مطرح گردید، بسیاری از تحلیل گران نشانه‌هایی از «تغییر رویه» رهبری در سیاست خارجی - خاصه در مورد ارتباط و مذاکره مستقیم با امریکا بر سر مسئله هسته‌ای - را پیش بینی می‌کردند چرا که حضور شیخ حسن روحانی در بین کاندیدا های دست چین شده اعضای گوش به فرمان رهبری در شورای نگهبان، خود گواه بر پذیرش «تغییر دیپلماسی» رژیم بوده. طرفه آنکه دلیل کناره گیری حسن روحانی از تیم مذاکرات هسته‌ای در زمان دولت اصلاحات، عدم همراهی رهبری با سیاست‌های تعامل با جهان غرب بوده است.

بی شک سید علی خامنه‌ای اولین و آخرین رهبر و زمامدار دیکتاتور در جهان نیست که در اثر فشار و در تنگنا قرار گرفتن از سوی زورمندان جهان، به حيله متوسل می‌شود و در توجیه «تغییر رویه» سیاست‌های خارجی خود، آن را «نرمش قهرمانانه» می‌نامد، اما با این همه یک تفاوت عمده بین رهبر ولایی جمهوری اسلامی با سایر دیکتاتوران، عدم درایت و ذکاوت لازم برای مواجهه و حل مشکلات زمامداری است.

چرا که بر خلاف تصور بسیاری از هواداران «آقا»، از نظر خبرگان سیاسی این راه حل ها و دستورهای وی برای رفع «مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» کشور به همان اندازه «شاهکار» است که «سروده‌های آیت‌الله

بیژن صف‌سری
نویسنده،
روزنامه‌نگار
و فعال سیاسی



می‌گیرد. درک عمومی نسبت به تحولات سیاسی در ایران واقع بینانه تر شده است. این واقع بینی نتیجه افزایش و شتاب گرفتن موج حضور شبکه اجتماعی در فضای سیاسی و رسانه‌ای است. بیرون آمدن گروهی از زندانیان (من اکراه دارم واژه آزادی را به کار ببرم برای اینکه تا وقتی این گروه، از آزادی های مدنی واقعی برخوردار نباشند، آزاد کردن از زندان مانند جابه جاکردن محل زندان است)، البته انتقال از زندان فیزیکی فردی به زندان قرنطینه ای بزرگ تر مایه امیدواری است و باید

مورد استقبال قرار گیرد. مردم بیش از همه همراهی خود را با چهره‌هایی مانند نسرین ستوده نشان می‌دهند تا چهره‌های سیاسی و اصلاح طلب. امروز استیفای حقوق شهروندی، و نه صرفاً نوعی آزاد سازی سیاسی، به خواسته‌ای عمومی مبدل شده است. فصل، فصل مصالحه و میانه روی است. ما با پیشرفت مدنی در سطح مطالبات مدنی روبه رو هستیم. شاید این گروه میانه رو جدید بتواند از طریق پیش بردن تضمین های مدنی به اقلیت ها تضمین لازم را به همه پاره های ملت برای حضور در این مصالحه

می‌گیرد. درک عمومی نسبت به تحولات سیاسی در ایران واقع بینانه تر شده است. این واقع بینی نتیجه افزایش و شتاب گرفتن موج حضور شبکه اجتماعی در فضای سیاسی و رسانه‌ای است. بیرون آمدن گروهی از زندانیان (من اکراه دارم واژه آزادی را به کار ببرم برای اینکه تا وقتی این گروه، از آزادی های مدنی واقعی برخوردار نباشند، آزاد کردن از زندان مانند جابه جاکردن محل زندان است)، البته انتقال از زندان فیزیکی فردی به زندان قرنطینه ای بزرگ تر مایه امیدواری است و باید

«نرمش قهرمانانه» یا جام زهر دوم!

رئیس‌جمهور جدید نیز دست‌نیاز به سوی نظامیان تاجر مسلک سپاه دراز کرد!

خمینی» از نظر ادیبان و شاعران و شعرشناسان مورد تحسین قرار می‌گرفت! از این رو نه می‌توان به سرکشیدن جام زهر چنین رهبری آن هم با حرکات موزون «نرمش قهرمانانه» دلخوش ساخت و نه می‌توان به تدابیر و تلاش‌های حسن روحانی برای گشودن باب گفتگو با امریکا امید داشت؛ حتی اگر اجازه این گفتگو با امضای رهبری در جیب هریک از اعضای «کابینه دولت تدبیر و امید» باشد، چرا که وجود گروه‌های موازی قدرت، خاصه آن بخش از سرداران سپاه (که مخالف هر گونه سازش و گفتگو با امریکا هستند)، مانعی بزرگ بر سر راه این مذاکره خواهد بود و باکوچکترین نشانه‌های مصالحه بین دو کشور، دست به اقداماتی خواهند زد که کمترین تبعات آن می‌تواند به انزوا کشیدن دوباره مردم ایران باشد.

از سر چنین واقعیتی است که شیخ مدبر در دیدار اخیر خود با جمعی از سران سپاه، بر خلاف تصور و انتظار بسیاری از رای دهندگان خود، ضمن دلجویی از سپاه، با تاکید بر ادامه فعالیت‌های اقتصادی این نهاد نظامی، دست‌نیاز به سوی این بازرگانان اسلحه‌بدست دراز کرد و از آنها خواست دولت را در ساخت پروژه‌های بزرگ (نان و آب دار) کمک کنند و مسئولیت کالا‌های قاچاق را هم بر عهده بگیرند.

این خود باج دادن به گروهی است که با هر گونه سازش و تفاهم با غرب، خاصه امریکا مخالفند و همواره با تهدیدات - خود این پیام را به گوش موافقان ارتباط با امریکا رسانده‌اند. با وجود چنین واقعیت انکارناپذیری می‌توان گفت «دولت تدبیر و امید» - از هم اکنون با تطمیع این گروه از نظامیان تاجر مسلک سپاه پاسداران - خود را برای شکستن تابوی مذاکره با شیطان بزرگ آماده می‌سازد؛ مذاکره‌ای که پیش از آنکه با اصرار و القای آقای خامنه‌ای بر آن نام «نرمش قهرمانانه» گذاشته شود، از دید ملت ایران سر کشیدن دوباره جام زهر از سوی رهبر جمهوری اسلامی تلقی می‌شود.»

مهم سیاسی بدهد. وگرنه وعده‌های بی تضمین آقای خامنه‌ای مردم چگونه اعتماد کنند که وقتی آقای خامنه‌ای خرس از پل گذشت دوباره همه چیز در داخل به همان وضع سابق برنگردد؟

این آخرین ظرفیت‌های سیاسی و اجرایی است که اکنون در چهره حسن روحانی تجسم یافته است، حسن روحانی آن چنان از تحولات ایران شناخت دارد که بداند بدون دادن تضمین‌های لازم برای حفظ حقوق شهروندی از اعتماد بسیاری از گروه‌های اجتماعی برخوردار نیست.

مردم بیش از همه همراهی خود را با چهره‌هایی مانند نسرین ستوده نشان می‌دهند تا چهره‌های سیاسی و اصلاح طلب. امروز استیفای حقوق شهروندی، و نه صرفاً نوعی آزاد سازی سیاسی، به خواسته‌ای عمومی مبدل شده است. فصل، فصل مصالحه و میانه روی است. ما با پیشرفت مدنی در سطح مطالبات مدنی روبه رو هستیم. شاید این گروه میانه رو جدید بتواند از طریق پیش بردن تضمین های مدنی به اقلیت ها تضمین لازم را به همه پاره های ملت برای حضور در این مصالحه

مرتضی کاظمیان - نویسنده و تحلیل‌گر مسایل سیاسی



رقیب یا شریک در منافع رژیم؟!

سهمین شدن ملی/مذهبی‌ها در رقابت‌های اقتصادی با سپاه پاسداران!

قابل پوشاندن نیست که بخش مهمی از نخبگان و طبقه متوسط شهری در ایران (همان‌هایی که سردار سخنگوی سپاه، آنان را رقیب پروژه‌های سپاه توصیف می‌کند)، رویکردی «ملی» دارند، نیز دغدغه‌ی دموکراسی، و در پی حقوق بشر هستند، می‌کوشند منصفانه و اخلاقی بزنند، تلاش می‌کنند «شهروند» خوبی برای کشور باشند، کارشناسانه عمل نمایند و قانونمند زندگی کنند، در اندیشه‌ی تولید و منافع ملی باشند و.... و این همه، البته چیزی نیست جز آنچه سال‌ها- و بلکه دهه‌ها- ست نیروهای ملی/مذهبی آن را تبیین می‌کنند، و البته هزینه‌های گزاف برای تبلیغ‌اش پرداخته‌اند.

سپاه اگر چنان‌که متولد شد، «مردمی» و «ملی» نشود، خود را مقابل جامعه مدنی قرار خواهد داد. وضعی که نه به نفع سپاه است، نه به سود رژیم جمهوری اسلامی. سپاه خود نهادی «ملی/مذهبی» بود. کاش چنین می‌ماند!؟

چرا سپاه پاسداران با «رانت»‌های غریبی که در اختیار دارد، باید از تحرک جامعه مدنی و بالیدن بخش خصوصی و تکان خوردن چرخ صنعت و تولید و فعالیت‌های عمرانی به‌دست شهروندان، در هراس باشد و شاکي؟ و اگر نفعی در «پروژه»‌ها هست- که هست- چرا فقط سپاه باید از سرریز شدن آن به جیب جامعه و شهروندان، ناراضی باشد؟

به باور نگارنده، مراد سردار ارشد سپاه از «ملی/مذهبی»‌ها، فقط دو جمعیت نهضت آزادی ایران و شورای فعالان ملی/مذهبی نیست؛ که عرض و طول آن‌ها برای نهادهای اطلاعاتی/امنیتی پنهان نیست. «ملی/مذهبی» دیری است از مرزهای تشکیلاتی خود فراتر رفته است. فراتر از تصویر و نام بازرگان و طالقانی و شریعتی و سحابی‌ها و پیمان و شاه حسینی و میثمی و دیگر چهره‌های ملی/مذهبی است. چنان‌که آمد، این بینش و منش و روش سیاسی آنان است که در حال تکثیر و بازتولید است.

دیگر نه شوخی است نه سخنی کلی و بی‌تأمل پیشین، و نه کلامی نسنجیده. جریانی که سالهاست توسط اقتدارگرایان حاضر در حکومت، جمعی محدود گفته می‌شود، چگونه واجد این حد از بضاعت و توان اقتصادی و تشکیلاتی است؟

در حالی که گرو‌هایی به عنوان ملی/مذهبی‌ها (از نهضت آزادی تا دیگران) واجد این حد از توان و نیرو نیستند، و به قدر لازم مانع از بسط تشکیلاتی ملی/مذهبی‌ها شده‌اند. بماند که سخت‌گیری‌ها و مانع‌تراشی‌های گوناگون بر سر فعالیت اجتماعی/اقتصادی وابستگان این طیف از نیروهای سیاسی، به اندازه‌ی کافی در میان خود این نیروها شهره است.

اما مستقل از نکته‌ی اخیر، به فرض که گزارش سردار سخنگو درست باشد (که از منطری، دیگر روایت واقعی و درست است)، چگونه یک نهاد نظامی/امنیتی حکومتی، خود را در مقابل نهادهای جامعه مدنی و بخش‌های خصوصی و بازاری قرار می‌دهد؟

می‌گویند رقیب سپاه در پروژه‌های عمرانی، ملی/مذهبی‌ها هستند. سؤال من از شما این است که چرا کسی این جریان را در شرکت‌های بزرگی را که رقیب سپاه هستند پیگیری نمی‌کند. ۷۰ تا ۸۰ درصد شرکت‌های بزرگی که رقیب ما هستند وابسته به ملی/مذهبی‌ها هستند. شرکت‌های بزرگ ملی/مذهبی پروژه می‌گیرند و کسی هم از آنها هیچ سئوالی نمی‌کند اما همه سپاه را تخریب می‌کنند. در حالی که این حجم‌های گسترده علیه سپاه، فنی و اقتصادی نیست و در وابستگی جریانی سایر پیمانکاران است.

اگر این اظهارنظریکی از «سرداران تربیون‌دار» و معمولی یا کسی چون سردار محمدرضا نقدی بود، می‌شدا کنارش به‌سادگی گذشت. ارزیابی فوق اما وقتی توسط سخنگوی سپاه پاسداران و مسئول روابط عمومی کل این نهاد نظامی/امنیتی ابراز می‌شود، حکایت کمی متفاوت می‌شود. داوری سردار رمضان شریف،

پروین بختیارنژاد - نویسنده و تحلیل‌گر مسایل جامعه ایران



ستایشی از زن که مظهر مقاومت است!

درو به همسری که مانند یک دوست مبارز در کنار این زن از حقوق زنان حمایت کرد!

کرد، گذاشت که تو خودت باشی و نقش تاریخی ات را به عنوان یک فعال زنان، یک فعال صادق حقوق بشر به خوبی ایفا کنی و به همه آن‌هایی که زندان را به توتحمیل کردند، بگویی که فقط و فقط یک مدافع حقوق بشر هستی و به وظایف عمل کرده‌ای!

اما اگر مقاومت او نبود، هرگز نمی‌توانستی تصویری به این زیبایی از مقاومت و ماندن بر عهد و پیمان را به نمایش بگذاری و جا دارد که بگویم همسرت رضا هم تصویری سحرانه از زندگی شرافتمندانه را به نمایش گذاشت. او شرافتش را قربانی خواسته‌های خود نکرد و پایای تو ایستاد، تا تو بتوانی بر خواسته‌های مدنی خود پافشاری کنی!

مانده بود با یک کودک بی تاب مادر و یک دختر نوجوان که نگرانی از نگاهش موج می‌زد، از تک تک کلمات همسرت، حرف‌های او، اظهار نظرانی که راجع به تو می‌کرد، اطلاع رسانی لحظه به لحظه که در مورد وضعیت تو داشت، جز رفتاری از سر احترام و نگاه برابر به حق تو، به اینکه تو فقط یک مادر و همسر نیستی، بلکه حقوق دانی هستی که به وظیفه حرفه‌ای خود عمل کرده و بر عهد و پیمان پایبند بوده‌ای و همه این‌ها را حق تو میدانست و برای آزادیت از هیچ تلاشی دریغ نکرد و حاضر نشد تو را به هر قیمتی به خانه برگرداند تا آرامش زندگی او و فرزندانش را مهیا سازی.

او با حمایتی که از تو و مراقبتی که از فرزندانش

میدانده چه می‌کند. اینطور بود که زلزله درونم را کنترل می‌کردم و با اعتمادی که به عقلانیت و درایت او داشتم خود را آرام می‌کردم.

نسرین عزیز! تو خود میدانی که جوانی من و بسیاری همچون من به دفاع از حقوق زندانی‌هایمان گذشت. روزی در مقام وکیل مدافع از عقاید زندانیانمان به دفاع برمی‌خاستیم و روز دیگر به دفاع از خواسته‌های صنفی آنان. روزی باید به وضعیت بد غذای آنها اعتراض می‌کردیم و فردای آن روز، از کم بودن دفعات دستشویی رفتن شان. خلاصه آنکه شده بودیم کلیدی که باید بتواند هر قفلی را باز کند.

اما چه خوشبختم که بگویم در همه این سالهایی که تو در زندان بودی و همسرت رضا

«روزهای سخت زندان نسرین عزیز! ظاهراً به پایان رسیده و او به عنوان یک فعال مدنی و یک دیده بان صادق حقوق بشر با سربلندی به خانه برگشت.

من این نامه را بارها و بارها در دلم و در ذهنم برای تونوشته و برای نسرین عزیز! خوانده‌ام. اما هر بار که قصد انتشار آن را داشتم، به خود گفتم نه. این نامه را باید زمانی منتشر کنم که نسرین بیرون از زندان باشد و خودش آن را بخواند.

هر بار که خبر اعتصاب غذای او را می‌شنیدم، از درون بهم می‌ریختم، انگار که زلزله‌ای در اعماق وجودم، سر بر می‌کشید و تمام تاروپودم را در آنی بهم می‌دوخت و دوباره به خود می‌گفتم: نسرین فعال حقوق بشر است، او خود بهتر



اسماعیل نوری علا

● باید مطمئن باشیم که کشوری به نام ایران وجود دارد تا آینده‌ای داشته باشد!

● طرح مسائل قومی و «حق تعیین سرنوشت» مقابله با حکومت تبعیض آفرین جمهوری اسلامی را، نا به هنگام می‌کند!

● بیشترین سپاهیان امروز در ایران خود را پاسدار تمامی مردم ایران می‌دانند!

چرا دچار غفلت؟!

در مسیر مبارزه با حکومت مذهبی و غیرقانونی مسلط بر ایران یک نکته سخت روشن است: اگر نیروهای غیرایدئولوژیک اما وابسته در قدرت، و نیروهای برآمده از آنها (اما اکنون جدا شده از آنان) در روند انحلال حکومت فعلی و لغو قانون تبعیض آفرین آن شراکت نداشته باشند، تنها راه براندازی وضع فعلی قیام سراسری مردم و کشیده شدن مبارزه به خیابان و تسلط جنگ و گریز و خون ریزی است. حال آنکه اگر نیروهائی که چه مذهبی و چه غیرمذهبی به این نتیجه‌ی روشن رسیده باشند که برای حفظ ایران، و محترم ماندن ادیان و مذاهب و کیش‌های منتشر در ایران، تنها برقراری حکومتی لازم است که بتواند منافع هر تک گروه را در برابر تجاوز گروه‌های دیگر حفظ کند و تبعیض نیافریند و جامعه را در معرض روند خودی/ناخودی سازی قرار ندهد، آنگاه آنها نیز باید به این بیندیشند که چرا پا به راه سکولار دموکراسی نمی‌گذارند و نسبت به نتایج برقراری چنان حکومتی دچار تردیدند؟

بنظر من، سود همگان در استقرار چنان حکومت تساهل آفرینی است که چتر حمایت اش شامل همه می‌شود و هیچ ارزش و معیاری را، در خارج از آنچه در اعلامیه‌ی حقوق بشر آمده، بر آحاد ملت تحمیل نمی‌کند. و آنکه این «سود همگانی» را نمی‌بیند و در راه تحقق آن نمی‌کوشد یا غافل

است و یا منافع خویش را در ابقای حکومت فعلی می‌پندارد. من در این مقاله با این دسته‌ی دوم کاری ندارم اما روی سخنم با آن گروه نخست است که واقعاً در مورد بسیاری مسائل دچار غفلت اند.

استراژی انحلال طلبی!

هم چنین این نکته نیز روشن است که، در ظل «استراژی انحلال رژیم»، می‌توان درباره‌ی همه گونه تاکتیک مبارزاتی به بحث نشست، راه‌های عملی خشونت پرهیزی را مطالعه کرد، دگرگونی و انقلاب مدنی را بر انقلاب هائی که بر مبنای خونریزی و ویران کردن و کُن فیکون ساختن عمل می‌کنند ترجیح داد، و در مورد سرعت دگرگونی به اندیشه پرداخت. اما بدون موافقت در استراژی هرگز اتحاد عمل و نظری شکل نمی‌گیرد که بتواند به دگرگونی حکومت و استقرار سکولار دموکراسی در ایران بیانجامد.

پس می‌توان یک بار و دو بار و هزار بار پرسید که: «اگر بسیاری از نیروهای سیاسی معتقدند که تنها راه حل ایران برای رسیدن به یک «حکومت مدرن، سکولار و دموکرات» کوشش در راستای برکنار کردن حکومت فعلی و لغو قانون اساسی آن است، چرا در این راستا با یکدیگر همکاری و نمی‌گویم اتحاد نمی‌کنند؟ چرا در پیمانی مشخص متعهد نمی‌شوند که در ایران پس از حکومت اسلامی حقوق همدیگر را رعایت کنند، به تبلیغ آزاد عقیده احترام بگذارند، و اجازه دهند که مردم کشور، برنامه‌های هر یک را شنیده و در مسیر گزینش یکی دو برنامه که بنظرشان مفیدتر و کارآمدتر است عمل کنند؟ برآستی دلایل شان از شراکت در مسیر انحلال حکومت مذهبی ایدئولوژیک کنونی و متحقق ساختن سکولار دموکراسی چیست؟»

من، در اینجا، می‌خواهم حاصل گفتگوهای خویش با این «نیروهای مردد» را گزارش کرده و به برخی از دلایل بوقوع نپیوستن چنان وضعیتی بپردازم.

همواره آزادی مذاهب!

● می‌گویند «سکولار دموکرات‌ها می‌خواهند حکومت فعلی را سرنگون کنند تا بتوانند «بی مذهبی» (یا «لامذهبی») را گسترش دهند. اما آیا چنین است؟ این نکته ای بدیهی است که سکولار دموکرات‌ها معتقد به «بی مذهبی در حکومت» هستند اما، در عین حال، هیچ مذهبی را آماج حمله‌ی خود قرار نمی‌دهند؛ بلکه همواره از آزادی مذاهب و جلوگیری از تعرض آنها به یکدیگر سخن می‌گویند. در نتیجه، این برداشت و دلیل وارد نیست، مگر اقامه‌کننده معتقد باشد که فقط حکومت شریعت فرقه‌ی دوازده امامی حکومتی مشروع و برحق است و باید آن را حفظ کرد. والا چه کسی جز برخی دیوانگان فاشیست تاکنون خواستار آن شده است که دولت سکولار دموکرات آینده‌ی ایران باید به جای حکومت از جامعه «مذهب زدائی» کند؟

همه متساوی الحقوق!

● می‌گویند سکولار دموکرات‌ها در ایرانی که به

یک حکومت دموکرات سکولار می‌تواند پاسداران جهل و خرافات و دایناسورهای مذهبی را به پاسداری جامعه‌ای متمدن و همزیستی مدار فرابخواند!



دست آنان اداره شود به گروه‌ها و احزاب دینی اجازه‌ی فعالیت نمی‌دهند. آیا این توهمی بی پایه نیست؟ اگر یک قانون اساسی سکولار دموکرات همه‌ی مردم را متساوی الحقوق کرده، و راه تحمیل ارزش‌های هر گروه عقیدتی مذهبی بر همگی مردم را بسته باشد، آنگاه چه بیمی در مورد وجود گروه‌های دینی و فعالیت سیاسی آنان وجود خواهد داشت؟ در چنین وضعیتی هر «گروه سیاسی»، چه واجد همعقیدگان به یک مذهب و مکتب باشد و چه نباشد، تنها کافی است که اصول حکومت سکولار دموکرات را بپذیرد تا آزادی کامل فعالیت و تبلیغ داشته باشد. اصول حکومت سکولار دموکرات

هم چیزی نیست جز عدم تبعیض و عدم تحمیل یک عقیده بر دگراندیشان. به عبارت دیگر، «اصول تخطی ناپذیر حکومت سکولار دموکرات» بصورتی بنیادی با «اصول تغییرناپذیر حکومت‌های مذهبی ایدئولوژیک» فرق دارد. آن یکی اصول انسان مداری، دموکراسی، تبعیض گریزی و تساوی حقوق آحاد ملت در برابر قانون را تخطی ناپذیر می‌داند و می‌کوشد استمرار بلند مدت آنها را تضمین کند و این دومی زیربنائی بودن یک مذهب و مکتب خاص را تغییرناپذیر اعلام می‌کند. اولی می‌کوشد جامعه را آزاد و مختار کند و دومی در پی آن است که جامعه را مقید و مطیع و مقلد بار آورد. و تضاد بین

راه‌های خشونت پرهیزی!

وانحلال و لغو قانون اساسی آن!



این دوگونه نگاه است که یکی را قابل فهم و تحمل و پذیرش می سازد و دیگری را آفرینندهی جهنم برزمین می شناسد.

گروه ها و سازمان های سیاسی دینی اگر متعهد به قانون اساسی سکولار دموکرات باشند آنگاه در فعالیت و تبلیغ در راستای برنامه های اداره کشور دستی گشوده خواهند داشت. مگر حزب «**دموکرات مسیحی آلمان**» می کوشد تا قانون اساسی سکولار دموکرات این کشور را لغو کرده و همگان را به آئین مسیحی در آورد؟ براستی هنوز معلوم نیست این **توهم** در فکر کسی که حکومت سکولار دموکرات را به سود کل جامعه می بیند چگونه بوجود می آید.

هم اکنون، در جامعهی خودمان، مثلاً، گروه ملی مذهبی ها و سازمان نهضت آزادی را داریم و حتی مجاهدین خلق و شورای مقاومت شان را. اگر این تشکلات در راه ساختن آیندهی ایران به جدا کردن مذهب از حکومت و اطاعت از قانون اساسی سکولار دموکرات عملاً متعهد باشند و سیاست خود را عین دیانت خویش ندانند، چه کسی می تواند به «**مذهبی بودن**» آنها ایرادی وارد کند و یادداشتی را برویشان ببندد؟ هم اکنون این در از آن رو بسته است که اینگونه گروه ها تکلیف خود را در راستای جدا کردن مذهب از حکومت عملاً (و نه تنها در نظر و شعار) روشن نمی کنند و بصورت استراتژیک ضرورت انحلال

حکومت کنونی را تصدیق نمی نمایند؛ والا به محض آنکه چنین تصدیقی از جانب نیروهای مذهبی تحقق یابد سکولار دموکرات های واقعی ایران مشکلی در همکاری و همراهی با آنان نخواهند داشت.

بقای دیوانسالاری!

● می گویند «منظور سکولار دموکرات از انحلال طلبی آن است که می خواهند ادارات دولتی و نیروهای انتظامی و نظامی را منحل کنند و این نهادها را از نو بسازند».

آیا چنین است؟ بقای کشور ما در طول تاریخ، در برابر تهاجم بیگانگان خارجی و ویران سازان داخلی، همواره بسته بوجود «**دیوانسالاری کارآمد**» و «**نیروهای برقرار کنندهی نظم و مدافع از مرزهای کشور**» بوده است. حکومت ها بیگانه و آشنا آمده اند و رفته اند اما کشور بخاطر فرزندان دیوانسالار و نظامی اش بر جای مانده است.

در واقع این حکومت اسلامی (و بخصوص کوشش وافر خط امامی ها) بود که، از طریق زندانی کردن و اعدام نظامیان و دیوانسالاران برجستهی ایران، و تحقیر امر «**تخصص و شایستگی حرفه ای**» و برتر دانستن «**تعهد مذهبی**»، کشور را به چنین روز و خیمی انداخت، مرزها را آسیب پذیر کرد، و سطح کار تخصصی را در حد اوپاش احمدی نژادی پائین آورد. **حکومت سکولار دموکرات به بقای دیوانسالاری و استفادهی میهن دوستانه و مردم مدار از نیروهای نظامی و انتظامی معتقد است.**

مثلاً، مگر اینها که در سپاه پاسداران کار می کنند از کرهی مریخ آمده اند؟ اینها نیروهای هستند که یک حکومت سکولار دموکرات می تواند آنها را از «**پاسداری توضیح المسائل داینا سوره های حوزه ها**» به پاسداری جامعه ای متمدن و همزیستی مدار فرایخواند. این نکته واقعییتی انکار ناپذیر است که امروز وضعیت اجتماعی با سی سال پیش فرق کرده است. اگر نسل جوان ایران دری به سوی آنچه در جهان می گذرد گشوده است و ارزش هائی انسانی و نوین و متمدنانه را مطالبه می کند، این در به جوانانی از ایران که در سپاه و ادارات بکار مشغولند نیز تعلق دارد.

در واقع، برخلاف نظر آقای حسن روحانی که همچنان می کوشد تا این جوانان را تنها پاسدار اسلام و جمهوری اسلامی معرفی کند، **بیشترین سپاهیان امروز، به خصوص آن هایی که سواد و دانشی دارند، خود را پاسدار ایران و تمامی مردم ایران می دانند، چرا که اگر چه در معرض مغزشوئی دایم دینکاران جنایتکار قرار دارند اما سطح شعورشان پائین تر از بقیه ی ایرانیان نیست و اگر مطمئن شوند که در ایران آینده بخاطر جنایت های پلید آمرانشان صدمه نخواهند دید، خود مهمترین وسیلهی آزاد و آبادسازی ایران آینده خواهد بود.**

به اعتقاد من، سکولار دموکرات ها در داخل صفوف نیروهای نظامی و انتظامی دارای متحدین بالقوهی وسیعی هستند که آیندهی پریشان کشور را در کنف حکومت اسلامی

مشاهده می کنند، وضعیت وخیم فرزندان خود را در صورت بقای این حکومت درک می کنند، و کافی است از یک سو آینده ای مطمئن را در برابر خود ممکن ببینند و، از سوی دیگر، مطمئن شوند که نیروهای سکولار دموکرات به آنچنان همکاری وسیعی رسیده اند که بتوانند در راستای انحلال حکومت اسلامی توفیق یابند.

اهانت به اراده ملی!

● می گویند شرایط داخلی و خارجی برای فروپاشی این حکومت مهیا نیست و انحلال طلبان تنها باید بر اطاعت از نیروهای بیگانه سرمایه گذاری کنند و امیدوار باشند که سوار بر تانک و توپ آنها می توانند در ایران حکومت سکولار دموکرات برقرار کنند.

آیا چنین است؟ آیا این سخن **اهانت مستقیم به ملتی نیست که، علیرغم نیروی قاهر بیگانگان، در صد ساله ای اخیر حداقل سه خیزش بزرگ سیاسی را تمثیت داده است؟** آیا اگر یک لحظه از تصور دور باطل «**مرغ و تخم مرغ**» بیرون بیائیم، در نخواهیم یافت که هم اکنون مردم **ناراضی ایران** تنها بدان دلیل به خیابان نمی آیند، و از آن رو مبارزات خشونت پرهیز خود را نمی آغازند که هیچگونه **بدیل رهبری کنندهی سکولار دموکراتی** در داخل و خارج ایران وجود ندارد؛ و اگر اینگونه بهانه گیری ها ادامه یابد بوجود هم نخواهد آمد.

این واقعیت را تاریخ مبارزاتی تاریخ معاصر جهان نشان داده است که اگر روزی مردم ایران نیز در جمعیت هائی میلیونی به خیابان آمدند و خواستار **نظامی دموکرات سکولار** شدند، قدرت ها - چه داخلی و چه خارجی - در برابر آنها تسلیم خواهند شد.

یعنی، در مورد کشور ما، مشکل به نیامدن مردم بر نمی گردد و این امر ناشی از غفلت و تن پروری و **ولنگاری نیروهای** است که خود را سکولار دموکرات می پندارند اما متوجه تضاد سکولار دموکراسی با کوشش برای اصلاح و ابقای رژیم کنونی نمی شوند.

بستن راه های تبعیض!

● می گویند سکولار دموکرات ها با نامتمرکز کردن حکومت و دادن اختیارات به مناطق مختلف کشور مخالفند و بدین لحاظ از تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران سخن می گویند. آیا واقعیت اینگونه است؟ آیا نه اینکه اگر می خواهیم در مورد سرنوشت آیندهی ایران سخن بگوئیم ابتدا باید مطمئن باشیم که کشوری به نام ایران وجود دارد تا آینده ای داشته باشد که بتوان از آن سخن گفت؟

حکومت سکولار دموکرات، از آنجاکه سکولار است، با تبعیضات فرهنگی، زبانی، دینی، جنسیتی و غیره در تخالف است و، از آنجاکه دموکرات است نمی تواند راه های **باز تولید استبداد** را نبندد. از نظر سکولار دموکرات ها، مهمترین زمینه برای بازسازی هرگونه استبدادی و «**کمیته های مرکزی**» اجازه دادن به تمرکز قدرت ورق بزنید

M & A MOVING COMPANY

Good Management & Reasonable Prices



Amir Sharen
Mehrdad Abedi
(818) 462-6224
(818)268-3489

am-movingcompany@yahoo.com

Royal Sunn
ENTREPRISES

فریدون میرفخرایی

تبدیل نوار به هر سیستم

عکاسی پورتره

فیلم برداری از مراسم خصوصی

(818)585-3901



باپرداختی مبلغ اندکی

تمام صفحات «فردوسی امروز»

را روی وب سایت هفته نامه

«فردوسی امروز» مطالعه فرمائید!

WWW.

FERDOSIEMROOZ.COM

نمی توانیم اظهار عقیده اکثریت کثیری را که پادشاهی پارلمانی را برای کشورمان می خواهند، نادیده بگیریم!

آیا برآستی چنین است؟ مگر نه این است که یک «حکومت سکولار دموکرات» حکومت مردم بر مردم، برای مردم و در خدمت مردم است و سالاری مردم را می جوید. سلطنت (که از باب «سلطه» می آید) قطعاً با حکومت مردمی در تضاد است و با انقلاب ۵۷ بود که مردم از سلطنت به ولایت مطلقه رسیدند و آنچه قاتق نان می پنداشتند به قاتل جان شان تبدیل شد.

بی چون و چرا، اکثریت ایرانیان همواره خواستار شراکت در حاکمیت دموکراتیک بوده و خواهند (اعمال اراده مردم در حکومت) هستند. اما آیا «جمهوریت حکومت» تنها در «نظام جمهوری» به دست می آید، حتی اگر چنین باشد ما باید، از هم اکنون و در این خارج کشور، حق اظهار عقیده ی عده ی کثیری از هموطنان مان را، که «پادشاهی پارلمانی» را برای کشورشان ایده آل می دانند، منکر شویم؟

سخن سکولار دموکرات های انحلال طلب آن است که ما - چه جمهوریخواه و چه هواخواه پادشاهی پارلمانی - هرگز در خارج کشور قادر نخواهیم بود نوع حکومت آینده ی ایران را تعیین کنیم و، در عین حال، کوشش ما برای جلوگیری از مطرح شدن همه ی گزینه هایی که مغایر با سکولار دموکراسی نباشند در فرآیند دوم های پس از سقوط رژیم فعلی کاری جز اقدام آشکار علیه دموکراسی نیست.

دگرگون ساختن حکومت!

مجموعاً، می خواهیم بگویم که اپوزیسیون حکومت اسلامی چاره ای ندارد که برای تعیین تکلیف خود به چنین پرسش هایی پاسخ دهد: «برآستی هدف تعیین کننده ی استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی ما چیست؟ آیا در اعماق ضمیر خود می خواهیم که این حکومت باقی بماند و احیاناً در حد آرایشی متحول شود؛ و یا واقعاً می خواهیم که حکومت مذهبی - ایدئولوژیک کنونی کلاً منحل اعلام شده و قانون اساسی اش لغو گردد؟»

وظیفه ی سکولار دموکرات ها طرح این پرسش ساده است، آن هم بصورتی دائمی و در برابر نیروهای صادقی که در پیوستن به این «جنبش» مرددند. تصدیق ضرورت دگرگون ساختن حکومت در ایران و جانشین کردن قانون اساسی و حکومتی سکولار دموکرات، کمترین و اصلی ترین شرط همکاری نیروهای مختلف خواستار آینده ی آزاد و آباد ایران است. در مورد تاکتیک هایی که این استراتژی را متحقق می سازند همیشه می توان به گفتگوهای سازنده و دوستانه نشست.

در یکجا و در دست یک گروه یا فرد است. اگر مردمان مناطق کشور در درون مرزهای ایران دارای حق تعیین و اداره ی امور خویش باشند و برای انجام هر امر کوچکی منتظر موافقت مرکز و رهبر و رهبری نباشند، آیا جز این خواهد شد که خود تبدیل به دستگاه جلوگیری از باز تولید استبداد می شوند؟ آن هم در عین حالی که با تسلط بر تصمیم گیری در راستای امور خود حس دوگانگی و تبعیضی که هم اکنون در میان مردمان مناطق مختلف کشور وجود دارد از میان بر خواهد خواست؟

توجه کنیم که تنها زمانی بین حفظ تمامیت ارضی کشور و خواستاری حکومت نامتمرکز تضاد پیدا می شود که برخی از کوشندگان منطقه ای خواستار امتیازاتی همچون «حق تعیین سرنوشت» و «خودمختاری» (که با «خودگردانی» متفاوت است) می شوند. در اینجا «حق تعیین سرنوشت» به معنی داشتن اختیار دوگانه ای برای ماندن در مجموعه ی ایران و یا خارج شدن از آن است. این «خواست» بحث را از سخن گفتن درباره ی کشوری به نام ایران خارج کرده و به تقویت فکر «تجزیه ی ایران» نزدیک می کند.

به نظر من، اگر چه نمی توان این گزینه را، در مفهوم انتزاعی خود، «غیرمنطقی» دانست اما: - فقدان دلایل کافی برای اینکه در ایران آزاد شده و سکولار دموکرات فردا نیز باید به «حق جدا شدن» میدان داد - یا دشواری اجرائی انجام فرآیند دوم هایی که وجودشان مستلزم این «حق تعیین سرنوشت» است،

- و نیز در هم تنیدگی اقوام و نژادها و زبان ها و ادیان در گستره ی ایران اجازه ی «جداسازی های قومی و زبانی» می دهد یا نه؟! طرح این قبیل مسائل را در امروز مقابله با حکومت تبعیض آفرین اسلامی نابهنگام می کند.

سکولار دموکرات ها وقت خود را در این موارد هدر نمی دهند و در راستای ایجاد آنچنان ایرانی می کوشند که کسی نخواهد از آن جدا شود. اگر رهبران منطقه ای کنونی با این موضع مخالفت کنند و به بهانه ی آن در گفتگوی ملی بر سر ایران فردا شرکت نیابند آنگاه باید بپذیرند که در راستای استقرار حکومت سکولار دموکرات در ایران آینده سنگ انداخته اند.

انکار پادشاهی پارلمانی؟!

● می گویند سکولار دموکرات ها سلطنت طلب اند چرا که از اعلام جمهوری امتناع می کنند.

همه نگاه ها به نیویورک دوخته شده است. عده ای با دید «نرمش قهرمانانه» و گروهی با نگاهی نگران. هرچه در نیویورک و متعاقب آن در گفتگوهای پشت پرده پیش می آید چه با «گردش فریبکارانه» و چه با «کرنش ملتمسانه» باشد برای ملت ایران تأثیرش در فوریت هایش است که «اقتصاد» و «وضع معیشت» است.

در هر دو صورت مدت ها طول خواهد کشید که آب رفته به جوی باز گردد. آنچه که مردم را در حال از پای درآوردن است اقتصاد است که گروه های مافیائی آخوندی و نظامی روی آن دست گذاشته و گلوی مردم را می فشارند.

خلاف آنچه که همیشه آخوند وانمود می کند ، نگاهش فقط به «مادیات» است و رفتارهایش هیچ راهی به «معنویات» ندارد. حتی دکانداران دین مؤمنان را به مادیات نوید می دهند و وعده هایشان برای اصلاح جامعه بوئی از معنویت نبرده است. اگر انسان صالحی باشی و نماز و روزه و سایر آداب مذهب را به جای آوری و از دروغ و ریا و دزدی و غیره دوری کنی ، به بهشت خواهی رفت و از حوری و غلمان و شیر و شراب و عسل که همه «مادی» است بهره خواهی برد.

دشمنی آنها با «مدرنیته» در این است که مردم «آگاهی» پیدا می کنند و چون «آگاهی» یافتند و به روز فکر کردند، دیگر خزعبلات و خرافات آخوند را نمی پذیرند. دشمنی آنها با پهلوی ها در این است که «قضاوت» که منبع تولید ثروت برای آنها بود و «آموزش» که محلی برای شستشوی مغزی و رکود فکری جامعه، از دستشان بیرون آمد. آخوند تا قبل از دادگستری نوین قضاوت را در اختیار داشت و از طریق آن بدون ذره ای کوشش و ابتکار و عمل به ثروت می رسید.

آخوند محمد باقر شفتی در دوره قاجاریه ، روزی که پایش به اصفهان رسید چند کتاب و سفره ای با خود داشت و ظرف مدت کوتاهی مانند آخوندهای حکومتی امروزی به ثروتی عظیم رسید. صاحب چهارصد کاروانسرا که محل ورود و خروج کالا

بود و مالک هزار دکان شد. املاک بروجرد او سالی شش هزار تومان و در یزد دوهزار تومان درآمد داشت. تومانی که در آن ایام اگر کسی سالانه صدتومان عایدی داشت ثروتمند محسوب می شد. همه اینها از «مصادره اموال مردم» و «قضاوت های نادرست» و دریافت رشوه و خمس و سهم امام و غیره بود. یکی از مواردی که خمس به مالی تعلق می گیرد زمانی است که حلال و حرام در کسب کسی مخلوط شود و صاحب مال با دادن یک پنجم آن به آخوند مالش حلال می شود. همانطوری که شهرام جزائری با دادن صدها میلیون تومان به آخوندهای حکومتی مالش را حلال کرد. آنها از مردم «سهم امام» می گیرند. سهم امامی که خودش بی نیاز است و قرن هاست که بدون احتیاج در چاهی زندگی می کند؟!

xxx

حکومت اسلامی وقتی به قدرت رسید بلافاصله املاک و اموال بسیاری را مصادره کرد و آنرا به بنیاد «مستضعفان» منتقل ساخت. بنیادی که هیچ کنترلی بر اعمال آن وجود ندارد و یکی از بزرگترین سازمان های ثروتمند جهان است.

آخوندها، همچون آخوند شفتی به ثروت های افسانه ای دست یافته و این ثروت را به خارج منتقل کرده و حتی آنرا برای بهبود اقتصاد کشور نیز به کار نگرفته اند.

آخوند شفتی ها اگر حیره خوارانی داشتند که با چوب و چماق دست به آزار مردم می زدند و دیگران را متهم به خلاف می کردند - و دست اربابان خود را برای مصادره اموال باز می گذاشتند - امروز در ایران آخوندها مجهزتر شده و از سپاه و بسیج و سلاح های امروزی برای این کار سود می برند.

ایران و ثروت آن بین آخوندها و سرداران سپاه تقسیم شده است. تقسیمی برادرانه! چون هر دو به هم نیاز دارند . آنها همزادانی هستند که حیاتشان بدون یکدیگر امکان ندارد. برای کسب ثروت از یک طرف زور لازم است و از طرف دیگر خواب کردن مردم که آخوند ها در این زمینه تجربه دارند.

حسن روحانی که هجده میلیون به او رأی دادند - که شاید سفره خالی شان را این رئیس جمهور حداقل با نخور و نمیری روبه راه کند - می گوید: آنچه که در باره «دخالت های اقتصادی سپاه» گفته می شود حقیقت ندارد! در حالی که هشتاد درصد اقتصاد مملکت در دست سپاه است. آنها هستند که قادرند انواع کالاهای ممنوعه را به ایران وارد کنند و به قیمت های گزاف بفروشند. این دقیقاً اعتراف احمدی نژاد است که آنها را «برادران قاچاقچی» خطاب می کرد. چه کسی اتومبیل های چند صد میلیونی و اخیراً میلیارد تومانی را وارد ایران می کند و چه کسی آنها را می خرد؟

دست دادن حسن روحانی با باراک اوباما و لبخندهای دیپلماتیک برای مردم مهم تر است یا باز پس گرفتن دومیلیارد و هفتصد میلیون دلار بدهی بابک زنجانی به دولت ؟ حتی اگر او این مبلغ را پس بدهد بهره آن میلیون ها دلار می شود که آنرا به جیب زده است. امکان دارد در امور اقتصادی هم به ظاهر «نرمش قهرمانانه» انجام دهند و سپاه پای خود را از اقتصاد بیرون بکشد و آنرا به بخش خصوصی واگذار کند! آن بخش خصوصی که صحبت آن است کی هست؟ ثروتمندانی که می توانند سرمایه گذاری کنند چه کسانی می باشند؟ بله می توان شرکت مخابرات را به بخش خصوصی واگذار کرد. سپاه آنرا به یک دهم قیمت به یک سردار یا خانواده او می فروشد و قسم آنها درست خواهد بود که مالک آن بخش خصوصی است. کاری که در «خصوصی سازی» شرکت ها و کارخانجات دولتی کردند.

تا ایران زیر نفوذ آخوند است و ولی فقیه سرنخ همه امور را در دست دارد هیچ راه عاجی وجود نخواهد داشت. آخوند می تواند رنگ عوض نماید و با کلمات بازی کند و حتی سازش را «نرمش قهرمانانه» بخواند. چه کسی جواب ملت ایران را خواهد داد؟ مخالفان؟ اوباما؟ پوتین؟ سازمان ملل؟ یا خدایی که به تسلط آخوند درآمده است!

ثروت بهتر است یا حکومت؟!





حسین (باراک) اوباما حسن (فریدون) روحانی!

«اختیارات کامل»؟! ادعایی رئیس جمهور ایران و عدم امکان اجازه یابی به میز ناهار!



الاهه بقراط
نویسنده - روزنامه نگار

تکرار مواضع قدیمی!

نه حسن روحانی به هنگام سخنرانی اوپاما در سالن مجمع عمومی سازمان ملل حضور داشت و نه (حسین) باراک

اوباما به هنگام سخنرانی روحانی در سالن بود.

بر خلاف جنجالی که بر سر دیدار روحانی و اوباما جریان یافت، چنین دیداری روی نداد.

اوباما درباره مناسبات آمریکا و جمهوری اسلامی و هم چنین برنامه اتمی با صراحت تمام همان مواضع پیشین را

تکرار کرد. حتا اعلام آمادگی آمریکا برای گشایش رابطه تخریب شده ایران و آمریکا و برای حل مشکل برنامه اتمی نیز جدید نبود. آمریکا بارها از دوران رییس جمهوری های پیشین خود برای حل مشکلات با جمهوری اسلامی به طور پیدا و پنهان تمایل نشان داده و حتا اقدام کرده اما همیشه با امتناع جمهوری

اسلامی روبرو شده است. درباره برنامه اتمی، «موضع اوباما» در سخنانش منطبق بر همان موضع قدیمی جامعه جهانی بود: ایران حق دستیابی به انرژی هسته ای برای مصارف صلح آمیز را دارد ولی آمریکا از هیچ اقدامی برای جلوگیری از تولید تسلیحات هسته ای توسط جمهوری



دفتر حقوقی

دکتر سالومه امیرقهاری

وکیل رسمی داده‌گاه‌های
کالیفرنیا و فدرال با فوق
تخصص در امور مالیاتی

Saloumeh Amirghahari, J.D., LL.M(TAX)

Attorney At Law

● مشاوره برای انتقال پول از ایران و گرفتن جواز از سازمان OFAC

● رسیدگی به احضارنامه‌های دریافت شده از سازمان OFAC

● امور انحصار وراثت و تنظیم تراست "Trusts"

● امور تجاری و بازرگانی

● ثبت و انحلال شرکت‌ها

● حفاظت از سرمایه و اموال

● تنظیم قراردادها

● دعاوی مالیاتی با IRS و FTB

● امور مهاجرت و گرین کارت از طریق سرمایه‌گذاری Eb5

310-893-9993

Los Angeles

949-387-1818

Orange County

Cell: 714-469-4722

Fax: 949-263-0005

19800 MacArthur Blvd., Suite 1000

Irvine, CA 92612-2433

Sally@amirghaharilaw.com

اینکه آیا سخنرانی های اوباما و روحانی راهگشای بهبود مناسبات ایران و آمریکا می شود یا نه، موضوعی است که آینده نشان خواهد داد!

اورانیوم، آمادگی جمهوری اسلامی را که تاکنون بارها در رابطه با گفتگوهای پیشین اعلام شده بود، باز هم برای گفتگو و «اعتمادسازی» اعلام کرد ولی این را هم گفت که در پی تنش با آمریکا نیست. وی با این توضیح که سخنان اوباما را دنبال کرده است، افزود که می توان به «چهارچوبی برای مدیریت اختلافات» دست پیدا کرد.

اختیار حق ناهار!

حسن روحانی به عنوان رئیس حکومتی که در ساختار حقوقی آن، خشونت به طور کاملاً قانونی و روزانه اعمال می شود، واژه ها و جملات زیادی را در این سخنرانی به رد خشونت اختصاص داد.

نخستین سخنرانی روحانی در مجمع عمومی سازمان ملل تلطیف یافته تر از سخنرانی های احمدی نژاد و به سخنرانی های خاتمی شبیه بود. اما دو نکته احمدی نژادی نیز در سخنان وی وجود داشت. یکی آنجا که از قول فردوسی توصیه کرد: «چو دیدید سرما، بهار آورید» و دیگری در آیه ای که در پایان سخنرانی اش از بندگان «صالح» نام برد: «بندگان صالح، وارثان زمین اند»!

اینکه آیا سخنرانی های اوباما و روحانی راهگشای بهبود مناسبات ایران و آمریکا می شود یا نه، موضوعی است که آینده نشان خواهد داد ولی درباره داشتن «اختیارات کامل» حسن روحانی باید گفت که عدم حضور هیئت جمهوری اسلامی در ضیافت ناهاری که از سوی بان کی مون ترتیب داده شده بود، در مورد این «اختیارات» جای تردید بسیار می گذارد.

اسلامی فروگذار نخواهد کرد. تأکید اوباما بر نقش آمریکا در تأمین صلح و گسترش دموکراسی و توقعی که جهانیان از آن به عنوان یک کشور قدرتمند دارند، به ویژه در برابر حکومت هایی که مردم خود را به خاک و خون می کشند، و هم چنین تأیید و تأکید وی بر تصمیم آمریکا به حمایت از خواست مردم مصر و تونس و کشورهای دیگر برای تغییر، پیامی غیرمستقیم به جمهوری اسلامی نیز بود.

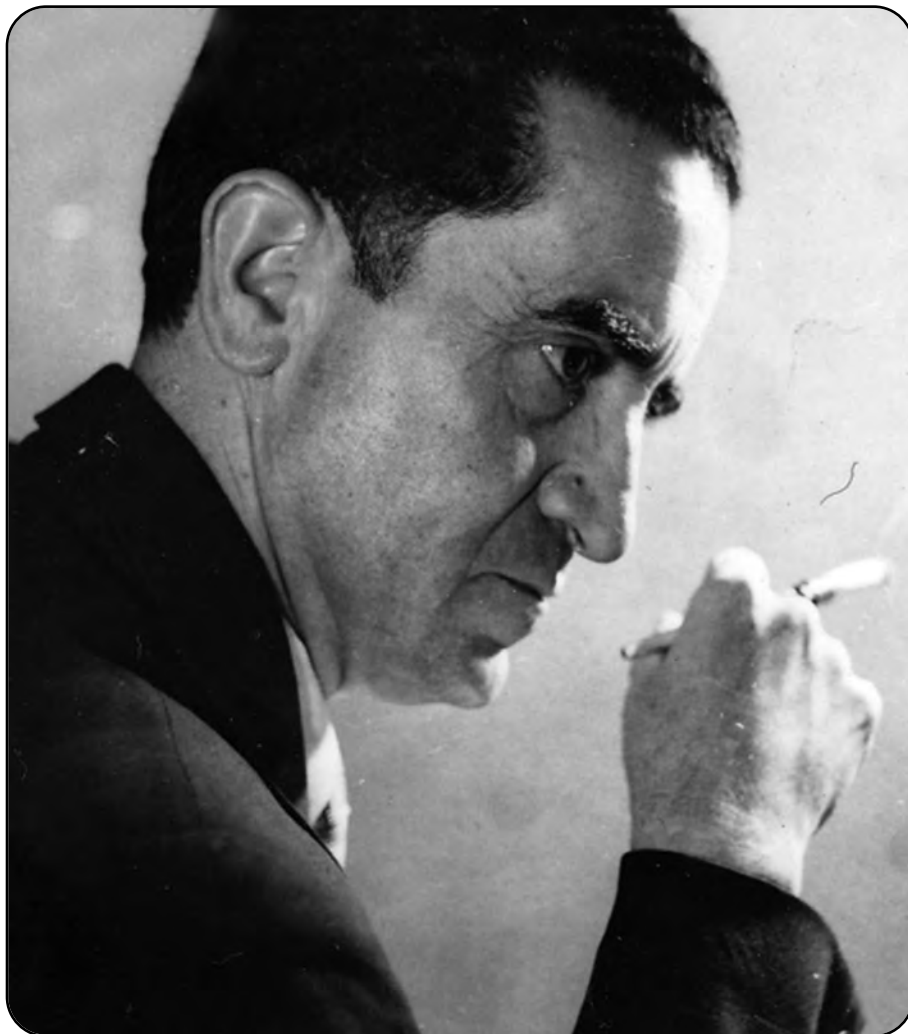
دستکاری نطق های سابق!

متن سخنرانی روحانی برخلاف سخنان اوباما که ساده و صریح بود، بسیار متکلف و کلی بود. حسن روحانی از بیم و امید سخن گفت و از آری به صلح و گفتگو و نه به جنگ و خشونت! از مردم سالاری دینی در ایران و پشتوانه مردمی در مشروعیت حکومت ها. وی از «دوران انتقالی در سیاست بین المللی» سخن گفت ولی توضیح نداد قرار است چه انتقالی و از چه کسی به چه کسی صورت گیرد. روحانی از ظهور باز یگران تازه در صحنه سیاست جهانی سخن گفت که باید به حساب آیند. وی اعلام کرد آنهایی که ایران را تهدید می دانند خودشان همیشه تهدید بوده اند و یاد در حال تهدید هستند.

حسن روحانی بدون اینکه به نقش جمهوری اسلامی در حمایت از گروه های تروریستی اشاره کند، خشونت و تروریسم را در منطقه محکوم کرد.

درباره برنامه اتمی، روحانی نیز همان موضعی را تکرار کرد که پیش از این از سوی جمهوری اسلامی و هم چنین احمدی نژاد و خاتمی اعلام شده بود. وی با تأکید بر داشتن حق غنی سازی

من عاشق عشق...!



هم حرف می زدند. «استاد نویسنده»، آفریدگار کشش‌ها و جاذبه‌های داستان نویسی بود. سال‌ها بعد من مشابه این قصه تلفنی را در کار یک فرنگی چیره دست دیدم و خواندم.

اما این بار حکایت دیگری بود. استاد از دل و جان دل به دلبری سپرده بود، دهسالی کوچک تر از کوچک ترین دخترش. برای ما حکایت می کرد که چه عالمی دارد وقتی موهای سرت به سفیدی برف است و ناگهان این برف از درون شعله ور می شود. بی تابی و بی خودی به سراغت می آید. مثل آن که ناگهان از گلخانه به باغ برده باشند شکوفه می کنی، گل می دهی سراسر عشق می شوی. پیرمرد عشق را خوب می شناخت. در سال های جوان تر از اینش یک مثنوی کوتاه ساخته بود که از چشم من یک مثنوی عاشقانه کم نظیر است. از آن مثنوی این چهار بیت به یاد دارم:

اول کار جهان عشق است و عشق
اصل و بنیان زمان عشق است و عشق
من کجا و عشق و آن مهوش کجا؟
دل کجا پرهیز از این آتش کجا؟
راست گفתי عشق خوبان آتش است
سخت می سوزاند اما دلکش است.
از خدا خواهم که افزونش کند؛
دل اگر دم زد پر از خونش کند

اما یکی از عشق های سال های بعد استاد - که خانم خواننده جا افتاده ای دل به دست مهر او سپرده ای بود (۲) - آن را در مثنوی اصفهان خواند و نشان داد که پرهیز از آتش عشق میسر نیست. اما حالا وضع دیگری بود. بچه های بزرگ و به ثمر رسیده و صاحب جایی در جامعه شده، تحمل این عاشقی های نوجوانانه را نداشتند. استاد با آن موهای مجعد، چشم های سیاه جذاب و صورت مردانه اش از خانه رانده و تنها مانده در میان جمع مانده بود. ملامتش می کردیم مگر سلامت زندگی را باز یابد.

او می نوشید و سیگار روشن می کرد. در جواب همه ملامت های ما فقط می گفت:
- شما نمی دانید! شما نمی فهمید!
یکی از میان جمع که با او خودمانی تر بود، گفت:

- فقط تومی فهمی؟ یعنی می خواهی بگویی که ما هیچکدام عشق را نیاز موده ایم؟
و دیگری افزود:
- ول کنید، عشق پیری است که جنبیده و سر به رسوایی زده است.
من گفتم: استاد همه عمر در پی دل رفته ای، نظر بازی کرده ای، حالا ول کن!
تقریباً فریاد زد و گفت:
- نمی توانم ... نمی توانم، من عاشق عشقم، عاشق روی خوش و موی نکو.
یکی دیگر به ملامت برخاست که:
- این گناه است. آن هم درس و سال شما؟!
استاد ناگهان سر به دیوار گذاشت و این مرتبه در سعدی در آویخت و از او خواند و گفت:
- بدبخت ها، بیچاره ها، مگر این غزل سعدی را نخوانده اید که این حرف ها را می زنید:
من اگر نظر حرام است بسی گناه دارم

چه کنم؟ نمی توانم که نظر نگاه دارم
ستم از کسی است بر من که ضرورت است بردن
نه قرار زخم خوردن نه مجال آه دارم
نه فراغت نشستن نه شکیب رخت بستن
نه مقام ایستادن نه گریزگاه دارم
اسمعیل (رائین) که خبرنگار سیاسی بود و از دل او خبری نداشت به خنده گفت:
- استاد؛ من که از این حرف های تو اصلاً سردر نمی آورم.
سعدی خودش از رندان روزگار بوده به هر چمن که رسیده گلی چیده و رفته است و استاد ناگهان آتشفشانی شد و گفت:
- من و سعدی با هم در هزار پیچ و خم کوچه عشق گشته ایم. تو کجا می توانی که بفهمی عاشقی سعدی از چه دست است؟
اسمعیل دوباره گفت:
- حالا استاد دلدارت این دنیاگردی عاشقانه تو



دست‌آورد:

دکتر صدرالدین الهی

استاد نویسنده (۱) نظر باز خو برو پسندمان را دوره کرده بودیم که:
- بس است خجالت بکش! در پیرانه سری این همه در عشق خیره سری مکن!
چندی پیش از آن، زن و فرزندان از او بریده و چمدان و لوازم اولیه زندگیش را جلو در خانه گذاشته بودند چرا که دانسته بودند در هفتاد سالگی باز هم سر در پی دل شیدا نهاده و خاکستر نشین چشمی خمار و دلبری عیار شده است.

«استاد نویسنده» در اینکار سابقه ای دراز داشت. وقتی عاشق می شد سر از پا نمی شناخت. او اولین کسی بوده که کلمه «دلدار» را در آن روزهای دور، در جمع عشاق تهران باب کرده بود؛ با یک داستان پرهیجان که تمامش شرح دلبری و دلدادگی های زنی شوهردار با نویسنده ای مشهور بود که فقط از راه تلفن با

و سعدی رامی فهمد و می شناسد؟
 زهرخندی زد. نگاه غایبش چون کیوتر گرفتار
 آمده در اتاقی در بسته به دیوارها خورد و در تو
 آویخت و از تو خواندای شیخ که غزل غزل های
 عشقی:

بسم از هوا گرفتن که پری نماند و بالی
 به کجا روم ز دستت که نمی دهی مجالی
 چه خوش است در فراقی همه عمر صبر کردن
 به امید آن که روزی به کف او فتد و صالی
 غم حال دردمندان نه عجب گرت نباشد
 که چنین نرفته باشد همه عمر بر تو حالی

۱- با اجازه دکتر الهی منظور ایشان «حسینقلی
 مستعان» پاورقی نویسنده معروف دوره گذشته
 است.

۲- این خانم خواننده «خاطره پروانه» بود که
 مستعان به اسم او در مجله تهران مصور
 داستان می نوشت.

یادداشت های همیشه خواندنی

«یادداشت های ینگه دنیا» بخشی از نوشته
 های سال های پیش «دکتر صدرالدین الهی»
 در ماهنامه «روزگار نو» چاپ پاریس به
 مدیریت اسماعیل پوروالی بود و موقعیتی
 متعالی برای خوانندگان این ماهنامه که از این
 فرصت استثنایی بهره ببرند. گرچه که همه آن
 چه «الهی» می نوشت محدوده ای فراخ
 نداشت. «الهی» عزیز بخشی از این یادداشت
 ها را به درخواست ما برایمان ارسال کرده است
 که به مرور آن را می خوانید. «سردبیر»

کودک پسندی و

سیاست عفت کاذب!

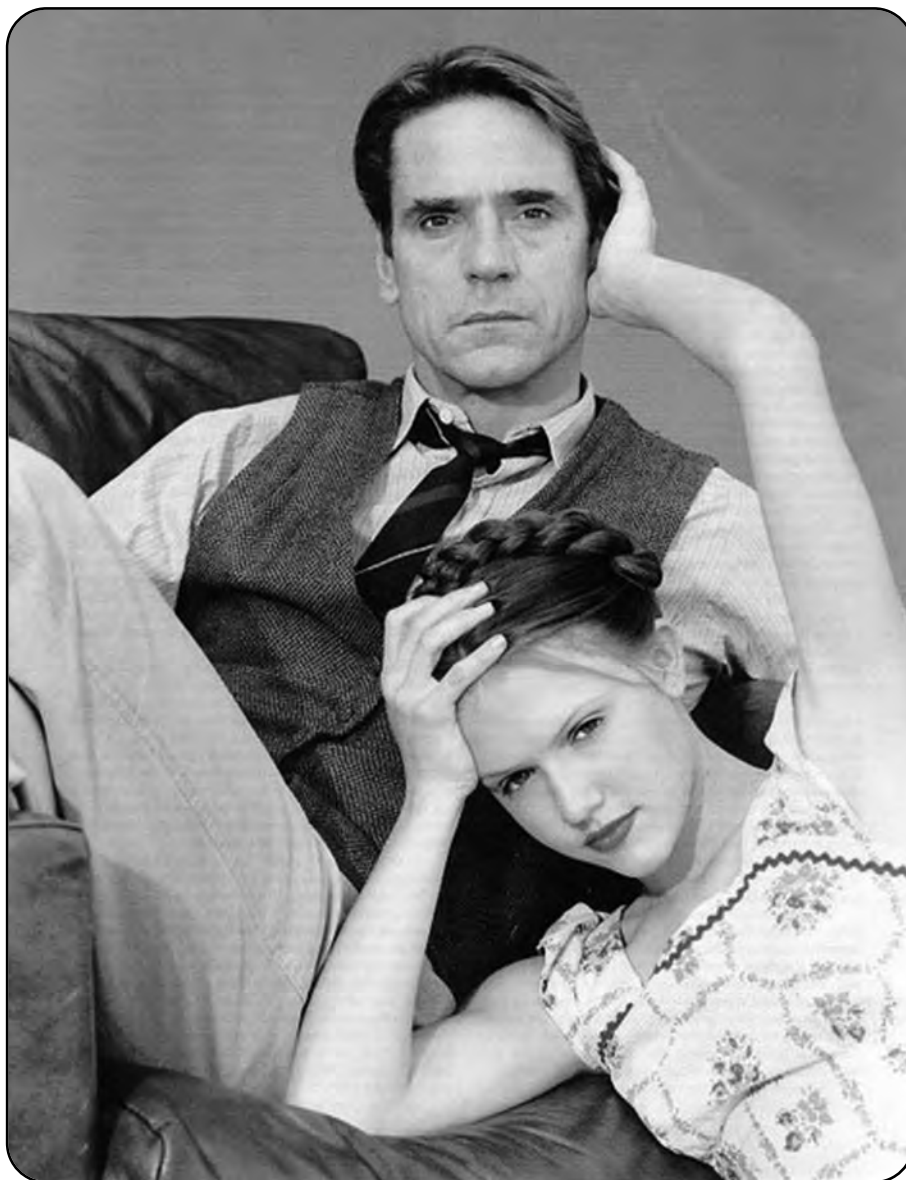
در بحبوحه بحران های فرانسه و جنگ های
 الجزایر بود که دادگاه، منع دوساله انتشار کتاب
 «لولیتا» اثر «ولادیمیر نابوکوف» را برداشت و
 من که مثل همه جوان های آن روز مشتاق این
 میوه ممنوعه بودم کتاب ضخیمی را خریدم و
 در فاصله سفرهای پراکنده ام به الجزایر،
 مراکش و تونس آن را خواندم. حدود سال
 های ۱۹۶۲ بود که فیلم آن را هم که
 توسط «استانلی کوبریک» تهیه
 شده بود دیدم.

«نابوکوف» با نوشتن «لولیتا» که داستان
 عشق مردی کامل به نادرش در آستانه
 بلوغ است، یکی از جنجالی ترین رمان های
 نیمه دوم قرن بیستم را به بازار داد.
 دیوار سخن گفتن از «کودک پسندی» که از

موضوعات ممنوعه ادبیات اروپایی است و با
 همه سابقه دیرینه اجتماعی جزء منهیات
 ادبی غرب محسوب می شده است با «لولیتا»
 فرو ریخت.

در حالیکه در شرق شاید به دلیل بلوغ زودرس،
 از محبوب چهارده ساله سخن گفتن و وصف
 «بوی شیر از دهن چون شکرش» کردن و گله از
 «مژگان قتال» او داشتن امری طبیعی و بی

در اسپانیا هم به روی پرده آمد.
 اما فیلم در آمریکا به روی اکران نخواهد رفت
 زیرا توزیع کنندگان معتقدند صورت تازه فیلم
 در آمریکا که اکنون معیارهای اخلاقی سال
 های پنجاه و باره به آن بازگشته است و مسئله
 «کودک آزاری» یک مشکل بزرگ اجتماعی
 است، حتی ۳۰ میلیون دلار هزینه پخش را هم
 در نخواهد آورد.



در این فیلم «دومینیک سوئین» نقش
 «لولیتا»ی سیزده ساله و «جرمی آیرون»
 هنرپیشه مردی که کار و بارش خوب و داغ بود
 نقش «هوبرت هوبرت» پدر خوانده «لولیتا» را
 بازی می کند.

کارگردان فیلم مدعی شده است که فیلم او را
 سیاست عفت کاذب - که اکنون به کمک
 سازمان های کلیسایی دوباره سخت رونق
 گرفته است - از به روی اکران آمدن در آمریکا
 محروم کرده و متذکر شده است که حتی
 «جرمی آیرون» از قبول نقش «هوبرت»
 استنکاف می کرده و معتقد بوده است که بازی
 در این نقش به حیثیت سینمایی او لطمه

اشکال می نموده است.
 اما دوباره دوره ای، «لولیتا» موضوع روز شد،
 زیرا «ادریین لینز» کارگردان فیلم های پرسرو
 صدای سینما مثل «فلاش دانس» و «نه
 هفته و نیم» و «جاذبه مرگبار» فیلم تازه ای بر
 اساس رمان «نابوکوف» تهیه کرده و به
 فستیوال «سن سباستین» اسپانیا فرستاده
 است.

اما فیلم با نقد مخلوطی از جانب اروپاییان
 روبرو شده است نمایش فیلم در ایتالیا با
 حضور «دیمتری نابوکوف» پسر «ولادیمیر
 نابوکوف» به نشانه آن که خالق اثر به تولید
 وفادارانه «لینز» احترام گذاشته، برگزار شد و

خواهد زد. در این حیص و بیص، منتقدان
 هالیوود معتقدند که «لولیتا»ی تازه که ۱۳۷
 دقیقه طول مدت نمایش آن است، از جهت
 تهیه و کارگردانی فیلمی ضعیف است که قدرت
 حفظ اکران را ندارد و به ویژه صحنه آخر که در
 آن «لولیتا» به قتل می رسد، به قدری زننده
 تهیه شده که تماشاگر را منزعج می سازد.

گفته می شود که فیلم اجازه نمایش در فرانسه،
 آلمان و انگلستان را برای سال بعد به دست
 خواهد آورد و فقط مسئله این است که بیماری
 کودک پسندی، اینک به صورت یک اپیدمی
 ضد اخلاق اجتماعی درآمده و با کشف
 موحش قتل دختران نابالغ در بلژیک و حمله
 پلیس فرانسه به ویدئوفروشی های فرانسه و
 دستگیری کودک پسندان در این کشور و
 رسوایی یک قاضی ایتالیایی در سیسیل، آیا
 درست است که فیلمی چون «لولیتا» به روی
 اکران برود؟ جواب طرفداران فیلم «لولیتا»
 اینست که آیا مگر جنگ امر پسندیده ای است
 که هر سال هزارها فیلم جنگی ساخته می
 شود؟

آیا خشونت و استفاده از انواع وسائل تخریبی
 که این روزها اسباب دست اولیه سازندگان
 فیلم های «بزن بزن» (اکشن) در هالیوود است
 چیز خوبی است که این همه رونق پیدا کرده
 است؟!

باز می رسیم به مسئله تشخیص اخلاقی و
 معیارهای آن که اجداد سانسور سیاسی بوده
 اند و هستند و این که آیا در عصر شاهراه های
 الکترونیکی و اینترنت و ویدئو که هر آدم
 بیمارگونه ای می تواند در اتاق در بسته اش
 زخم های سر بسته درونش را بگشاید و التیام
 بخشد، فقط با ممنوع کردن محیلانه یک
 فیلم، این برطرف می شود و جامعه شفا می
 یابد؟

اما از همه جالب تر آن که خالق اصلی «لولیتا»
 یعنی «ولادیمیر نابوکوف» که هم استاد
 دانشگاه است و هم از سخنرانان برجسته در
 زمینه تئوری های ادبی است در کنار نوشتن و
 درس دادن و گفتن، تمام وقت آزاد خود را روی
 تحقیق در کار پروانه ها می گذراند و از شاپرک
 بازان و پروانه شناسان بنام جهان در این رشته
 است.

او اخیراً یک دسته پروانه در آمریکای جنوبی
 پیدا کرده است که تاکنون دیده و شناخته شده
 نبوده و پروانه شناسان شاپرک های یافته
 توسط او را در گروه «نابوکوف آبی» طبقه بندی
 کرده اند و در زیر نام های «مادلینا لولیتا» و
 «پودوچیا هوبرت» با استفاده از اسم قهرمانان
 کتاب «لولیتا» در گروه پروانه های «نابوکوف
 آبی» شناسایی کرده اند.



تقی رحمانی مبارز سیاسی و روزنامه‌نگار

● هنوز دیر نشده که جمهوری اسلامی «تهدید» را به «فرصت» حفظ منافع ایران تبدیل کند!

بن بست بهار عربی!

بهار عربی که در آغاز منطقه امید برانگیخت، موج ایجاد کرد ولی بعد دچار بحران شد که تا امروز شاهد بن بست سیاسی آن هستیم. اما این مقال نگاه ما به حوادث سیاسی و تاثیر آن در بافت قدرت و حکومت در جامعه کشورهای عربی است.

مقاومت پیچیده و تو در توی حاکمان در کشورهای مزبور نشان می‌دهد که بهار عربی که امروز برخی آن را خزان می‌نامند، خود مسئله جدیدی شده است که بررسی می‌طلبد.

تب و تاب دنیای عربی و موجی که در دنیای عرب برخاست ابعاد مشترکی داشت. یکی از این ابعاد سیاست و قدرت است. هر چند این دنیا دارای نبض یکسانی نیست اما تب همانندی دارد. به همین دلیل نتیجه بهار عربی در کشورها همگون نبود، اگر چه در شروع با یکدیگر همدوشی داشتند و از همین رو با هم و به صورت متناسب جلو نرفتند. در این مورد می‌توان وضع سوریه را با تونس، یا عراق داغ و خونین را با مغرب آرام مقایسه کرد.

امروز مصر، کانون محوری بهار عربی، دچار بحران است و هر تغییری در مصر بر دنیای عرب تاثیر می‌گذارد. بحران، مصر را به سوی بن بست برده که بر جهان عرب هم تاثیر می‌گذارد. چرا که منقول است در مصر می‌نویسند، در لبنان چاپ می‌کنند و در عراق می‌خوانند. این ضرب المثل، تاثیر مصر را نشان می‌دهد که هم مدل دولت ناصری اش عرب گیر شد و هم مدل اخوان المسلمین اش در جهان عرب قدرتمند گشت. اگر چه امروز عربستان با پول خود رقیبی در جهان عرب است و تبدیل به نیرویی تعیین کننده شده است، با این حال نمی‌توان نقش بارز مصر را نادیده گرفت.



خطای توسعه‌طلبی حکومت اسلامی در منطقه!

برتری جویی حاکمیت ایران برای مصادره کردن بهار عربی و
موضع کشورهای منطقه علیه جمهوری اسلامی!

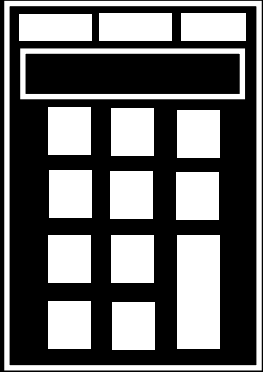
«گفتمان انقلاب اسلامی» می‌تواند تا حدی با سیاست خارجی روحانی خود را نشان دهد، دست از «مصادره تحولات دنیای عرب» بردارد و برای سوریه راه حل سیاسی ارائه کند. اما گفتمان جمهوری اسلامی در منطقه، به تقلید از تجربه اتحاد شوروی، هژمونی طلب (برتری جوی) است. البته مصادره نام بهار عربی به بیداری اسلامی و بعد مصادره نام بهار عربی به «بیداری انسانی» از سوی احمدی نژاد نشان داد که اگر چه در حکومت هم بر سر مصادره نام بهار عربی اتفاق نظر وجود ندارد، اما برتری جویی در منطقه نقطه مورد توافق است. بر این اساس اما حکومت اسلامی ایران در مورد

در کشور های خود فاجعه آفریدند و موجب توقف بهار عربی شدند. این ارتشها الگوی رفتاری خود را از جمال عبدالناصر گرفتند.

برتری جویی حکومت اسلامی!
ایران را با دو گفتمان تاثیر گذار ولی متفاوت بر منطقه باید مورد بررسی قرار داد: «گفتمان انقلاب اسلامی» و «گفتمان حکومت اسلامی»! ایران با «گفتمان انقلاب اسلامی» با بهار عربی موافق است و حق ملت ها را در تعیین سرنوشت آنان به رسمیت می‌شناسد؛ گرایشی که در حکومت ایران قدرت ندارد. در دوره اصلاحات این گرایش کمی قدرتمند اما بعد باز «گفتمان حکومت اسلامی» قدرت مند تر شد. امروز

ارتش های متفاوت!

بازیگری ارتش و نظامیان در تمام کشور های عربی، بخصوص در کشورهای الجزایر، سوریه و مصر نشان داد ارتشی که مرکزیت تصمیم گیری آن در درونش است، از کشورهایی که ارتش به فرمان رهبر و پادشاه است به مراتب خطرناک تر است. در همین راستا مقایسه مغرب و اردن با مصر و الجزایر قابل تامل است. پادشاهی مغرب و اردن به مراتب از ارتش های آزادی بخش مصر و الجزایر معقول تر عمل کرده اند. ساختار قدرت سیاسی و کار دموکراسی در زمانی که نظامیان در مقام سیاسی کشور باشند، بسیار سخت تر می‌شود. ارتش الجزایر، بعد مصر و پس از آن سوریه



F.M. Razi

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX INC.

خدمات حسابداری و مالیاتی رازی

مدیریت: فریدون مهران رازی

Enrolled Agent

با بیش سی سال سابقه

در امور حسابداری و مالیاتی

- انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با استفاده از کامپیوتر
- ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق کامپیوتر
- تهیه و تنظیم گزارشهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات و اشخاص
- محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax
- ما مناسبترین قیمت ممکن را به شما ارائه خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160

Woodland Hills, CA 91364

EASY TIRE CENTER

فروش انواع لاستیک اتومبیل با قیمت مناسب

**7039 TOPANGA
CYN. BLVD., #C
CANOGA PARK
CA 91303**

Tel: 818-876-2675

818-835-9634



در منطقه کشتن شیعیان را واجب تر از کشتن همه دشمنان می دانند!

بحرین ضربه مستقیم وارد آورد؛ رفتاری که ناشی از محاسبه غلط یک قدرت منطقه ای بود و موجب شد رهبری نظام که بهار عربی را (بیداری اسلامی) خوانده بود بعد از مدتی اعلام کند منطقه در وضع خطرناکی است. اما نگفت چرا و چه کسانی باعث شدند منطقه به چنین وضعی دچار شود؟

کشتن شیعیان واجب تر شده!

امروز گرداب خلق شده در منطقه آسان از آن دور نمی شود. زمانی فرماندهان سپاه پاسداران از رسیدن به پشت خیمه های دشمن می گفتند، اما در سوریه جریانی افراطی در حال قدرت گرفتن است که کشتن شیعیان را واجب تر از کشتن همه دشمنان می داند. راستی چه کسانی در دامن زدن به فاجعه نقش داشته اند؟ در چنین شرایطی است که روحانی و دولتش باید دیپلماسی گفتگو را جانشین دیپلماسی تقابل کنند. ایران باید در مورد سوریه به راه حلی سیاسی و بدون فشار اسد بیاندیشد. فقط با انجام چنین طرحی می توان موج افراطی گری در منطقه را کمی کنترل کرد.

مقبولیت بازیگری عربستان سعودی با پول نفت، به دلیل هژمونی (برتری جویی) ایران از ۳ دهه پیش با منطق گفتمان انقلاب هماهنگی نداشت. حال اما عربستان بازیگری قوی در منطقه است، خود را مدافع اسلام سنی در برابر ایران شیعه جلوه داده و در این مورد موفق هم شده و اما به دلایل گوناگون توان کنترل داخلی و ایجاد امنیت برای خود را فراهم آورده است. اینک کنترل یا خنثی کردن عربستان نیاز به رفتار سیاسی درست و تنش زدای ایران در منطقه دارد.

شاید هنوز دیر نشده باشد و بتوان «تهدید» را به «فرصتی» برای حفظ منافع ایران تبدیل کرد. بی گمان «حسن روحانی» در معرض چنین آزمونی قرار گرفته اما مهم تر خواست مردم ایران است که باید با صدای بلند صلح را در منطقه فریاد کنند تا حکومت ایران راهبرد منطقه ای خود را اصلاح کند. نباید فراموش کرد که حکومت جمهوری اسلامی به دلیل خطای توسعه طلبی به گفتمان انقلاب ایران ضربه زد، آن هم درست در زمانی که منطقه می توانست به سوی دموکراسی برود.

اگر در دوره بهار عربی جریان بازتری در ایران حاکم بود، شاید «بهار عربی» به این زودی به بن بست نمی رسید.

بهار عربی چند اشتباه مهم انجام داد که باید مورد بررسی قرار بگیرد.

● حکومت ایران برای مقابله با امریکا همانند امریکا عمل کرد. برای خود در منطقه نفوذ تدارک دید و منافع ملی خود را از اقیانوس هند تا لبنان تعریف کرده. منتها در منطقه نفوذ خود، به جای تامل با جهان به رقابت با آن پرداخته و آن هم با مزیت نظامی/ایدئولوژیک که در دنیای امروز پرهزینه است.

● بزرگترین اشتباه زمانی در این سیاست خود را نشان داد که بهار عربی رخ نمود و حکومت ایران نقش مثبتی در آن بازی نکرد.

● اولین مسئله، تجربه حکومت داری در ایران بود که حتی راشد الغنوشی اعلام کرد که او خمینی نیست و متاثر از تجربه اسلام گراهای ترکیه است و به تجربه حکومتی ایران نمی اندیشد. فراموش نکنیم که تجربه ایران بسیاری از مردم مصر را ترساند و آنان با مشاهده انحصار طلبی اخوان المسلمین، در عمل در برابر کودتای ارتش مصر مستاصل شدند.

ب مسئله بعدی هژمونی (برتری جویی) حکومت ایران بود که کوشید بهار عربی را مصادره کند. در نتیجه این اقدام محمد مرسی، حتی در تهران رفتاری متفاوت از حکومت ایران نشان داد و بر مرز بندی شکلی و اختلاف انگیز با ایران اصرار کرد. این اقدام مرسی برای رضایت عربستان و غرب صورت گرفت اما راضی کننده نبود.

● برخی از رفتارهای حکومت ایران باعث شد که مقامات مذهبی و مدرسه الازهر قاهره هم بر علیه توسعه طلبی مذهبی/سیاسی ایران در مصر موضع بگیرند.

● اما بزرگترین خطای حکومت ایران در سوریه رخ داد؛ زمانی که اسد مبارزات مردم را به خشونت کشید. (به روش دیرینه عبدالناصری روی آورد و بعد همین روش را ژنرال السیسی با اخوان المسلمین در مصر در پیش گرفت؛ روشی که ارتش الجزایر در سال ۱۹۹۰ به کار گرفت و موفق شد که اسلام گراها را سرکوب کند.) بدین ترتیب اسد جامعه را به دو دسته تقسیم و با قطبی شدن جامعه، سرکوب خشن مخالفان را آغاز کرد.

● حکومت ایران در جهان عرب به برخورد دو گانه با بهار عربی متهم شد، تاجایی که توجه جهان عرب را از سرکوب مردم بحرین دور کرد. حکومت ایران هم به مردم سوریه و هم به مردم



PROUDLY PRESENTS

جشن مهرگان

SUNDAY, OCTOBER 6
PIERCE COLLEGE

Featuring VERONICA and her Dancers

Band Performances by PERJAD and BABAK

Music by DJO



ARASH
ATILA

ANDERSON

BADRI

PARVIZ

ENAYAT

Also Enjoy



Bridal Show

\$10 Admission

Kids under 7 FREE

FREE Parking

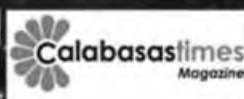
10am - 6pm

6201 Winnetka Ave

Woodland Hills, CA

(Use Mason Ave
Entrance)

دزدو غرفه لطفاً با شماره (818) 407-7770 تماس بگیرید





داریوش باقری

حرف حساب زن!

یه روزی مردی رفت پیش ملای ولایتشون و گفت: زنم نماز نمیخونه، چکارکنم؟! ملا: راجع به فضیلت های نماز برایش بگو. بگوکه چقدر نماز روی روح آدم تأثیر مثبت داره. مرد: گفتم، خیلی هم زیاد ولی فایده ای نداره! ملا: وعده ی خدا در مورد بهشت و نعمت های اون رو برایش بگوو بگوکه اگه نماز بخونه چه چیزهایی توی بهشت در انتظارشه! مرد: گفتم! خیلی هم اغراق کردم ولی بی فایده است. ملا: از هول و وحشت جهنم و سختی هایی که در صورت نخوندن باید تحمل کنه برایش بگو! مرد: گفتم خیلی هم زیاد ولی باز هم فایده ای نداشت. ملا با عصبانیت: آخه حرف حسابش چیه؟! مرد: هیچی، میگه توبخون تا منم بخونم.

زن های توی خیابون

مادر با پسر ۱۰ ساله اش در یک روز بارانی در تاکسی نشسته بودند و به سمت خانه می رفتند، آخوند هم صندلی جلو نشسته بود، پسر بچه از شیشه ماشین بیرون را تماشا می کرد. تعدادی زن فاحشه در کنار خیابان بیکار ایستاده بودند، پسر بچه که آنها را دید و از شکل و تیپشان تعجب کرده بود از مادرش پرسید: اینها کی هستن و چرا اینجا وایستادن؟ مادر جواب داد: اینها زنان کارمندی هستن که کارشون تمام شده و منتظرن شوهرهایشان آنها را به خانه ببرن! آخوند ناگهان گفت: خانم چرا به بچه راستش را نمی گین؟ ببین بچه جون اینها زنان خوبی نیستن اینجا وایستادن که در ازای گرفتن پول با مردها رابطه برقرار کنن!

بچه که چشمانش از حدقه بیرون زده بود از مادرش پرسید: آقا راست میگن؟! مادر با چشم غره ای به آخوند، حرف او را تایید کرد. پسر بچه پرسید: پس چی به سر بچه های اونا میاد؟! مادر گفت: اکثر بچه هاشون آخوند میشن!!!

نوعی تفاهم!

مردی وارد بار شده و یک لیوان آبجوی گرانقیمت سفارش می دهد. خانم بغل دستی: اوه چه تفاهمی! اتفاقاً من هم از همین آبجو سفارش دادم. مرد: من دارم جشن می گیرم. زن: من هم همینطور... مرد: چه تفاهمی... شما برای چی جشن می گیرید؟ زن: من و شوهرم ۴ ساله که بچه می خواهیم، امروز فهمیدم که حامله ام... مرد: چه تفاهمی... مرغ های من ۴ ساله تخم نمی زارن، امروز همگی تخم گذاشتن... زن: اوه شما چه کردید که اینطور شد؟ مرد: از یه خروس دیگه استفاده کردم. زن (با لبخند): چه تفاهمی! xxx

- ۱ - وقتی برق میره کجا میره؟
- ۲ - چرا تخم مرغ فحش نیست ولی تخم سگ فحشه؟
- ۳ - استامینوفن از کجا می دونه ما کجامون درد می کنه؟
- ۴ - وقتی میگن «بگیر بخواب»! ما چی رو باید بگیریم؟
- ۵ - وقتی میگن «به افتخارش دست بزنید»، دقیقاً به کجاش باید دست بزنیم؟
- ۶ - چرا از جمعه تا شنبه اینقدر کم طول میکشه ولی از شنبه تا جمعه اینقدر زیاد طول میکشه؟
- ۷ - این که میگن «بین خودمون باشه»! دقیقاً کجامون باید باشه؟
- ۸ - پس کی این حقوق بشر رو میریزن به حسابمون؟
- ۹ - دفتر مقام معظم رهبری چند برگه؟
- ۱۰ - آیا میشه رو میز ناهار خوری شام هم خورد؟
- ۱۱ - پشم شیشه دقیقاً کجای شیشه در میاد؟
- ۱۲ - چرا جعبه پیتزا مربعه، خودش گرده، موقع خوردن مثلثه؟
- ۱۳ - آیا برای آزمایش الهی باید ناشتا بود؟
- ۱۴ - آیا برای گرفتن شناسنامه المثنی، اصل شناسنامه هم لازمه؟

خرید روزنامه و پول خرد

جان، دوست صمیمی جک، در سر راه مسافرتشان به منهتن پس از سفارش صبحانه در رستوران به جک گفت: یک لحظه منتظر باش می روم یک روزنامه بخرم!

پنج دقیقه بعد، جان با دست خالی برگشت و در حالی که غرغری کرد، با ناراحتی خودش را روی صندلی انداخت. جک از او پرسید: چی شده؟ جان جواب داد: به روزنامه فروشی رو به رو رفتم. یک روزنامه صبح برداشتم و ده دلار به صاحب دکه دادم. منتظر بقیه پول بودم، اما او به جای این که پولم را برگرداند، روزنامه را هم از بغلم در آورد. به من گفت: «الان سرش خیلی شلوغ است و نمی تواند برای کسی پول خرد کند!» فکر کردم من به بهانه خریدن یک روزنامه می خواهم پولم را خرد کنم. واقعاً عصبانی شدم!

جان در تمام مدت خوردن صبحانه از صاحب روزنامه فروشی شکایت می کرد و غرغری می زد که او مرد بی ادبی است. جک در حالی است که دوستش را دلداری می داد، حرفی نمی زد. بعد از صبحانه به جان گفت که یک لحظه منتظر باشد و بعد خودش به همان روزنامه فروشی رفت.

وقتی به آنجا رسید، با لبخندی به صاحب روزنامه فروشی گفت: آقا، ببخشید، اگر ممکن است کمکی به من کنید. من اهل اینجا نیستم. می خواهم نیویورک تایمز بخرم اما پول خرد ندارم. فقط یک ده دلاری دارم. معذرت می خواهم، می بینم که سرتان شلوغ است و وقتتان را می گیرم! صاحب روزنامه فروشی در حالی که به کارش ادامه می داد یک روزنامه به جک داد و گفت: بیا، قابل نداره. هر وقت پول خرد داشتی، پولش را به من بده!

وقتی که جک با غنیمت جنگی اش برگشت، جان در حالی که از تعجب شاخ در آورده بود پرسید: مگر یک نفر دیگر به جای صاحب روزنامه فروشی در آنجا بود؟

جک خندید و به دوستش گفت: دوست عزیزم، اگر قبل از هر چیز دیگران را درک کنی، به آسانی می بینی که دیگران هم تو را درک خواهند کرد. ولی اگر همیشه منتظر باشی که دیگران درک ات کنند، خوب، دیگران همیشه به نظرت بی منطق می رسند. اگر با درک شرایط مردم از آنها تقاضایی بکنی، به راحتی برآورده می شود.





بنفشه حجازی

ستاره

کف دست هایت را
کنار هم بگذار
کاسه ی آبی
از ستاره پُر را،
در گریبانم بریز
- ستارگانی از چشم ها و
لب هایت -
که ستاره های شهر
اسیر نور مهتابی اند
مثل جنون که سر می کوبد و
و خیال وصل از سر به آورده
تیشه می کوبد،
در طرح تعویض شاهراه ها
کف دست هایت را
کنار هم بگذار و
عشق بنو شانم
خسته شدم از دست زلیخا و
اشک ماسیده و ندیده ای
اسپند می فروشند
در تقاطع «همت» و «یادگار»
با کهنه رخت محبوب؟
به خاطر خدا
کاسه ای آب پر از ستاره
با کف دست هایت
به من بنو شان

امیر آقایی آسوده بانتها!

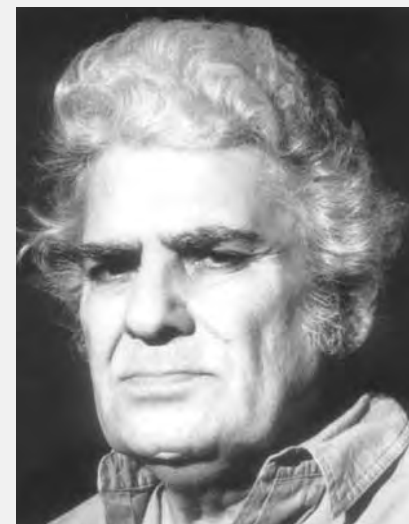
گوش بسیار،
همیشه قلم های توانمند
نمی توانند ایستادگی سرورا،
ترانه کنند.
چشم بسیار،
راهی که به انزواست
نزدیک ترین مسیر
به حقیقت است
اما چشمه جو شان حقیقت
شریعتش
لبخند است و شرم.
زبان بسیار،
گویش های مغایر
صلابت کوه می خواهد و
آزادی جان.
جان بسیار و
آسوده باش!
آنچه ما را می ماند
پرواز زود هنگام
به اندازه این آسمان
ابری ست.



«نازلی» سخن نگفت؛
چو خورشید
از تیرگی بر آمد و
در خون نشست و رفت...

«نازلی» سخن نگفت
«نازلی» ستاره بود
یک دم در این ظلام،
درخشید و جست و رفت...

«نازلی» سخن نگفت
«نازلی» بنفشه بود
گل داد و
مژده داد :
«زمستان شکست»
و
رفت...



احمد شاملو

مژده داد و رفت

«نازلی»، بهار خنده زد و
ارغوان شکفت.
در خانه، زیر پنجره،
گل داد یاس پیر.
دست از گمان بدار!
با مرگ نحس،
پنجه میفکن!
بودن به از نبود شدن،
خاصه در بهار...
«نازلی» سخن نگفت؛
سرافراز
دندان خشم
بر جگر خسته بست و رفت

«نازلی»! سخن بگو!
مرغ سکوت،
جوجه ی مرگی فجیع را
در آشیان به بیضه
نشسته است

قاسم امیری یکی نام!

نه دهانی شکفته در باد
نه زخمی مزین به خنجر
هیاکل خیس
پی پشت پرده ی باران
کشتی خواب در گل
نشسته ایم
شب را به پای ما منویس
آفتاب را به پای ما منویس
و تاج خاری...
از ما یکی نام، مانده
روی دست باد!

روح الله پیریایی

آواز آب ها

رودها،

هماوای زندگی اند.

وریگ ها،

همپای آب های روان

در پشت سدهای سنگین،

آواز آب ها

خزه می بندد

وریگ های غلتان،

تن می سپارند

به آوای خزه آلود رود.

ماهی ها از دیدار دریا

باز می مانند

و دل کوچکشان

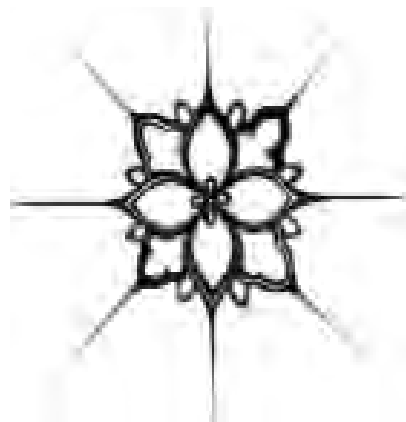
در پشت سدهای سنگی،

می شکند.

رویایشان، اما

جاری می شود،

تا انتهای آبی آب ها.



سرور نیری

بر مزارم

رهگذار! آهسته پابگذار

این جا، خاک بی مقدار نیست

این مزار دختری زیباست

کوپایش ز رفتن بازمانده!

این همان آتش فشان

سرد و خاموشی است،

کاین جاد دلش،

یاد هزاران خاطره، فریاد باشد.

این همان شیرین، که در هر تار مویش

بسته دل، فرهاد باشد.

او چه عاشق بود و خسته،

دل به سودای تو بسته،

مرمر تن را،

درون چشمه ای از شیر تازه،

شست و شو، می داد.

این همان شیرین تنها!

باد و چشم پر تمنا،

مانده در تار یک غم ها!

این همان زن کو،

سری پر شور بودش.

سینه ای، چون قوی بودش.

زلف مشکینش، شکن اندر شکن

اکنون؛

دو چشم خشک بی آبش،

به زیر پای داری!!

رهگذر!

آهسته پابگذار...

روشنک بی گناه

بازت می آورم

تورا در دست می گیرم

دیگر

از زمان نمی ترسم

زادگاهت را ندیده ام

اما می دانم

گور تو

هرگز رُستنگاه تو

نخواهد شد

از پُل های رازدار گذشته ام

از سایه های مشوش

از تکرار

تورا از آب می گیرم

تا در خویش

نشا کنم

دست بر سینه ات می گذارم

هنوز نفس می کشی

کف دستان و پاهایت را

می بوسم

در آفتاب غوطه می خورم

و با آهی بلند

به این جهان

بازت می آورم.

صالح وحدت

فواره ها

فواره ها

بی آن که خود بدانند

قد می کشیدند

تا:

خاموشی شبانه را

در انتظار صبح نمانند

فواره ها

ای اختران شب زده

سرشارند

اما چه انجماد غریبی،

از بال های باورشان

سرکشیده است

● با نشریات مبارزاتی راه آزادی و رهایی طبقه کارگر و مردم استبداد زده ایران آشنا شوید!

ماهنامه کمونیستی «روشنگر» چاپ کانادا توصیه می کند: ما باید با ناسیونالیسم و نظام سکولار پارلمانی مبارزه کنیم، نه با نظام افشا شده جمهوری اسلامی!

ربطی به وضع ۳۵ سال اخیر و حکومت جمهوری اسلامی ندارد. ما از هرگونه نظر کمونیستی در باب نوع حکومت خوشمان می آید ولی نه این که استدلال! حضرات به قدری دور از انصاف و واقعیت باشد که از سرآدمیزاد شاخ سبز شود و لااقل صدسال از زمان واپس مانده باشند و یا همه آن چه سال های اخیر در دنیا فاش شده است و رفته پی کارش، نادیده بگیرند و عمداً خود را به نفهمی بزنند و لااقل ولو شده دارای یک چشم باز و حقیقت بین داشته باشند تا آدمیزاد بتواند حرف های آنان را بفهمد و خزعبلات خود را به نام «سوسیالیسم» جا زنند. اما این هم بخشی از یکی از مقالات «ناصر پایدار» با تیتتر «نفیر جغدهای سلطنت طلب» به نقل از ماهنامه «روشنگر چاپ تورنتو کانادا»

آن چه می خوانید نقل از ماهنامه روشنگر (شماره ۷۴۸ - سپتامبر ۲۰۱۳) چاپ تورنتو می باشد. در این که عقاید متفاوتی در جهت افکار به اصطلاح کمونیستی (از نوع کمونیستی تند و تیز عهد عتیق) می نویسد ما هیچ حرفی نداریم. ولی تعجب ما در این است که این حضرات چرا هنوز در زیر خاک و خاشاک آوار کاخ کرمیلین و بنای خشت و گلی مارکسیسم / لنینیسم آن مانده اند و در همان حال گویا مغزشان نیز منجمد شده است به طوری که - نه فقط قاطی کرده اند بلکه از چنین کلمات و جملاتی برای بیان عقاید (اگر به این تیره گویی ها و پرت و پلانویسی ها بتوان عقاید گفت!) استفاده می کنند؟! این خرچسونهی زباله ها چرا به جای با جمهوری جهل و جنون و خون هنوز خیال می کنند که دارند با نظام گذشته مبارزه می کنند که می گویند سرنگونش کردیم و حال و کارشان



مغز شسته و نفیر جغدهای سلطنت طلب، هوادار درنده ترین رژیم تاریخ ایران!

شده است اما آثار فاجعه بار این دیکتاتوری بر روی سرنوشت زندگی و کار و مبارزه و آینده توده های کارگر هیچ گاه بررسی و کالبدشکافی نگردیده است.

دیکتاتوری هار سلطنتی سال های بعد از کودتای ۲۸ مرداد، فقط با شاخص هائی از جنس زندان، شکنجه، اعدام، نبود آزادی بیان، فقدان حق تشکل، تحزب و مانند اینها قابل توصیف نیست. آنچه این

یک بهیار با مقداری پنی سیلین و مرکورکورم برای ۴۰ تا ۵۰ روستا و چندین هزار انسان در معرض مدام انواع بیماری ها محدود می شد. (اینو میگن سیستم هیچ آمارگیری به سبک یک دروغ چهل دروغ!)

درنده ترین

رژیم تاریخ ایران

در ادبیات سیاسی چپ به طور معمول از دیکتاتوری شاه صحبت

صورت اجاره بهای مسکن می پرداختند.

۳۷٪ ساکنان روستاها با عایدات سالانه زیر ۱۰۰۰ تومان در جهنم گرسنگی و بیماری و ذلت غوطه می خوردند. تا سال ۵۶ بالغ بر ۸۵٪ توده های کارگر و زحمتکش مناطق روستائی از دسترسی به آب سالم آشامیدنی و برق به طور کامل محروم ماندند. در غالب این نواحی کل امکانات بهداشت و درمان اهالی به

کشاورزی یا قلمروهای دیگر، دستمزد نسبتاً بیشتری دریافت می کردند، از حدود ۳۰ میلیون نفوس جمعیتی خانواده های کارگری (جمعیت ایران در آن زمان ۳۰ میلیون بود ولی نویسنده پرولتاریا! حواسش پرت شده) آن سال ها بیش از ۷۰٪ یادرحلی آبادها زندگی می کردند یا در کومه های ویران گلی به سر می بردند و یا بخش مهمی از بهای شبه رایگان نیروی کارشان را به

حمام خون پلیسی

«رژیم شاه به یمن و جود ماشین غول پیکر قهر میلیتاریستی و پلیسی بود که توان مهار طوفان مبارزات کارگران را پیدا می کرد و از این طریق فشار استعمار آنان را روز به روز بالاتر می برد. کارگران واحد های بزرگ صنعتی به ویژه در سال های آخر عمر رژیم، در قیاس با جمعیت بسیار عظیم تر همزن جیران خویش در صنایع متوسط، کوچک، حوزه های

یک فرقه نو ظهور سیاسی به نام: «دگراندیش»؟!!

«دگراندیش»، غلط و ناصحیح و غیرقابل طرح رقم می زند و فقط در صورت ناچاری و به تته پته افتادن ذهنی و یا سیاسی، می توان به زیربنای فکری و یا علائق سیاسی آنان پی برد که با وجود بریدن مثلاً از حزب توده، یا جبهه ملی و سازمان های دیگر سیاسی، ولی همچنان از مخالفان پادشاهی پهلوی ها و اصولاً پادشاهی مشروطه هستند. در همین روال عده ای از آنها حتی با تاریخ ایران هم کینه و عناد می ورزند و ارزشیابی تاریخ ایران از بدو پایه گذاری سلسله های حکمران آن در اعصار و قرون تادوران های بعد و تمام حکومت های گذشته را با هرگونه رفتار و کرداری و نظریاتی با «اندازه» و «متر» و «وزنه» خود می سنجند و اندازه می گیرند که امروزه روز در اختیار دارند یا در دسترسشان قرار داده اند و یا آن را می پسندند. نه آن که لزوماً مردم آن روزگاران چه نوع علائق و افکار و رفتار و کرداری و چه تفاوتی این حکومت هاگر چه (سلطان) یا (حکمران) یا (پادشاه) با یکدیگر داشته اند و این بی معنایی و ناهماهنگی و بی شکلی و بی محتوایی را با آب و لعاب «دگراندیشی» می پوشانند به جای این که به طور مشخص بگویند چه طرز فکری دارند. آنها به حرف این که مخالف یک جریان سیاسی مشخص هستند نمی توانند هیچ نوع جریان سیاسی و اندیشه دیگری را بپذیرند. «جلال الدین کاظمی. پاریس»

با پوزش از نویسنده از ذکر نام اشخاص و سازمان ها و بخش های توهین آمیز به «دگراندیشان» با نام و نشان خودداری کرده و فقط سعی شده است که مفهوم «دگراندیش» در عوالم سیاسی امروز مورد بررسی بیشتر قرار گیرد. (فردوسی امروز)

با تأیید و تبریک در ادامه فعالیت های آن نشریه فردوسی امروز از جنبه آگاهی های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که برای اکثر ایرانیان تاکنون مطلوب بوده است از طرفی نیز برای گروه های مختلفی انعکاس دهنده عقایدشان بوده است. از جمله افرادی که به طور اعم از آنان به عنوان «دگراندیش» یاد می شود یا آنها خود را چنین معرفی می کنند و در زیر این عنوان ناصحیح که - گویای معنای هیچ عقیده مشخصی نیست - خود را «متفاوت» از سایر صاحب نظران و نظریه پردازان و اندیشمندان می دانند، بخصوص در تضاد با عقاید و افکاری که مردود می دانند و آن را واپس می زنند و به حساب نمی آورند.

جای تعجب است که مطالب این گونه به اصطلاح «دگراندیشان» تاکنون گل سرسبد رسانه ها بوده و از جمله در بیش از ۱۷۰ شماره هفته نامه «فردوسی امروز» نیز منعکس شده است.

این دگراندیشان نه این که مروج و مبلغ اطلاعات غلط، کذب، شایعه مانند و شارلاتان بازی رایج هستند بلکه شیفته عقاید خویشند و در همان جهت، هرچه آنان نمی پسندند یا با تمایلاتشان نمی خوانند و هم سو نیست، آنها را مردود می خوانند و زیر همان پوشش غلط و ناصحیح عنوان «دگراندیش» و قبحانه، غلط و ناصحیح و غیرقابل طرح می شمارند.

این «دگراندیشان» اغلب بدون هماهنگی در عقاید و افکار خود، شیفته یک جریان فکری خاص هستند و در همان جهت هر چه آنان نمی پسندند و با دیدگاه آنها نخواند و هم سو نباشد، مردود دانسته آن را زیر همان پوشش کاذب

کوهستانی بی خبر از همه جا به طور تصادفی روز مذکور برای خرید راهی شیراز شده بود و عوامل رژیم سرنوشتش را آن گونه که گفته شد تعیین کردند. برگ برگ تاریخ رژیم شاه با انبوه این جنایت ها پرمی شد.

کابوس وحشت ساواک در تمامی هفت پس توی تاریک زندگی خانوادگی آدم ها حتی در عمق دورافتاده ترین روستاها شیارهای مغز و ذهن انسان ها را به شلاق می بست، بردهن ها قفل می زد، زبان ها را از تکلم باز می داشت. مدارس را گورستان می کرد (صد رحمت به حضرت امام؟!) محیط های کار را غرق در سکوت و رعب و هراس می ساخت.

در جای دیگری مدیر و سردبیر آن جناب سیامک ستوده تحت عنوان چه باید کرد؟ می نویسد:

باید در مبارزه نظری با جریانات ارتجاعی یک دم هم به آنها امان ندهیم. جمهوری اسلامی یک واقعیت افشا شده است. باید تمرکز را بر افشای افشا نشدگانی که پس از سرنوشتی جمهوری اسلامی می خواهند عنان جامعه را در اختیار بگیرند، یعنی ناسیونالیسم و نظام سکولار پارلمانی، بگذاریم.

نیروهای غیرمردمی علاقه ای به این عمل ندارند. زیرا در اول صف برای گرفتن قدرت پس از سرنوشتی جمهوری اسلامی ایستاده اند و در واقع هم تنها مانعی که بین آنها و رویای قدرت دولتی وجود دارد، جمهوری اسلامی است.

لذا آنها از برای فریب ما، از ما می خواهند که تنها روی افشا و مبارزه با جمهوری اسلامی تمرکز کنیم و اختلافاتمان را بگذاریم برای بعد. ولی کیست که نداند آنها بعد با چوبه دار و گلوله به سراغ ما می آیند. همان چیزی که پس از سال ۵۷ اتفاق افتاد.

سیامک ستوده پنج شهریور نود و دو توضیح این که آقای «سیامک ستوده» در تمام روزهای هفته در کانال های تلویزیونی لس آنجلس (کانال افغان، کانال پارس) صبح ها و شب ها و به وقت ایران برنامه دارند.

دیکتاتوری دنبال کرد سلاخی، جراحی و امحاء هر جوانه اندیشیدن به هر شکل اعتراض ضد سرمایه داری یا حتی هر نوع مایه بندی آزاداندیشی و آزادیخواهی انسانی بود. وقتی رژیم شاه نسل بعد از نسل، جوانان درس خوانده خانواده های کارگری یا غیرکارگری را به جرم خواندن چند صفحه به سیاهچال می انداخت، تنها پیام جنایتش این بود که هر حرکت ذهن هر آدمیزاد به خارج از مدار مصالح سرمایه و سلطنت بورژوازی باید منکوب و منهدم گردد.

جنایتی که در کارنامه درنده ترین رژیم های تاریخ سرمایه داری هم به ندرت می توان مشابه آن را پیدا کرد (که معلوم نیست چه کسی دستور کشتار این ۳۵ سال را می داد). ساواک شاه دستگاه اختاپوسی تزریق همین شرنگ مرگ به کل فضای زندگی و فکر و نگاه اجتماعی طبقه کارگر یا حتی غیرکارگران ناراضی بود. کل بگیر و ببندها، شکنجه دادن ها، درگیری ها، تعقیب و مراقبت ها، زندان انداختن ها، اعدام ها و خونریزی ها فقط بخشی از کار این نهاد جنایت و سبعت را تشکیل می داد!

در روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ در شهر شیراز (نویسنده آدرس غلط می دهد و می خواهد وانمود کند که برعکس تهران که جاهل ها همراه طبیب حاج رضایی و طلبه های خود فروش به خیابان ها ریختند. مردم در شهرستان ها در یک قیام کمونیستی! بپا خاستند) مثل همه شهرهای دیگر ایران هر جنبه خارج از اماکن مسکونی را دستگیر کردند و برای روزها به زندان انداختند. شمار قابل توجهی را بدون هیچ پرس و جو محکوم به اعدام نمودند. (عجبا!؟)

در میان محکومان فردی بود که وقتی وی را برای اعدام بردند، معنی واژه اعدام را نمی دانست (مگر می خواست امتحان دیکته و یا فارسی بدهد)؟! از اینکه چیزی به نام دولت وجود دارد یا شاه کیست و تظاهرات چیست حتی اگر زندانیان برایش توضیح می دادند هم چیزی متوجه نمی شد. از یک نقطه دور دست

تسلیت

دوست عزیز

آقای عباس پهلوان

درگذشت برادر گرامیتان را

به شما و همگی فامیل پهلوان

صمیمانه تسلیت می گویم

سلامتی و بقای عـمر

بازماندگان را آرزو داریم.

هوشنگ و خانواده حمید

تسلیت

عسل پهلوان عزیز

خوشا آنان که به عزت ز گیتی

بساط خویش برچیدند و رفتند

فقدان عموی عزیزت را تسلیت

می گوئیم.

فلور و هوشنگ حمید

مراسم تحسین برانگیزی در خور نام بزرگ و با عظمتی چون

«کوروش»

فدراسیون یهودیان ایرانی لس آنجلس با برپا کردن این مراسم باشکوه و فراموش نشدنی به استقبال ورود منشور حقوق بشر کوروش به لس آنجلس رفت!

پروفسور دریایی یادآوری این مطلب بود که: «بدون حضور یهودیان، بسیار احتمال داشت که ما اکنون فراموش کرده بودیم و یا بسیار کمتر راجع به کوروش می دانستیم».

● آنگاه فریدون فرح اندوز که میزبانی مراسم را به عهده داشت و به طوری بسیار شایسته از عهده برآمد. سپس از پروفسور رحیم شایگان مدیر مطالعات ایران در بخش فرهنگ و زبان های خاور میانه در دانشگاه ایالتی لس آنجلس دعوت به سخنرانی نمود.

● وی دکترای خود را از دانشگاه هاروارد دریافت نموده است و انتشار کتاب های مختلف تاریخی باستانی از جمله اشکانیان و ساسانیان و تعدادی دیگر را در کارنامه خود دارد.

● آخرین سخنران مراسم سرکار خانم هایده سهیم پژوهشگر تاریخ و استاد زبان و ادبیات پارسی و هم چنین تاریخ ایران و اسلام در دانشگاه نیویورک بود که هم چنین تعداد بسیاری از فعالیت های اجتماعی

● بناگاه غریو حاضران سالن را به انفجار و اوج هیجان رسانید و همه در انتظار بودند که بدانند که خالق این حماسه ملی و مسحورکننده کیست؟ فریدون فرح اندوز اعلام کرد: این شعر توسط شاعر معروف معاصر «منوچهر کوهن» سروده شده که هم اکنون در سالن حضور دارد که یکباره صدای هورا و کف زدن مردم برای تشویق شاعر سالن را دربرگرفت و منوچهر کوهن برای قدردانی از احساسات مردم در جلوی صحنه قرار گرفت و از حاضران تشکر کرد.

● سپس اولین سخنران جلسه پروفسور تورج دریایی که استاد تاریخ ایران و جوامع پارسی زبان و از اعضای هیئت مدیره مرکز مطالعات ایرانی دکتر «ساموئل جردن» در دانشگاه ایالتی ارواین است، پشت تریبون قرار گرفت. پروفسور دریایی در بسیاری دیگر از فعالیت های فرهنگی شرکت فعال دارد و کتاب کوروش بزرگ، پادشاه ایران باستان، اخیراً با ویراستاری او به چاپ رسیده است. ● نکته بسیار مهم سخنرانی

انگیز فریدون فرح اندوز گوینده همیشه خوش صدای ایران در سالن پیچید:

«من کوروش، شاه شاهان، شاه شرافشان، شاه ایران جهان...»

وکل متن منشور حقوق بشر قرائت شد. مجدداً سالن در تاریکی فرو رفت و پس از دقایقی تمام سالن به طور کامل روشن گردید و آقای فرح اندوز پشت تریبون قرار گرفت و مجدداً صدای سحرانگیزش سکوت سالن را درهم شکست...

کوروش - شاه شاهان - شاه ایران و جهان

دیگر آسوده خواب - دیگر وقت آسودن نیست -

و با صدایش - لرزه بر جان حاضرین انداخت -

و روخوانی چکامه حدود ۸ دقیقه ادامه یافت - و با فریاد -

همه فریاد کنیم ... چو ایران نباشد... تن من مباد،

ز ایرانیان ... در سرای جهان ...، زنده یک تن مباد!

نشان ایران برنامه آغاز گردید که تمام حاضران در سالن به پا خاستند و در خواندن سرود شرکت کردند سپس رقصندگان زیبا و ماهر باله جانبازیان به طرز غیرمنتظره و جالبی به سالن آمدند و همگی لباس های زیبای محلی ایران را پوشیده بودند.

● نفر اول حامل «ماکت منشور کوروش» و نفرات بعدی آتشدان های کوچک روشن را به پشت سر منشور حمل می کردند. این منشور به هنگام رسیدن به سالن با هلهله و غریو شادی حاضران مورد استقبال قرار گرفت و توسط رقصنده ها روی صحنه (در جایگاه مخصوص) قرار داده شد.

● پس از این مراسم کوتاه، برنامه رقصنده ها آغاز شد که شور و نشاط خاص در سالن آفریدند و بسیار زیبا رقصیدند.

● پس از پایان این قسمت، سالن به تدریج نیمه تاریک گردید و در سکوت محض سالن ناگهان نوری متمرکز منشور را غرق روشنایی نمود و بلافاصله صدای جذاب و شگفت

● عصر روز یکشنبه ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۳، فدراسیون یهودیان ایرانی طی یک مراسم گرم و بسیار صمیمی و باشکوه به استقبال «منشور حقوق بشر کوروش بزرگ» رفت که در دوم اکتبر سال جاری و به همت بنیاد فرهنگ لوح کوروش به لس آنجلس می رسد. و در «گتی ویلا» واقع در شهر مالیبو به معرض نمایش عمومی گذارده می شود.

● مراسم یکشنبه با حضور بیش از ۲۰۰۰ نفر از هموطنان از تمام اقوام و ادیان مختلف ایرانی به نحوی بسیار شایسته و درخور تقدیر در SABAN Theatre برگزار گردید. ● ورود به سالن برای همگان آزاد بود و فقط بارز و جانجام گردید.

● این مراسم با خیرمقدم «جیمی دلشاد» شهردار سابق بورلی هیلز آغاز گردید و پس از آن مدیریت «سابان تیاتر» به حضار خوش آمد گفت و حضور فعال ایرانیان در لس آنجلس را «اعجاب آفرین» خواند.

● پس از خوش آمدها با سرودی ایران و با اهتزاز پرچم شیر و خورشید

PALACE REAL ESTATE INC



مشاور املاک
مهین میرحسینی

به فکر خرید یا اجاره خانه هستید؟
با ما همراه شوید!

BROKER

MAHIN MIRHOSEINI

Office: (818) 571-3055

Cell: (818) 935-9841

4041 Alonzo Ave.,

Encino, CA 91316

**BUYING OR SELLING A HOME?
LET US HELP YOU**

منشور کورش بزرگ به لس آنجلس و هم چنین از فریدون فرح اندوز به علت تسلط فوق العاده این گوینده باتجربه و خوش کلام و قرائت زیبای منشور کورش و اجرای جادویی چکامه به یاد ماندنی «کورش، دیگر آسوده خواب» اثر بسیار تکان دهنده مهندس منوچهر کوهن، و گروه باله جانبازیان و گروه موسیقی حمید بیات و سایر ترتیب دهندگان و همکاران این مراسم پرشکوه از جمله خانم مولود زهتاب را حضور همگان اعلام می دارد. با امید آزادی مجدد ایران و فرارسیدن روزهای سرفرازی همگی ایرانیان.

اثر سیروس کار به نمایش گذارده شد. جلسه با سخنرانی خانم شهلا جاودان، ریاست فدراسیون یهودیان ایران و منوچهر نظریان، ریاست هیئت امنای فدراسیون یهودیان ادامه یافت. ● پایان برنامه باز هم فریدون فرح اندوز بود که شبی خوش و روزهایی شیرین برای همه هم وطنان آرزو کرد. مجله فردوسی امروز مراتب تشکر و تقدیر خود را از فدراسیون یهودیان ایران به علت برگزاری پرشکوه این مراسم، و هم چنین از بنیاد فرهنگ برای تقبل زحمات و مخارج آوردن

فرهنگی را در کارنامه خود دارد از دیگر فعالیت های مهم خانم سهیم، انتشار مقالاتی در ارتباط با یهودیان ایرانی و دیگرگویش های ایرانی می باشد. در ادامه برنامه بار دیگر گروه باله جانبازیان به اجرای برنامه پرداخت ● در این هنگام گروه موسیقی ایرانی «وحید بیات» به اجرای برنامه پرداخت و قطعاتی که نواختند و خواندند و آواز و ترانه تک صدایی وحید بیات و تکنوازی نوازندگان با کف زدن های متعدد مواجه می شدو در پایان همه برخاستند و از این هنرمندان تجلیل کردند. ● پس از این برنامه فیلم کورش کبیر

منوچهر کوهن

کورش دیگر، آسوده خواب

(روایت فریدون فرح اندوز)

در برابر، چه نبرد سختی است
جنگ اهریمن و انسان است این
رزم ایران و آنیرانست این
یکطرف: زیستن در ذلت
یکطرف: مرگ، ولی با عزت
همه جا سفاکان بر سریرند امروز،
که به شمشیر، هوا می درند،
وز فلک، مرگ فرو می بارند.

کورش ای شاه شهان، شاه ایران و جهان،
مرد آزاده ی اعصار و قرون،
دیگر آسوده خواب، وقت آسودن نیست،
سر ز خوابت بردار،
و بپاخیز و به فریاد بلند،
رستم و گیو و فریدون،
کاوه و آرش و توس،
همه، گردان و یلان ایران
همه را باز بخوان
و، دگر باره بر افراز درفش کاوه،
و بگستر علم داد به پهنای جهان،
و بسرا دیگر بار
آن سرود دیرین، آن کلام شیرین:
نغمه ی آزادی ایران
و، به فریاد بگو:

همه، انسان هستیم
همه، یکسان هستیم
برتری نیست کسی را بر کس
همگان آزادند، در پرستش، در ستایش،
در نیایش، در کیش،
و به یک اندازه، بی کم و بیش.
و، به فرمان تو هر ایرانی
در هر از جای جهان:
چه شمال، چه جنوب
و چه در شرق و چه غرب
یک دل و هم آوا
همه فریاد کنند
همه فریاد کنیم:
چو ایران نباشد، تن ما مباد
- ز ایرانیان - در سرای جهان
زنده یک تن مباد

کورش ای شاه شهان،
شاه شهر انشان، شاه ایران و جهان:
دیگر آسوده خواب، وقت آسودن نیست.
این جهان، جهل و جنون است همه
کشورت، غرقه به خون است همه.

کورش ای شاه شهان، شاه ایران و جهان:
سر ز خوابت بردار،
خاک اعصار به سر پنجه ی تدبیر بدر
و دگر باره بگستر علم داد به بیدار زمان.

کورش، شاه شهان، شاه ایران و جهان:
چشم بگشا و ببین
آن یگانه منشور، آن یگانه فرمان
که رهانید بشر را ز اسارت و ز بند،
و رسانید به حق دار همه حقش را،
و فرو گشت همه جور و فساد،
و بدرید همه هر چند کمند،
حالیا،

زینت هر موزه شده است،
و تو گویی که در این پهنه ی گیتی،
شنوایی دگرش، گوشی نیست.

کورش ای شاه شهان، شاه ایران و جهان:
تو بپاخیز از این خواب گران
و بر افراز همانند یکی کوه بلند
و ببین، که زمان خونبار است،
و زمین، نا آرام،

غرقه در آتش و دود،
خالی از شعر و سرود.
نه ز مستی خبری، نه ز هستی اثری،
مردمان، در بیدند، در عذاب و رنجند،
نه امان نه شادی، نه دمی آزادی.

کورش ای شاه شهان، شاه ایران و جهان،

توضیح لازم- در چهارراه چه کنم؟ چه کنم؟ رهبر و سایر مسئولین حکومت اسلامی که در دیوار و سقف را می خواستند به هم بدوزند تا از سوراخ سنبه های رژیم یک چهره را به عنوان «رئیس جمهور» بیرون بیاورند، در این میان قرعه شانس به نام «حسن روحانی» اصابت کرد که سالیان سال نماینده رهبر در شورای امنیت ملی بود که اولین حکم های این شورا، سرکوب بود و اعدام! اما در این میانه «دوم خرداد» ها و اصلاح طلبان و سبزها «ی منفعل و دلسرد وزیر گلیم خزیده! این «گزینش» از سر اجبار رهبری به توصیه رفسنجانی را «شانس» عظیمی برای دمیدن در روح مرده تشکیلات متلاشی شده و

متواری خود یافتند و ناگهان گرمایی در وجود منجمد شده آنها دوید و از اینرو با ریاست جمهوری «حسن روحانی» دست به قلم های این جریان های مضمحل شده سیاسی در صدد گره زدن دُم حسن روحانی به دم محمد خاتمی و وصل کردن به «پیروزی بی خشونت» اصلاح طلبان حماسه ساز است؟! و در انتخابات اخیر با غوغاگران سال ۸۸ هستند و سرمست از این پیروزی با نویدهای به آینده! و آنچه می خوانید یکی از آن «حماسه سازی» اپوزیسیون جانانداز حکومت اسلامی است. تحت عنوان «جنبشی که موجب تغییر شد».

مقاله ای که هیچ اعتقادی به استدلال های نویسنده آن در حمایت و تداوم جنبش مردمی دوم خرداد و اصلاح طلبی سبز در پیروزی حسن روحانی نداریم!

«روشنفکران مذهبی» سعی دارند با هرگونه وصله ای جریان ملی حاکی از تنفر عمومی از حکومت اسلامی را به جنبش انقلاب امام خمینی وصل کنند!؟

(هفته نامه فردوسی امروز)

کدام جریان سیاسی مردمی دل ایرانیان را شاد کرده است؟!!

پیروزی در انتخابات رئیس جمهوری و پیامدها و تغییرات امیدوار کننده آن نتیجه استقامت جنبش مدنی پرهیز از خشونت و بلوغ مردم است!



میر حمید سالک
نویسنده و تحلیل گر سیاسی

دلشادی کدام ایرانیان؟!!

در طی هفته گذشته، خبرهایی در رسانه ها به چشم خورد که توانسته دل ایرانیان را شاد کند. این اخبار در ادامه تغییراتی است که قبل از انتخابات ریاست جمهوری آغاز شده بود و انتخاب روحانی به عنوان رئیس جمهور یکی از دستاوردهای همین تغییرات است.

آزادی بخشی از زندانیان سیاسی به همراه اخباری که از احتمال رفع حصر رهبران جنبش سبز می رسد، پیدایش امید برای بازگشت دانشجویان ستاره دار به دانشگاه ها، بازگشایی خانه سینما، به وجود آمدن فضای بهتر در عرصه مطبوعات و خبر فعالیت مجدد روزنامه هایی که به محاق توقیف گرفتار آمده بودند، جان گرفتن دوباره فعالیت های سیاسی اصلاح طلبان!!! اعلام خبر

سرو سامان دادن به نهادهای اطلاعاتی موازی، درخواست رهبران کشور از سپاه جهت عدم دخالت در سیاست، و بسیاری از اخبار دیگر در عرصه داخلی می تواند نوید بخش روزهای بهتری در داخل کشور باشد.

در کنار آن سخنان رهبر نظام در مورد «نرمش های هنرمندانه و قهرمانانه» در عرصه سیاست خارجی که می تواند در سیاست داخلی هم کاربرد داشته باشند، واگذاری مذاکرات هسته ای به وزارت خارجه، رویکردهای تعاملی از سوی رئیس جمهور، وزیر خارجه، و رئیس سازمان انرژی اتمی در مورد گفتگو با سران پنج به علاوه یک، خبر مکاتبات بین روحانی و او باما در کنار خبر موسویان در مورد صدور اجازه برای مذاکره مستقیم با آمریکا، اعلام این خبر از سوی روحانی که وی در

مذاکرات هسته ای اختیار تام دارد و تعدادی خبرهای ریز و درشت دیگر به طور بالقوه نشانگر پذیرش تغییرات در سیاست خارجی و به تبع آن سیاست داخلی است.

بدون تردید این تغییرات را قبل از هر چیزی باید نتیجه استقامت جنبش مدنی خشونت پرهیز و بالغ مردم ایران قلمداد کرد. اگر چه عواملی نظیر فشارهای جهانی، تحریم ها و بحران های اقتصادی ناشی از آن، درگیری های درون حاکمیت و به ویژه سرخوردگی از هشت سال ریاست جمهوری که به طور جد مورد حمایت بخش هایی از اصولگرایان و به ویژه رهبری بود، و چند عامل فرعی دیگر در ایجاد این تغییرات مؤثر بودند، در این مقاله سعی شده تا نشان داده شود مهمترین علت در پیدایش تغییرات پیش رو، طرح

خواست های مردمی بود که زمانی به شکل جنبش سبز، در زیر پوست شهر جریان داشت و امروز هم ادامه یافته است. (?!!)

خواست اکثریت جامعه؟!!

اولین دلیل بر مدعای فوق پیروزی حسن روحانی است. این پیروزی تنها به خاطر شخصیت حقیقی وی نبود، هر چند که در پیروزیش مؤثر بود. بیشتر شخصیت حقوقی وی به عنوان رئیس «مرکز مطالعات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام» توانست به پیروزی وی یاری برساند. وی با قرارگیری در چنین جایگاهی قادر بود خواست های اکثریت جامعه را برساند. انتظاراتی که به کرات در درون جنبش سبز، در کنش و واکنشی متقابل با بدنه اجتماعی، پخته و متبلور شده

بودند. او در جریان جنبش سبز و با نگاه استراتژیکی که به مسائل داشت، پی به کنه ماجرا برده بود. شاید به همین دلیل بود که از تکرار سخنانی تند، آنسان که در سال ۷۸ بیان کرده بود، در مورد حرکت اعتراضی مردم پرهیز کرد. حتی شاید بتوان گفت با سکوت خود به نوعی بر درستی حرکت مردم تأکید کرد. او در حقیقت با تکرار خواست های منسجم مردم، در قالب شعارهای انتخاباتی خود، توانست رأی مردم را دریافت کند.

تأثیر «مرکز مطالعات استراتژیک» را می‌توان یک بار دیگر هم شاهد بوده ایم، هر چند که آن زمان این مرکز زیر نهاد ریاست جمهوری کار می کرد. اگر به انتخابات دوم خرداد بازگردیم اثرگذاری این مرکز بهتر قابل درک است. در آن سال خاتمی به قدرت رسید. وی بر خلاف روحانی در این مرکز مسئولیتی نداشت. اما گروهی که وی را به این میدان کشیدند، در مرکز مطالعات استراتژیک با موسوی خوئینی همکاری می کردند. رئیس وقت آن زمان این مرکز بعدها به این نام شهره شد که استراتژیست اصلی حرکت دوم خرداد بوده است. شعارهایی که در آن زمان مطرح می شد، توانست آینه تمام نمای خواست های اکثریت مردم باشد. نتیجه آن شد که خاتمی پیروز شده، تمایلات و حرکات مردم در جهت دست یافتن به این امیال، به عنوان جنبش دوم خرداد معروف شد. بسیاری از تحلیل گران سیاسی آشنابه مسائل ایران معتقدند که جنبش سبز در حقیقت ادامه حرکت دوم خرداد بوده و است. حرکتی که به درستی، پس از شناخت و مطالعه مسائل مبتلا به جامعه در یک مرکز راهبردی، توسط هر دوی کاندیداهای پیروز در انتخابات، هدف گذاری شده بود.

رهبران جنبش خاموش!

دلیل دیگر تأثیر جنبش مردم بر ایجاد این تغییرات را باید در نقش و رفتار رهبران همین جنبش جستجو کرد. بعد از به قدرت رسیدن احمدی نژاد، اکثریت رهبران جنبش، مبارزه با رفتارهای نابخردانه دولت های نهم و دهم را سر لوحه کار خود قرار داده، خواست های به حق مردم را در جهت بهبود اوضاع فریاد کردند. (چه نتیجه ای گرفتند و او که چهار سال حکومتش را راحت تمام کرد؟!) اوج این تحركات به سال ۸۸ باز می گردد که در جریان حرکت های مردمی استمرار یافت و باعث زندانی شدن عده ای، حصر بخشی از رهبران، و ایجاد محدودیت های فراوان برای بخشی دیگر از ایشان شد. اما به هر حال استقامت ایشان به همراه حمایت های مردم از رهبران خود، حاکمین وقت را به این نتیجه رساند که حیات سیاسی در ایران نمی تواند به انحصار یک گروه، به ویژه تندروان درآید. عدم پذیرش شرائط موجود از سوی رهبران و مردم حامی آنها که ایشان را به یکدلی پنهانی رسانده بود، حاکمیت را وادار به تغییر رفتار کرد. امروز نقش خاتمی و هاشمی به عنوان بخشی از رهبران جنبش اعتراضی مردم به حاکمیت موجود، جهت پیروزی روحانی بر کسی



به اعتقاد ما پیروزی حسن روحانی در انتخابات به واسطه ناچاری رهبری در گزینش مهره اعتماد و ساخت و پاخت با رییس شورای مصلحت نظام بود!

پوشیده نیست. حتی این دونیز اعتبار و تأثیرگذاری خود را از دل همراهی با جنبش مردم به دست آورده بودند. در حقیقت این رهبران، با کسب چنین موقعیتی، پیروزی فردی معتدل و میانه رو را به عنوان بخشی از تغییراتی که باید در جامعه شکل می گرفت طراحی کرده بودند.

«اگر» های بی حاصل؟!

دلیل دیگر بر اهمیت نقش جنبش داخلی بر پذیرش تغییرات از سوی حاکمیت را، باید در نوع تغییرات نیز دید. پیدایش روزنه های امید در فضای سیاسی ایران بیشتر مورد تأکید جنبشی است که در درون کشور جریان دارد، اگر چه برخی از کشورهای غربی نسبت به ایجاد فضای باز در کشور مشتاق هستند. به عبارت ساده تر می توان به شکلی با فشارهای جهانی کنار آمد بدون آن که خیلی لازم باشد در ایجاد فضایی که به دموکراسی نزدیک تر باشد، تلاشی به خرج داد. اگر حاکمیت رویکردهای خود را نسبت به زندانیان سیاسی تغییر دهد، اگر فضای بیشتری به مطبوعات دهد، اگر نهاد های مدنی و صنفی را آزاد بگذارد، و اگر محدودیت ها را از سر احزاب مرتفع کند، بیشتر تلاش کرده است به فشاری که از درون بر او وارد می

شود، پاسخ گوید. اینها اتفاقاتی است که به آهستگی و به شکلی خفیف شاهد آن هستیم. اگر روشن تر بخواهیم بگویم، مسائل درونی ایران موضوع درجه اول جامعه جهانی نیست.

مقایسه ایران و عراق!

از سوی دیگر برای اثبات نقش جنبش مردمی در ایران برای تأثیر گذاری بر این تغییرات بیش از هر مؤلفه ای، باید به مقایسه کشور خودمان با سایر کشورهای دیگر پردازیم که تقریباً در شرایطی مشابه قرار داشته و دارند. به عنوان مثال می توان به کشور عراق اشاره کرد. این کشور نزدیک به ده سال شاهد تحریم های سخت بین المللی بود. اما هیئت حاکمه حاضر به پذیرش هیچ گونه تغییر نشد. تا آنجا پای فشرده عراق در مسیر جنگ و نابودی قرار گرفت. در تمام این دوران هیچ صدایی از حرکت های مردمی پدیدار و مستمر به گوش نرسید. اینجا و آنجا شاهد حرکت هایی سکتاریستی بودیم که گاه و بیگاه با خشونت نیز همراه می شد.

اما این چنین تلاش هایی نتوانست نقش یک جنبش عام و فراگیر را به خود گرفته، صدام و دوستانش را وادار به تغییر رفتار کند. به نمونه کوبا

نگاه کنیم. اکنون نزدیک به نیم قرن است که به شدت تحت تحریم است. متأسفانه اثری از حرکت فراگیر مردم در این کشور آمریکای لاتین نمی توان سراغ گرفت که توانسته باشد تغییرات جدی را در سپهر سیاسی این کشور باعث شود. هر چند که فشار تحریم ها هم چنان ادامه دارد.

جنبش مردمی روحانی؟!

اگر تصور کنیم که تحریم ها توانسته باعث وخامت اوضاع اقتصادی کشور شود و این نابسامانی زنگ های خطر را برای حاکمیت به وجود آورده، ایشان را وادار به تغییر رفتار کند، ممکن است قدری دچار اشتباه محاسباتی شده باشیم. اجازه دهید به کشوری نظیر زیمبابوه نظر بیاوریم که فقر ناشی از تحریم ها و تورم حاصل از آنها در این کشور آفریقایی بیداد می کند. در این کشور در آخرین انتخابات باز هم موگابه به قدرت رسید و در برهمان پاشنه قدیمی چرخید و ایشان با هشتاد و چند سال جای خود را به سانجرای نداد. هر چند که در این کشور ائتلاف احزاب مخالف حضور دارند، اما نتوانسته اند که فشار لازم را بر موگابه و دوستانش وارد کنند. اگر چه تا مقام نخست وزیری هم رسیده اند، در آخرین انتخابات به هر دلیل و در حضور نمایندگان سازمان های نظارتی، از موگابه شکست خوردند. حال آن که در کشور ما با وجود بی مهری های فراوان از سوی حاکمیت حداقل در جریان انتخابات قبلی، حتی بدون حضور ناظران بین المللی، و علیرغم عدم حضور بخشی از افراد خواهان تغییر در پای صندوق های رأی، جنبش مردمی توانست، با اختلاف رأی قابل توجه نسبت به نفر دوم، کاندیدای خود را بر صندلی ریاست جمهوری بنشاند.

اگر تصور کنیم انزوای بین المللی بدون حضور جنبش مردمی می توانست رهبران کشور را وادار به تمکین کند، بهتر است به کشور کره شمالی نگاه کنیم. من بعید می دانم هیچ کشوری در دنیا، حتی آنهایی که در نقشه جغرافیایی جهان کمتر دیده می شوند، به اندازه این کشور رژه های متعدد نظامی یکدست و یک نواخت داشته اما تا این حد طعم تلخ انزوا را کشیده باشند. اما حاصل این انزوا تنها پریشان حالی بیشتر مردم این کشور است که از موهبت ارتباط با جهان خارج محروم مانده اند بدون آن که تغییری در این کشور ایجاد شود.

در آخر سخن، بدون انکار تأثیرات فشارهای جهانی برای ایجاد اراده تغییر در کشور، بر این نکته تأکید دارم که بیش از هر عاملی این تغییرات ناشی از وجود جنبشی است که در ذات خود عمیق، خشونت پرهیز، معقول و منطقی، و در نهایت، برخوردار از ریشه ای در گذشته و استمرار قابل توجه در آینده است. (!!) اگر این جنبش متین بر همین منوال با درک شرائط زمانه و طرح شعارهای مناسب و به جا بر خواست های خود پافشاری نماید، بدون تردید در آینده می تواند کشتی تحولات سیاسی و اجتماعی این سرزمین را از گرداب ها و طوفان ها در امان داشته، به سر منزل مقصود برساند.



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

پروکزنوس Proxenos

در زمان قدیم، شخصی که برای حفظ و حمایت حقوق اتباع بیگانه منصوب می شد، از مردم بومی یعنی تبعه محل اقامت بیگانگان بود، نه هموطن آنان و کسی که به این سمت منصوب می شد عنوان پروکزنوس داشت. این شخص کم و بیش دارای همان وظایفی بود که کنسول انجام می داد ولی خود تبعه داخلی بود، و این مأموریت و سمت را هم نه دولت بیگانه بلکه دولت متبوع او در مقابل مزایایی به او می داد، چنان که امروز هست و در قرون وسطی نیز بود.

پناهندگی Asylum

در سال ۱۹۵۰ بعد از وقایع مکرری که از لحاظ پناهندگی طی بیست و پنج قرن گذشته روی داده بود، تدوین کنندگان اساسنامه قانونی اداره کمیته عالی برای پناهندگان، اصطلاح «پناهنده» را این گونه تعریف نموده اند:

پناهنده کسی است که، «به علت ترس موجهی که داشته یا دارد، از این که به خاطر نژاد، مذهب، ملیت یا عقاید

سیاسی تحت تعقیب درآید، از کشور متبوع خود و یا اگر تابعیتی ندارد، از کشوری که قبلاً عادتاً ساکن بوده است، خارج باشد و به خاطر ترس مزبور نخواهد که از حمایت کشور متبوع برخوردار شود، و اگر فاقد تابعیت است نخواهد به کشوری که قبلاً در آنجا ساکن بوده است، خارج باشد و به خاطر ترس مزبور نخواهد که از حمایت کشور متبوع برخوردار شود؛ و اگر فاقد تابعیت است نخواهد به کشوری که قبلاً در آنجا ساکن بوده است بازگردد»، (تصمیم شماره ۴۲۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در مورخه چهاردهم دسامبر سال ۱۹۵۰).

بر اساس تعریف دیوان دادگستری بین المللی، پناهنده عبارت از کسی است که توسط یک دولت تحت تعقیب بوده و مورد حمایت کشور دیگری از طریق ایجاد موانع در راه تعقیب وی، قرار می گیرد. پناهندگی انواع مختلف دارد که پناهندگی دیپلماتیک یا خارجی، رایج ترین نوع آن است. این نوع پناهندگی ممکن است توسط دولتی در خارج از سرزمین خود و یا در نقاطی که حقوق

بین المللی اعمال قدرت مقامات دولت تعقیب کننده را منع می کنند، به عمل آید (مثل عمارت سفارت، کشتی و یا هواپیمای دولتی). پناهندگی شامل مجرمین حقوق عمومی نمی شود. نوع دیگر آن، پناهندگی داخلی یا سرزمینی است که به موجب آن دولتی در سرزمین خود به فردی پناهندگی می دهد.

هیچ قاعده حقوق بین الملل دولت ها را مجبور به اعطای پناهندگی به یک فرد نمی کند.

شروط پناهندگی

بر طبق قرار داد عمومی و اساسنامه کمیسر عالی بایستی یکی از دو شرط زیر تحقق یابد تا شخصی پناهنده شناخته شود. این دو شرط عبارتند از این که «تواند» یا به علت ترس موجه «نخواهد» از حمایت کشور متبوع خود یا کشور محل سکنی استفاده کند.

«ن-توانستن» Unable

به چند طریق صورت می گیرد:

- از دست دادن تابعیت.
- عدم رابطه سیاسی بین کشور اصلی پناهنده و کشوری که پناه گرفته است.
- وقوع جنگ یا قطع رابطه سیاسی بین کشور اصلی پناهنده و کشوری که پناه گرفته است.

- نداشتن وطن که در مورد افراد بی وطن صادق می باشد.

ملاحظه می شود که در سه مورد اول، فرضاً شخص مایل باشد از حمایت کشور متبوع بهره مند شود، باز هم امکان برخورداری از آن حمایت متصور

نیست.

«نخواستن» Umwilling
وقتی مصداق پیدا می کند که دولتی نسبت به تبعه خود که مقیم کشور دیگری است، از بذل حمایت دریغی نداشته باشد ولی تبعه که در وضع پناهندگی به سر می برد به علت وقوف به این که قبول حمایت کشور متبوع، او را از شمول تعریف پناهندگی خارج می سازد، حمایت عرضه شده را نپذیرد.

اضافه می شود که در چنین وضعی هرگاه دولت موطن به طور یک جانبه و بدون توجه به تمایل تبعه، او را مشمول حمایت کند، این اقدام به موقعیت قانونی فرد پناهنده لطمه ای نمی زند. برای کسانی که دارای بیش از یک تابعیت باشند، شرط اختصاصی دیگری وجود دارد که در ذیل جزء ۲ بند الف ماده اول قرار دارد به این شرح ذکر شده است: «اصطلاح کشور متبوعه عبارت خواهد بود از هر یک از کشورهایی که شخص مزبور تابعیت آن را دارد». پس برای فردی از این قبیل افراد، بایستی در همه کشورهایی که تابعیت آن را دارد، ترس موجه از تعقیب شدن موجود باشد، والا مادام که بتواند خویش را در کنف حمایت یکی از کشورهای متبوع قرار دهد، حق ندارد مدعی وضع پناهندگی گردد.

پیراهن سیاهان

Black Shirts

اصطلاحی است عامیانه که در تاریخ معاصر ایتالیا به «گروه اقدام» یعنی «گروه های رزمنده ملی» شهرت دارد.

این تشکیلات در سال ۱۹۱۹ و به منظور مقابله خشونت آمیز با سوسیالیسم و کمونیسم بنیاد نهاده شد. پیراهن سیاهان وظیفه پاسداری از شهر هارانیز به عهده داشتند. تشکیلات فوق در سال ۱۹۲۱ به عنوان مظهر میلیشیای ملی در حزب فاشیست ایتالیا ادغام شد. عنوان «پیراهن سیاهان» به افراد گروه اس. اس. آلمان نازی نیز اطلاق می گردید.

دیپلماسی پینگ پونگ Ping-Pong Diplomacy

اشاره به اقداماتی در جهت عادی کردن مناسبات آمریکا و چین به وسیله دیپلماسی بود که در سال ۱۹۷۱ صورت گرفت و این امر منتهی به دیدار نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا از پکن در فوریه ۱۹۷۲ شد که آن هم به نوبه خود منجر به برداشته شدن قسمتی از محدودیت های تجاری و سیاسی بین دو کشور گردید. یعنی در ابتدا گروهی از بازیکنان پینگ پنگ آمریکا برای برگزاری مسابقه به چین رفتند و این سفر زمینه عادی کردن روابط دو کشور را فراهم ساخت. در مرحله بعد، کیسینجر به طور محرمانه از اسلام آباد (پایتخت پاکستان) به پکن رفت و مذاکراتی را به عمل آورد. در مرحله نهایی، ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا راهی چین شد و اعلامیه معروف شانگهای را امضاء کرد که به برقراری روابط رسمی دو کشور انجامید.

غلامرضا علی بابایی



incredibleVEINS

کلینیک تخصصی ما زیر نظر

دکتر سام ابراهیمی

دارای دو بورد فوق تخصصی در جراحی های

قلب و عروق و مشکلات واریس و ورم پا

دکتر سام ابراهیمی با تکنولوژی جدید لیزر

و رادیو فرکانسی، در ۳۰ دقیقه،

درد ۳۰ ساله پاهایتان را بهبود می بخشد

اگر دچار مشکلاتی نظیر گرفتاری عضلات پا، پادرد، عفونت پا، ورم پا، خارش پا و بی قراری پا هستید
دکتر سام ابراهیمی با استفاده از تکنولوژی جدید لیزر و اشعه رادیو فرکانسی در کمتر از سی دقیقه پای شما را به آرامش می رساند

مشکلات واریس و ورم پا مربوط به سلامتی است و بیمه های

مدیکل و مدیکر موظف به پرداخت هزینه درمان خواهند بود

16030 Ventura Blvd., #605

Encino CA 91436

818.900.2700

Fax: 818.514.7999

incredibleveins.com



از پنهان کردن پاهایتان خسته شده اید؟



عسل پهلوان

ادامه اعدام های بی وقفه

● در پی حکم اعدام و بلاتکلیفی ۲ هموطن کرد ما در سلماس، اعدام سه نفر در زندان ارومیه، حکم اعدام یک متهم در زندان وکیل آباد مشهد، اعدام ۴ نفر در زندان کرمان و نوجوانی که در کازرون در سن ۱۴ سالگی اعدام شد. جمعی از خانواده متهمین به اعدام محکوم شده نیز در برابر مجلس تجمع کردند و خواستار تعیین مجازات جایگزین برای این محکومان بودند. میزان بالای اعدام در کشور باعث انتقاد شدید سازمان های حقوق بشری علیه رژیم جمهوری اسلامی شده است.

آزار خودسرانه یک زندانی

● محمدرضا مقیسه از ایثارگران و جانبازان جنگ و فعال سیاسی که در ۲۲ مهر ۱۳۸۸ بازداشت شده بود و به بند امنیتی ۲۰۹ زندان اوین به سر می برد، پس از آن که ۵۰ روز را در انفرادی این بند امنیتی گذراند، در ۱۲



زندانیان را از یاد نبریم!

دلیل بلاتکلیفی و عدم پاسخگویی به اتهاماتش و عدم اجازه وکالت در امور اداری و مالی و پیگیری پرونده خود و همچنین مشکلات خانوادگی دست به اعتصاب غذا زد.

پدر، برادر و خواهر زندانی

● احمد عسگری روزنامه نگار و فعال دانشجویی و از دانشجویان رشته روابط بین المللی دانشکده علوم سیاسی تهران و فعال در روزنامه های «کارون» و «مردم سالاری» همراه با حامد صارمی متولد سال ۱۳۶۰ فارغ التحصیل مقطع کارشناسی ارشد در رشته مدیریت صنعتی پس از ۳ ماه بازداشت در بند امنیتی ۲۰۹ اوین به بند ۳۵۰ این زندان منتقل شدند. حامد صارمی که در ۱۶ خرداد ماه سال جاری به همراه پدر

محکومیت اش هنوز از حق مرخصی محروم است. او قبل از بازداشت شدن در نیروی دریایی ارتش ایران خدمت می کرده است.

بلاتکلیف و همچنان زندانی

● امید شاه مرادی فعال سیاسی سال گذشته دستگیر و پس از ۶۲ روز بازداشت در بند ۲۰۹ زندان اوین با قرار وثیقه آزاد شده بود. او پس از آزادی از زندان در دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست «قاضی صلواتی» به اتهام «اجتماع و تبانی» از طریق حضور در تجمعات خیابانی به سه سال حبس محکوم شد.

امید شاه مرادی در شهریور ماه سال جاری برای اجرای حکم به زندان اوین منتقل گردید و در بند ۳۵۰ محبوس شد. او در هفته گذشته به

نامحدود اعتراض خواهد کرد.

قطع تلفن زندان به واسطه دراویش!

● به دستور مسئولین زندان عادل آباد شیراز، تلفن این زندان از دو هفته پیش قطع گردید. بنا به گزارش رسیده دلیل قطع تلفن دادگاه پنج درویش گنابادی می باشد و تا زمانی که دادگاه آنان برگزار نشود تلفن زندان نیز وصل نخواهد شد. البته زمانی که خانواده زندانیان موضوع قطعی تلفن را پیگیری کرده اند به ایشان اطلاع دادند که تلفن ها به دلیل نقص فنی قطع شده و ارتباطی به دادگاه دراویش ندارد. این درویشان زندانی را هفته گذشته به شدت کتک زدند و موی سر، صورت و سبیل آنها را به منظور تحقیرشان به نحو ناشایسته ای قیچی کرده و تراشیدند.

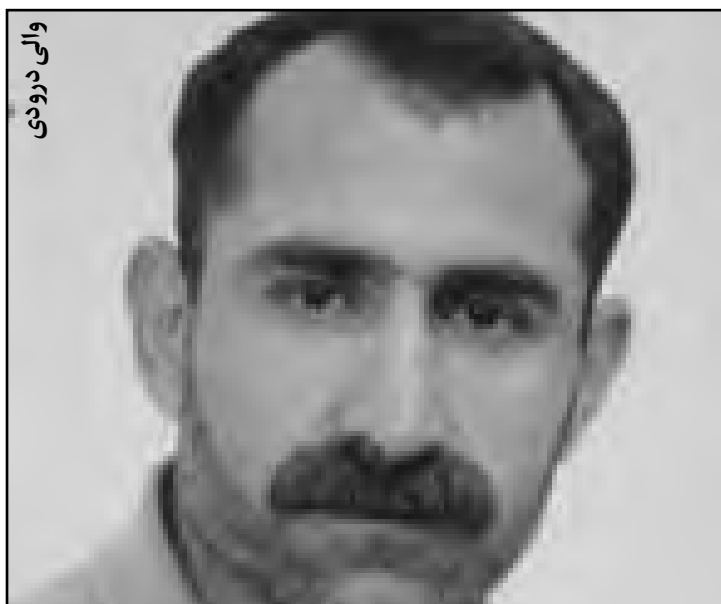
لازم به یادآوری است که در زندان عادل آباد شیراز فقط در بند ۱۰ آن زندانی عقیدتی شامل ۵ درویش گنابادی، ۳ نوکیش مسیحی و ۲ بهایی نگهداری می شوند.

۱۷ سال زندان بی مرخصی

● والی درودی زندانی سیاسی اهل کردستان ایران به مدت ۱۷ سال است که در زندان است. او در سال ۱۳۷۵ بازداشت شده بود و در دادگاه محکوم به حبس ابد و تبعید به زندان یزد شد، ولی با وجود گذشت نیمی از



محمدرضا مقیسه



والی درودی

New Face, Same Regime.

Don't Let Rouhani Smile All The Way to a Bomb.



Take Action Now to Stop Them.

Visit UANI.com



احمد عسگری



خود حسن صارمی (برادر او علی صارمی در سال ۱۳۸۹ اعدام شده است) و خواهر خود شهلا صارمی (متولد سال ۱۳۶۴، دانشجوی) بازداشت شدند گرچه حسن صارمی در اوایل شهریور ماه آزاد شدند ولی حامد و شهلا در زندان هستند ناگفته نماند که خانم شهلا صارمی از وضعیت بد جسمی رنج می برد به شدت بیمار است.

پرداخت هزینه انتقال به تبعیدگاه!

د محمد سیف زاده پزشکان، زندانی سیاسی که در خرداد ماه سال ۱۳۹۰ بازداشت و در ۲۶ شهریور همان سال به قید وثیقه از زندان آزاد شده بود، پس از آزادی توسط دادگاه انقلاب اسلامی از سوی قاضی پیرعباسی به ۱۰ سال حبس در تبعید محکوم گردید. وی در شهریور ماه امسال به منظور به اجرا گذاشتن تبعید در زندان برازجان از بند ۳۵۰ منتقل گردید. اما به واسطه عدم استطاعت مالی در پرداخت هزینه انتقال خود و مأموران همراهش برای انتقال به تبعیدگاهش به برازجان در بند ۲۰۹ زندان اوین نگهداری می شود. محمد سیف زاده پزشکان ۴۳ ساله است و دارای یک دختر ۱۳ ساله می باشد.

رفتار تحقیرانه با «اهل حق»
● صفر فرجی ۲۷ ساله ساکن هشتگرد که برای ۳ روز بازداشت

زندان در نوعی اعمال زجر و شکنجه اهانت به اعتقادات مذهبی دست به این عمل زدند. صفر فرجی ۳ بار قصد داشته که در برابر مجلس ایران خودسوزی نماید که اطرافیانش مانع او شده اند (دراویش گنابادی، اهل حق یا پیروان یارسان از جمله جمعیت های مذهبی هستند که جمهوری اسلامی با رفتار و آیین های مذهبی و حتی باریش و سبیل و موی آنها مخالف است و دست به اقدامات وحشیانه می زند)

محکومیت دبیرکل سازمان معلمان

● علیرضا هاشمی، دبیرکل سازمان معلمان به اتهام واهی «اجتماع و تبانی» علیه امنیت کشور و فعالیت تبلیغی علیه جمهوری اسلامی متهم شده است و شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه او را به ۵ سال حبس محکوم کرد. علیرضا هاشمی برای اولین بار در سال ۱۳۸۵ در مقابل مجلس شورای اسلامی دستگیر شد. این تجمع با هدف اعتراض به اجرا نشدن قانون مدیریت خدمات کشوری از سوی دو تشکل سازمان معلمان ایران و کانون صنفی معلمان ترتیب داده شده بود. او در آن زمان به ۳ سال حبس محکوم شد.

شده بود در زندان تهران مورد تحقیر و اهانت مسئولین زندان قرار گرفت. او که از پیروان یارسان (اهل حق) است در زندان به زور سبیل و ریش اش را تراشیده اند. لازم به یادآوری است که چندی پیش عده ای از دراویش گنابادی در اعتراض به تراشیدن اجباری ریش و سبیل عده ای از همکیشان خود در شیراز، اقدام به تراشیدن سر خود کردند اما این عمل تحقیرانه و توهین به آداب و رسوم عده ای از مذهبیون در زندان دوباره تکرار شد. صفر فرجی می گوید ۴ مأمور با زور و با نظارت مسئول

علیرضا هاشمی



(۴۵)

سلاور باید رخصت!



صادق خان شقاقی که از سرداران مورد اعتماد «خوجه» بود، همراه وی بودند.

هنگامی که خبر نزدیک شدن نیروهای ایران به رود ارس، به ابراهیم خلیل خان فرماندار «قرباغ» و «شوشی» رسید، باز هم دستور داد تنها پلی را که بر روی رود ارس بود، ویران کردند تا آقا محمدخان نتواند به آن سوی ارس برود.

ولی آقا محمدخان به سواران خود فرمان داد که با اسب های خود به رودخانه زده، خویش را به آن سوی ارس برسانند. این دستور که انجام آن بسیار خطرناک بود، به ناگزیر اجرا شد، و در جریان گذر از رود خروشان ارس، نزدیک به یک هزار سوار ایرانی غرق شدند. ولی بخش بزرگی از این نیروها، از آن میان آقا محمد خان، خود را به آنسوی رود رسانیدند، و بی درنگ به دژ شوشی تاختند، و آن را با اندک پایداری که از سوی مدافعان آن انجام شد تصرف کردند.

انگیزه چیرگی آسان خان قاجار بر شهر شوشی این بود که مدافعان دژ، به خاطر این که به سرنوشت مدافعان تفلیس دچار نشوند، بر ابراهیم خان شوریدند، و دژ را تسلیم سپاهیان ایرانی کردند.

ابراهیم خلیل خان نیز شبانه از معرکه جان بدر برد و با تنی چند از سواران جنگاور خود، به داغستان گریخت. آقا محمد خان، پس از تصرف شهر، این بار دیگر فرمان کشتار همگانی نداد، زیرا به راستی پایداری چشمگیری از سوی مردم شوشی نشده بود. تنها چند روز به سپاه خسته ی خود، فرمان استراحت داد، تا نفسی تازه کرده آمادگی شایسته را برای چیرگی دوباره بر گرجستان و داغستان پیدا کنند.

ولی در سومین روز پیروزی و تصرف

شهر، رویدادی شگفت رخ داد، که مسیر تاریخ را دگرگون کرد.

برای آگاهی موبه مو، از این رویداد، گام به گام همراه با خوانندگان ارجمند، گذر تاریخ و رویدادهای ابررسی می کنیم. هرچند که تاریخ نویسان در این رخداد تاریخی نیز با همه ی اهمیتی که داشته است، همداستان و همباور و هم سخن نیستند، و این از شگفتی های شیوه ی تاریخ نویسی در ایران است!!

باید دانست که آقامحمدخان آدم پرخوری نبود، و در خوردن خوراک بسیار صرفه جویی می کرد و در آن زمان که به گفته ی پزشکان امروزی «نمک» انگیزه فشارخون را فراهم می آورد، آقا محمدخان «نمک» را در خوراک خود به کار نمی برد، و به ویژه از پنجاه سالگی به بالا، با خوراکی های ساده و میوه ها خود را اسیر می کرد.

ولی بی گمان چون به هر روی در جایگاه پادشاهی بود، آشپزخانه ای بزرگ، به ویژه به هنگام سفرهای جنگی، همراه خود داشت. زیرا برای خدمتگزاران، میهمانان، رایزنان، درباریان، گارد ویژه، خدمتکاران درون دربار خود، می باید خوراک های شایسته تهیه و مصرف شود. و برای این کار آشپزخانه ای گسترده داشت.

گذشته از آشپزخانه، آبدارخانه ی شاهان ایران (از آن میان آقامحمدخان) نیز خود دستگاهی گسترده به شمار می رفت. و تاریخ نویسان خودی و بیگانه نوشته اند که آبدارخانه ها و آشپزخانه های پادشاهان ایران، بسی گسترده تر از آبدارخانه (شرابدارخانه) پادشاهان اروپایی بود. و در آن، همه گونه شربت های گوارا مانند شربت آلبالو، سکنجبین، شربت آب انگور، آب هندوانه، شربت به لیمو، آب پرتقال،

آب انار، قهوه و قلیان، و ترشی های متنوع، و میوه های گوناگون وجود داشت، و مصرف می شد.

برای سرپرستی، و اداره و گردش کار آشپزخانه ها و آبدارخانه های پادشاهان ایران، و یاکار در آبدارخانه های ایشان به عنوان مستخدم و خدمتگزار معمولی، داوطلبان بی شماری بودند. زیرا دارندگان این شغل ها و کارها، بسیار به شاهان نزدیک بودند. و در تاریخ قاجاریان به نام چندتن از اداره کنندگان آبدارخانه ها برمی خوریم که چنان مورد دلبستگی شاهان واقع شدند که به وزارت و صدراعظمی رسیدند!!

بر این پایه. داوطلبان این شغل نان و آب دار و مهم می کوشیدند که با توصیه یکی از خویشان بانفوذ خود، در نزد شاهان، فرمان آبدارباشی، یا آشپزباشی را از دست شاهان بگیرند. و آنها را به علت نزدیکی شب و روزی با شاه، «کارکنان خلوت»، یا «عَمَله خلوت» می نامیدند.

در میان «کارکنان خلوت» آقا محمدخان، مردی بود به نام «صادق خان نهانودی» که با نگرش به رده بندی درجات کارکنان درباری، دارای رتبه ی «نایب» بود.

صادق خان، نخست جزو کارکنان خلوت جهانسوز خان (برادر آقامحمدخان) بود، که در دوره ی کریمخان، در استان مازندران و گیلان، والی بود، و چون پس از مرگ کریمخان دعوی پادشاهی کرد، در جنگ با زندیان کشته شد.

پس از کشته شدن جهانسوز خان، «صادق نهانودی» وارد خدمت در دستگاه آقامحمدخان شد، و چون در دستگاه جهانسوز خان نیز کوشش و فعالیت کرده بود، در دربار آقامحمدخان، خیلی زود پیشرفت

آقا محمد خان قاجار، با شنیدن این خبرها، یکدم درنگ را جایز ندانست، و باردیگر تصمیم به لشکرکشی به قفقاز و گرجستان و شوشی، و دیگر بخش های آن سرزمین گرفت، تا آنچه را که سپاهیان روس تصرف کرده اند، از آنها پس بگیرد.

خان قاجار، تراز نیرومندی و کارایی «ملکه کاترین دوم» را شنیده بود. وی می دانست که سپاهیان او، به ناتوانی نیروهای ابراهیم خان و هراکلیوس نیستند. و این بار، با ارتشی منظم و مجهز و آزموده روبرو خواهد شد. و در فصل زمستان، آن هم در منطقه ای سرد، مانند قفقاز، نمی توان امید پیروزی بر چنین سپاهی را داشت.

این بود که بر آن شد، یکی، دو ماه، به تجهیز سپاه و گردآوری نیروهای تازه نفس پردازد و در پایان اسفند، به قفقاز لشکر بکشد.

ولی در این زمان، رویدادی در روسیه

رخ داد که بخت آقامحمدخان را برای پیروزی دوچندان کرد. و آن، این بود که ملکه کاترین دوم (کاترین بزرگ) درگذشت، و پسر وی که از معشوق مادرش «زوبوف» نفرت داشت، سررشته ی کارها را به دست «آلکساندر پل» گرفت، و نخستین فرمانی که صادر کرد، برکناری «زوبوف» از فرماندهی سپاه اعزامی به قفقاز بود، و به بخش بزرگی از نیروها، اعزام شده به قفقاز، فرمان بازگشت داد. شنیدن این خبر، و آگاه شدن از وصول یک پیروزی آسان، خان قاجار را بسیار شادمان کرد، و در بهار سال ۱۲۱۱ هجری قمری (۱۷۹۷ ترسایلی - ۱۱۷۶ خورشیدی) به فرماندهی سپاهی که در شمارشان در هیچ گزارش تاریخی آورده نشده است، راهی قفقاز شد.

در این لشکرکشی حاج ابراهیم خان کلانتر که اکنون صدراعظم (وزیر اعظم) آقامحمدخان شده بود، و

به قلم ناصر انقطاع منتشر شده است:

- ۱- پژوهشی درباره‌ی هفت سین (چاپ سوم)
- ۲- جشن‌های ایرانی
- ۳- نادر (قهرمان بی آرام، پادشاه ناکام) در ۵ جلد
- ۴- امیر کبیر (اخگری در تاریکی) (چاپ سوم)
- ۵- روزهای آوارگی در ۲ جلد (چاپ دوم)
- ۶- توفان زرد (چاپ دوم)
- ۷- شیر و خورشید (نشان سه هزار ساله) (چاپ دوم)
- ۸- منم بابک (چاپ دوم)
- ۹- پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیست‌ها (چاپ دوم)
- ۱۰- در ژرفای واژه‌ها جلد ۱
- ۱۱- در ژرفای واژه‌ها جلد ۲
- ۱۲- در ژرفای واژه‌ها جلد ۳
- ۱۳- حافظ و کیش مهر
- ۱۴- شیر گریان
- ۱۵- یعقوب لیث صفا
- ۱۶- ده ابر مرد تاریخ ایران



برای تهیه کتاب‌ها با دفتر هفته‌نامه
«فردوسی امروز» تماس حاصل نمایید!

۵۴۷۷-۵۷۸-۸۱۸

حاجی: آيا شكل و قیافه و چهره‌ی آنها راه یاد داری؟
صاحبخانه: من تنها چهره یکی از آنها (که معلوم بود از دو تن دیگر مقام بالاتری دارد) در خاطرمانده.
حاجی: اگر او را ببینی می‌شناسی؟
صاحبخانه: آری می‌شناسم.
حاجی بابک سپس از او پرسید: آیا به یاد داری از تو، چه برده‌اند؟
مرد صاحب خانه هرچه را که به آنها داده بود، به حاجی بابک گفت، و مجتهد شهر شوشی آنها را یادداشت کرد.
«حاجی بابک، سپس لحظه‌ای خاموش ماند و به اندیشه فرو رفت، و آنگاه گفت: سه روز دیگر عید غدیر است، و من به مناسبت این عید، در شهر «شماخی» نزد آقامحمدخان خواهم رفت، تا به او شادباش بگویم. بر این پایه، نامه‌ای خواهم نوشت، و در اولین فرصت به او خواهم داد.
صاحبخانه به ناچار پذیرفت و در شهر شوشی ماند، تا عید غدیر فرا برسد.
حاجی بابک، نامه‌ای را که باید بنویسد نوشت، و روز هجدهم ماه ذیحجه سال ۱۲۱۱ هجری قمری (و به گفته‌ی برخی از تاریخ‌نویسان ۱۸ ذیحجه ۱۲۱۲) برای شادباش نزد آقامحمدخان رفت.
شگفتاکه حتا روز مرگ آقامحمدخان را که حادثه‌ای سرنوشت ساز، و نقطه عطفی بزرگ در تاریخ ایران است، هیچک از ایشان نیز نتوانسته است ثابت کند که خان قاجار در ماه ذیحجه سال ۱۲۱۱ کشته شد، یا در ماه ذیحجه سال ۱۲۱۲).
به هر روی. روز هیجدهم ماه ذیحجه فرا رسید، و حاجی بابک برای شادباش عید غدیر نزد خان قاجار رفت و زمانی که خواست بازگردد، نامه را به دست آقامحمدخان داد. و او هم نامه را در جیب خود گذارد. و پس از پایان بار عام. نامه را گشود و خواند، و بر پایه روشی که داشت، در گوشه نامه چیزی نوشت و آن را بست و لاک و مهر کرد، و صادق خان نهالوندی را فرا خواند، و نامه را به او داد و گفت: این نامه را به یکی از فراشان خلوت بسپار، تا به دست «حاجی بابک» برساند.
صادق خان نیز بی درنگ، بی آن که بداند از درون نامه چه نوشته شده است، آن را به دست یکی از فراشان خلوت داد، و ساعتی بعد، نامه به دست حاجی بابک رسید.

ادامه دارد ...

نوشته، که در آن روزها مبلغی نجومی به شمار می‌رفت. و پولی نبود که بشود از آن گذشت.
این بود که مرد توانگر در شهر شوشی به راه افتاد که به شخص یا مقامی تظلم کند. ولی به هر کس که رجوع می‌کرد، مورد ریشخند و تمسخر قرار می‌گرفت، و می‌گفتند: در جنگ، وقوع اینگونه رویدادها طبیعی و امکان پذیر است.
مرد مال باخته نیز به آقامحمدخان که پیشاپیش سپاه از شهر به سوی شماخی بیرون رفته بود، همچگونه دسترسی نداشت و نمی‌دانست چه کند، تا این که یکی، دو تن به او گفتند: در شهر شوشی مجتهدی هست به نام «حاجی بابک» و اگر بروی و ستمی را که به تو روا شده به گوش او برسانی، او تنها کسی است که در نزد آقامحمدخان دارای احترام شایسته است. و خان قاجار به او معتقد است. و ممکن است بتوانی به پول خود برسی.
مرد غارت شده نزد «حاجی بابک» رفت. و آنچه را که برایش روی داده بود، به او گفت.
حاجی بابک پس از شنیدن همه‌ی داستانی که روی داده بود، از مرد صاحبخانه پرسید:
- آیا می‌دانی نام کسانی که به خانه ات آمدند چه بود؟
صاحبخانه: نه! نمی‌دانم.

کرد، و به درجه «نایی» رسید که رتبه‌ای نسبتاً بالا بود.
پس از اینکه آقامحمدخان شهر شوشی را تصرف کرد، صادق خان بادو تن از فراشان خلوت، شبانه به خانه‌ی یکی از ثروتمندان شهر می‌رود، و به بهانه‌ی این که آقا محمدخان برای هزینه کردن مخارج جنگی نیاز به پول دارد، دستور داده است که از آن صاحب خانه پنجهزار تومان (که پول هنگفتی بود) بگیرند از وی این مبلغ را خواست و چون آن مرد توانگر این همه پول را به شکل نقد در خانه نداشت، معادل مبلغ پنجهزار تومان، پول نقد و گوهر و زرینه و سیمینه و ابزارهای گرانبهای آرایشی از صاحبخانه می‌گیرند و بیرون می‌آیند.
از سویی دیگر سرگاه روز بعد بنا بود که نیروهای ایران به فرماندهی شخص آقامحمد خان از شهر بیرون بیایند، صادق خان و دو شریک او، مطمئن بودند که آن صاحبخانه ثروتمند، هرگز به خان قاجار دسترسی پیدا نخواهد کرد، و آنها صاحب این مبلغ بسیار ارزشمند خواهند شد.
سرهنگ گولد اسمیت مورخ انگلیسی، که از این رویداد در کتاب خود یاد می‌کند، نه نام دو تن شریک صادق خان را نوشته است، و نه نام صاحبخانه توانگر را در گزارش خود آورده.
اما مبلغ اخاذی شده را پنجهزار تومان



چگونه ایران «تماشاخانه» دار شد؟! (۱۰۸)



اردوان مفید

به دنبال مقالات پیاپی در مسیر «چگونه ایران تماشاخانه دار شد؟» از: چهار نسل پیشگام، پیشکسوت، حرفه ای و تحصیل کرده تأثر سخن گفتیم و به دنبال این بررسی و «پژوهش» ها بود که پس از رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دورانی رسیدیم که هنر آفرینان و هنرمندانی، به فرهنگ تأثر ایران روی آوردند که این افراد در طول سالیان از مسیر آشنایی سطحی با تأثر اروپای ارسالی «فرنگستان» به سطحی از دریافت های سیاسی و اجتماعی رسیده بودند که افکارشان در فضاهای دیگری - به جز آنچه در فکر آغازگران تأثر در ایران بوده - شامل میشد.

در آغاز همانگونه که اشاره رفت، تأثر به عنوان یک وسیله در تعلیم و تربیت و فرهنگ سنتی ایران جای گرفت. و افرادی که این هنر را به ایرانیان معرفی می کردند یا در فرنگ زندگی کرده بودند و یا در روسیه و قفقاز سال های ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ میلادی. این گروه عموماً مسائل آن روز ایران را که عدم سواد، بهداشت و عدم هرگونه حقوقی برای مردم ایران، بودمد نظر داشتند و به مسائل اجتماعی آن روز مردم ایران می پرداختند. از جمله: انتقاد شدید از حکمرانان و فشار به مردم و تشویق مردم به آشنا شدن با حقوق خود، طرز زندگی آزادتر، طرز لباس و آداب معاشرت نوین و اما نسل دوم یا پیشکسوتان، با برقراری مدرسه هنر پیشگی، آشنایی بیشتر با نمایشنامه های خارجی به شدت تحت تأثیر قرن ۱۷ بودند و به آثار نمایشنامه نویسان چون «مولیر» روی آوردند و مسائل اجتماعی

تلاش برای دستیابی به یک تأثر سیاسی واجتماعی؟!!

موفقیت پیشگامان و پیشکسوتان، حرفه ای ها و تحصیل کرده های تأثری در راه این که ایران تماشاخانه اساسی داشته باشد!

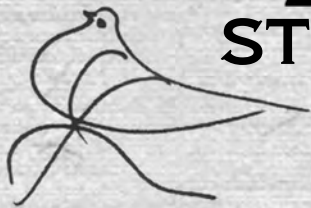
نسل حرفه ای ها، آمده بود تا نسل چهارم، در ادامه این مطلب به اولین اجراها شهر قصه، زبان و تکنولوژی مورد بهره برداری بیژن مفید می رسمیم: ● «در مرحله اجرایی این اثر، ابتدا مهندس هوشنگ کبیر اولین ماسک ها را به زیبایی می سازد و سپس بیژن محتشم این مهم را به تکامل می رساند. و حالا اثری تازه و نهالی شکننده به وجود آمده است. اما هنوز پا در میدان اجرایی نگذاشته است که در این راه منوچهر انور، بیژن صفاری سپس خجسته کیا با یاری ایرج گرگین و بالاخره فریدون رهنما این اثر را برای اجرای افتتاحیه در جشن هنر شیراز به تأیید مهندس رضا قطبی مدیر عامل رادیو و تلویزیون ملی ایران می رسانند. در این باره از زبان یکی از همدوره ای های بیژن که در کیهان چاپ لندن (شماره بیست و سوم، پنجشنبه هشتم آذرماه ۱۳۶۳ خورشیدی، بدون ذکر نام) به چاپ رسیده است نگاهی بیاندازیم: «بیژن مفید که بی تردید یکی از با

مملکت داریوش دستخوش (نیکلا)ست و در زمینه طنز نیز سید اشرف الدین گیلانی به طور روزانه مسائل ایران را با همان اوزان کلاسیک شعر پارسی در روزنامه پرتعدادش «نسیم شمال» ارائه می داد. در این میان نسل بعدی که با آشنایی به شعر کلاسیک حرف آن روز و فردا را در بستر فرهنگی ایران آماده می کرد «نیما یوشیج» بود و شاعران بعدی چون فریدون توللی و... تا نادر نادرپور، احمد شاملو، فریدون مشیری و... نسل چهارم تأثر هم در یک چنین بحران فرهنگی واجتماعی است که دست به کار نوشتن و اجرایی شود و این رشته از هنر هم به دنبال یک حرکت اساسی چون «شعرون» است که در میان آنها، بیژن مفید با «شهر قصه» اش از یک سو و رمان طنز «دایی جان ناپلئون»، نگاه طنز آمیز و ویژگی های سیاسی واجتماعی دوران را در دل تاریخ هنر ایران جای می دهند. اما سخن از نسل چهارم و شهر قصه بود و فامیل مفید، که از نسل پیشکسوتان و

آماده کردند. اما با وقوع مسائل سیاسی حاد در مملکت این روند طبیعی یکباره قطع شد و نسل بعدی گرچه آشنا به هنر تأثر، اما راه دیگری را پیش گرفت. نسل جدید یعنی نسل چهارم که تحصیلات دانشگاهی داشت و دوره های متعددی را در دانشگاه با استادهای خارجی طی کرده بود، در بستری پراز پستی و بلندی مسائل اجتماعی و سیاسی ایران، گرایشی شدید به ارائه مسائل سیاسی واجتماعی داشت. شاید در یک مقایسه ای متفاوت، بتوان این دوران را با دوران مشروطیت و وجود نسل ملک الشعرای بهار و پروین اعتصامی مقایسه کرد که شاعر فرزانه و ادیبی مانند «بهار» در همان اوزان شعر کلاسیک و با همان سبک های هزار ساله ادبیات ایران به طرح مسائل تازه سیاسی و با واژگانی جدید و اصطلاحاتی تازه تر، مسائل آن دوران را طرح کرد و شعر کلاسیک را محوری برای ارائه مسائل سیاسی روز قرار داد. مانند: همان ای ایرانیان، ایران اندر بلاست

مانند عقد و ازدواج و خرید و فروش دختر خانواده به خاطر مسائل مالی و خسیس بودن حاجی آقا و اعمال زور آنها و بالاخره نگاه مؤثرتری به برداشت های جدید در مسیر تأثر های حماسی و قصه های تاریخی - بیشتر در مسیر تعلیم و تربیت - گام برمی داشتند. اما نسل بعدی که به صورت حرفه ای در لاله زار وارد میدان نوپای تأثر شدند، انواع حرکت های نمایشی خود را در مسیر ارائه کارهای اجتماعی و انتقادهای شدید روابط حاکم بر اجتماع ارائه می دادند که اکثر در مسیر کمدی و بسیار مردم پسندانه بود. در این دوران به علت اشتیاق مردم و استقبال آنها از تماشاخانه ها، مسأله ترجمه و اقتباس از آثار فرنگی باب روز شد و انواع تأثرها از کمدی انتقادی، سیاه بازی، موزیکال، سیاسی، عاشقانه و حماسی به صحنه آمد و چهره های بسیار شاخصی در این نسل در زمینه تأثر به شهرت رسیدند، و زمینه را به طور طبیعی برای نسلی دیگر و هنرمندتر

OVISSI STUDIOS



این اثر تاریخی نماد و نشانه تمدن بزرگ و با شکوه ایرانی است



Cyrus the Great Cylinder, Babylon, 539 BC
The First Declaration of Human Rights

استوانه کوروش بزرگ در محفظه کریستال با عین فرمان بزبان انگلیسی
همراه با کتابچه داستان کوروش و فرمان بزبان انگلیسی و فارسی

با ابعاد ۵×۱۰×۱۵ سانتیمتر

کار دست، نقره و طلای ۱۸ عیار

1381 Park Lake Dr.

Reston, VA 20190

Tel/Fax: (703) 759-0032

Cell: (703) 314-1728

galleryovissi@hotmail.com

info@galleryovissi.com

www.GalleryOvissi.com

«بیژن مفید» از همه تجربه های متعدد در بسیاری از رشته های هنری استفاده کرد و آنها را مبتکرانه و به شایستگی هوشمندی ارائه داد!

همراه کرد و با ایجاد لهجه ها و ریتم های گوناگون، گویی «شعر و ترانه» را به عنوان یک وسیله اساسی به کار گرفت به نحوی که هرکس در هررده ی صنفی و آگاهی اجتماعی که بود بلافاصله خود را با آن زبان نزدیک می دید و جمله به جمله و واژه به واژه آن را درک می کرد. زبانی شیرین، محکم، تمیز و بدون تکلف، ساده و در عین حال خالی از لغزش های شعری و بیانی. گویی بیژن زبان گویا و قابل فهم مردم را برای نمایش به همین مردم به آنها هدیه می داد. زبانی که در خاطره ی فرهنگی ایران صدها سال بود که محفوظ مانده بود. زبانی که می رفت در میان پیچیده گویی ها و ترجمه های نارسا و گفتارهای خشک و بی روح زمان فراموش شود. و در این عرصه بیژن یکه سواری آگاه بود. در «شهر قصه»، بیژن هم شاعر است هم داستان سرا است. هم ترانه سرا است هم خواننده و هم نویسنده و هم بازیگر...

● نکته دوم آن که بیژن مفید با تجربه چندین ساله ی خود در نمایش های رادیویی به عنوان مترجم و کارگردان و پخش آثاری ماندگار در رادیو ایران به وسایل ضبط و تکنیک های صدا برداری آشنایی کامل یافت و در این مسیر برای ضبط «شهر قصه» از یکی از مجرب ترین چهره های صدا برداری ایران به نام «یوسف شهاب» بهره گرفت و به این ترتیب نه تنها این اثر را ثبت تاریخ، که ضبط خاطره ها نیز کرد. بدین وسیله شهر قصه جزو آثاری شد که مردم کمتر کتاب خوان ایران به یمن وجود صفحه و کاست و سی دی و امروزه «دی وی دی» توانستند به خانه های خود ببرند و با شنیدن آن لذت برده و درک عمیق تری از موضوع آن بکنند. نواری که توانسته است دیروز را به امروز وصل کند و نسل های آینده نیز جذب آن گردند. بیژن با کسب زبانی گویا و موزون و با ضبطی بسیار هوشمندانه و هنرمندانه و استادانه، نوار «شهر قصه» را در دل تاریخ ادبیات ایران ثبت کرد، ابتکاری که تا به آن روز در ایران هرگز اتفاق نیفتاده بود...

از بیژن چهار فرزند به یادگار مانده است: افشین، شیما، نیما و مرزدا مفید و همه در کار هنر و ادبیات...

حکایت همچنان باقی...

توانسته بود با طرح لباس های کاملاً متناسب با شخصیت های بازی و ماسک های بسیار گویا و در عین حال ساده، تماشاگران خود را در دنیای قصه ی خود آنگونه مشارکت دهد که گویی آنها «در آینه صحنه» خود را می بینند، به طوری که پس از لحظاتی که از آغاز نمایش می گذشت، این تماشاگران، همشهری های همراهی برای قصه ی خودشان می شدند، سراپا گوش بودند و لبخندی گویا بر لب هایشان تا پایان نمایش نقش می بست، لبخندی که نمایشگر رضایت از کاری بود که درک می کردند، لذت می بردند و خود را در آن سهیم می دیدند. و این مهم را با تمام اشاراتی که قبلاً شده است باید با دو عنصر اساسی دیگر همراه کرد تا نتیجه مطلوبی که حاصل شد را به دست آورد. نخست نقش زبان و ادای بجای و نرم و گرم آن و دوم نقش تکنولوژی در ضبط و ثبت آن.

● بیژن از «پیروان شعر نو» و از شاگردان خوب شعر کهن ایران بود. اوده ها غزل و رباعی و قصیده و شعر از شاهنامه تا مثنوی و از خیام تا حافظ از برداشت و تکیه کلام هایش از بوستان و گلستان سعدی بود که بارندی تمام آنها را در محافل و مجالس و نوشته هایش به کار می بست. با ترانه های عارف و شیدا و اشعار دوران مشروطیت زندگی می کرد. تجربه های متعدد در شاعری و آگاهی و دانش از شعر نو و شعر کهن کلید زبان «شهر قصه» را در سبک شعر روایی با روزگار خود و زبان آشنای مردم زمان خود

استعدادترین همه فن حریف های جهان نمایش ایران بود، که در ۴۹ سالگی در لس آنجلس درگذشت... بیژن در شهریور ۱۳۴۷ با «شهر قصه» که برای نخستین بار در جشنواره ی شیراز - تخت جمشید - روی صحنه آمد، به شهرت واقعی رسید. گنجاندن «شهر قصه» در برنامه ی یک جشنواره رسمی که هزینه آن را دولت تأمین می کرد، کار آسانی نبود. شهر قصه ادعا نامه ای است علیه مجموعه ی جامعه ی ایرانی که زیر بار سنگین خرافه و تعصب و زور و اداره بازی احساس نفس بریدگی می کرد. در هجوم طنز آمیز «شهر قصه» به جامعه بیمار (ایران) هیچ کس جان سالم به در نمی برد.

ملاهایی که نان جهالت مردم را می خورند به همان اندازه مورد انتقاد قرار می گیرند که تکنوکرات هایی که فرا گرفتن زبان انگلیسی را شرط نفس کشیدن قرار داده اند.

● این نمایش در دومین جشن هنر شیراز توسط علیاحضرت شهبانو افتتاح شد و این بانوی نوآور با آشنایی به هنر و طرز فکری کاملاً متفاوت و مدرن توانست عمق این اثر را درک کند و این اثر را از چنگال بی رحم سانسور بیرون بکشد. و به این ترتیب این نوزاد، یک شبه ده صد ساله پیمود و در تاریخ ادبیات ایران ثبت گردید. استاد دکتر محمدجعفر محبوب در سالروز درگذشت بیژن با همان صداقت همیشگی گفت:

«این اثر یک اثر اتفاقی و یا تصادفی نیست، بیژن برای خلق شهر قصه از همه آنچه در توان داشت: از مطالعه مکتب تأثر غرب تا آگاهی عمیق از شعر و ادبیات و نمایش های ایرانی تا آشنایی به زبان انگلیسی تا زخمه زدن به ساز و سراییدن شعر و ترانه و ایفای نقش و اجرای آواز از همه و همه استفاده می کند تا چنین اثر ارزنده ای از خود به جای گذارد... این مسئله به هیچ عنوان تصادفی نیست، این یک کار جدی و حساب شده است».

● در این اثر، بیژن توانسته بود با ایجاد فضایی دلچسب و دکوری آشنا با همان طاق ضربی ها و گذرگاه های محسوس، صحنه ای از یک «گذر» را برای تماشاگران خود بیافریند. در عین حال

**دستاوردهای
نسل چهارم
تأثیر پس از
بحران های
فرهنگی و
اجتماعی در
«شهر قصه»
متجلی شد!**

مراجعت به بروز!

«به قلم یکی از نویسندگان»

در رمان «شکر تلخ» نوشته زنده یاد «جعفر شهری» ماجرای زندگی جوانی تهرانی به نام میرزا باقر را در اواخر قاجاریه شرح می دهد که پس از شرارت های زیاد به همراه همسر و پسر خردسالش به مشهد می رود و پس از مدتی همسرش از او جدا می شود و به تهران برمی گردد و او یک بیوه زن سالمند پولدار مشهدی را صیغه می کند و به منزل او می رود و رمان پایان می پذیرد. اما با پایان «شکر تلخ» به تقاضای خوانندگان، زندگی میرزا باقر قهرمان اصلی آن را «به قلم یکی از نویسندگان» ادامه دادیم.

او پس از حوادثی، همراه عبدالله خان مأمور تأمینات راهی تهران شد. در راه با خانواده حاج علیرضا آشنا و با دختران و دامادش همگی به تهران عزیمت کردند و در منزل حاج علیرضا پدر اقدس ماندند. کبری بیوه میرزا باقر نیز با پسر خاله مادرش معین نایب منصور خان ازدواج و پسرش به دبیرستان نظام رفت. میرزا باقر با معرفی آقا عبدالله در شهر بانی کل کشور رسماً استخدام شد. رئیس اداره آگاهی به آنها مأموریت محرمانه داد که یک باغ و خانه را در شمیران تحت نظر بگیرند که عده ای از رجال، وزراء، افسران ارشد ارتش، دیپلمات های خارجی ماهی یک شب در آنجا جلسه داشتند. در ادامه تحقیقات از ساختمان کلاه فرنگی به صاحب باغ و آن میهمانی ماهانه «مفتاح السلطنه» که یکی از دیپلمات های ارشد وزارت خارجه بود و جلسه خود را «دوستی و برادری و صلح جهانی» می خواند دستور داده شد این جلسات را در یکی از سالن های شهر تهران برگزار کنند.

میرزا باقر روزی در بستنی و پالوده فروشی اول خیابان باب همایون رفت و با عشرت خواهر عزت دوست سابق خود آشنا شد و هنگام خروج با مصطفی لره لات تهران روبرو شد که خیال کرد که عشرت با مشتکی باقر دوست شده و آنها با هم دعوا کردند و پاسبان ها مصطفی لره را دستگیر کردند! حاج علیرضا که مریض بود فوت شد و پس از چند روز مطلع شدند که آنها به تأمینات رفتند شهر بانی یک شبکه جاسوسی شوری را دستگیر کرده و رضا شاه دستور داده پرونده شبکه کمونیستی که دادستان ارتش برای آنها تقاضای اعدام کرده بود به دادگستری ارجاع شود.

در جریان فوت حاج علیرضا کاظم (امیر) پسر او از سربازی آمد و زن سابق او با یک پسر ده دوازده ساله و هم چنین صیغه سابق او که از وی یک دختر داشت. حاج علیرضا در وصیت نامه خود برای همه حتی عبدالله خان و میرزا باقر و رقیه صیغه سابقش از ثروت فراوان و مال و املاک وسیع خود ارثیه ای تعیین کرده بود. پسرش حجره او را در بازار را راه انداخت و در خانه ای که پدرش در محله جدید تهران (باغ صبا) خریده بود، مستقر گردید.

دزدان به حجره حاج علیرضا دستبرد زدند و موجودی پارچه های انگلیسی انبار را ربودند یکی از سارقان به نام «ابرام فاستونی» که دزد قماش پارچه بود این باند را لو داد که مربوط به استوار محمود رضامیرزایی رییس سابق انتظامات و مراقبت گمرک تهران و معروف به «محمود گمرکچی» بود. او «پسر باز» و دنبال یکی از دانش آموزان دبیرستان انوشیروان بود. به نام «ممل مامانی» که شناسایی شد ولی هنگام دستگیری، با «ممل» به یک دکه عرق فروشی نزدیک رفتند و مخفی شدند. آن روز عصر محمود گمرک چی پسر جوان را با خود به یک حمام خلوت برد و به مراد دلش رسید. ولی مأموران پس از چندی او را دستگیر کردند که هفته های بعد به طور مشکوکی در زندان مرد. آقای حیدری مدیرکل وزارت معارف داماد اول حاج علیرضا برای میرزا باقر درد دل کرد که وزیرشان به «منیره» همسرش «بند» کرده است. او به دیدن اخباری رئیس اداره سیاسی و مشاور رییس شهر بانی رفت و دو روز بعد خبر استعفای وزیر در روزنامه چاپ شد. در اداره تأمینات به میرزا باقر مأموریت دادند که همراه مأمور دیگری به نام «نفیس آقا» به شیره کش خانه «سوسکی» در چهارراه مولوی کوچه پشت سینما تمدن بروند و در مورد سوخته تریاک قاچاق تحقیق کنند. وی در آنجا ناگهان با «اصغر شرخر» روبرو شد و در نتیجه درگیری شدید و طولانی میان او و «اصغر شرخر» بر حسب تصادف انبار سوخته تریاک در کف حیاط کشف شد و در محوطه سراسر زیر آن بود. مجروحین را در بیمارستان سینا بستری کردند دست میرزا باقر را جا انداختند و سرش و گردنش را بخیه زدند و اصغر شرخر هم روانه زندان شد. پس از این واقعه میرزا باقر ارتقاء مقام پیدا کرد. رییس تأمینات میهمانی بزرگی در خانه اش ترتیب داد که خانواده حاج علیرضا را هم دعوت کرد و در آنجا میرزا باقر را با «طلعت» خواهرزاده او آشنا شد که به تازگی از شوهرش طلاق گرفته بود.

در آن مهمانی خبر شدند که هیتلر در اروپا جنگ را شروع کرده است ولی ایران بی طرفی خود را اعلام کرده است. جاسوسان آلمان و انگلستان به شدت در ایران فعالیت می کردند و اداره سیاسی شهر بانی با اداره ضد اطلاعات ارتش ادغام شد ولی مردم در نتیجه نفرت از انگلیسی ها طرفدار هیتلر بودند. میرزا باقر و عبدالله خان به اداره ضد جاسوسی سیاسی ارتش منتقل شدند و سروان ابوالفضل خان که سرتیپ شده بود و باقر معمارزاده و عبدالله خان در این اداره مقامی گرفتند. اتباع خارجی در ایران زیر نظر بودند و باید به شهرانی مراجعه می کردند روزی میرزا باقر با یک زن و مرد جوان خبرنگار فرانسوی در شهر بانی آشنا شد. آنها بارها به ایران آمده بودند و به زبان فارسی آشنایی داشتند. آن دو را میرزا باقر به قهوه خانه دور افتاده ای در بهجت آباد و در بیابان های شمال تهران برد که تا شهر فاصله زیادی داشت و جای خوش آب و هوایی بود. در آن قهوه خانه ی مصفا، از آنها با عرق ۵۵ و حشیش (چپق قهوه خانه چی) پذیرایی کرد. زن فرانسوی حشیش زده و مست با میرزا باقر معاشقه کرد و در قهوه خانه با هم خوابیدند و صبح به هتل خود در شمال تهران رفتند و میرزا باقر هم به پشت میزش در اداره سیاسی رفت که همکارش عبدالله خان گزارشی از جریان دیشب او روی میزش گذاشت و چون خود معمارزاده سواد خواندن نداشت، عبدالله خان برایش خواند که سطر به سطر آن میرزا باقر را دچار حیرت می کرد ولی عبدالله خان گفت مهم نیست و نصیحت اش کرد که مراقب باشد. سرتیپ فضل الله خان که عضو ارشد اداره سیاسی بود به اتاق آنها آمد و گرم صحبت بودند که رقیه از منزل حاج علیرضا سر رسید و گفت پدر «زهر» آمده که او را با خود ببرد. زهر ا هم دست به خودکشی زده است همگی به آنجا رفتند.

زن ها با دوا و درمان خانگی، «زهر» را که مرگ موش خورده، نجات دادند و سرتیپ فضل الله خان هم پدر او را متقاعد کرد که او را از سمنان به تهران منتقل خواهد کرد. اقدس و منیره از آن روز تصمیم گرفتند که زهر را به عقد برادرشان (امیر) در آورند. آنها از امیر خواستند یک مهمانی بر پا کند و چنانکه انتظار داشتند برادرشان شیفته زیبایی و جذابیت و متانت زهر شد. او برای این شب قمرالملوک وزیری خواننده معروف آن عصر را دعوت کرده بود. میرزا باقر با خانم جوان دستیار قمر آشنا شد و به او قول داد که دزد خانه خاله اش را پیدا کند و زن جوان از شوق گونه های او را بوسید. زهر ا که به تصادف این صحنه را دیده بود، ناراحت شد و در همین موقع اقدس بازوی او را گرفت و گفت: می خواهم با برادرم از نزدیک آشنا شوی! خانم اقدس پس از کمی آن دورا تنها گذاشت و آنها دوبه دو پس از کمی سکوت به حرف آمدند. آن شب اقدس که حامله بود، دردی در کمرگاه و شکمش حس می کرد ولی با این وجود میرزا باقر را یافت و به او اطلاع داد که می خواهد «زهر» را برای برادرش بگیرد و از او خواست که کاری کند که دختر خیال او را از سر به در کند و مرد هم صمیمانه قول داد. و همان شب درد حاملگی اقدس بالا گرفت و او را به خانه اش رساندند و زینت السادات ماما را خبر کردند و روزی بعد پسری زایید. با فرارسیدن عید مبعث قرار بود عده ای از زندانیان را عفو کنند و آزاد نمایند، به عبدالله خان و میرزا باقر معمارزاده اطلاع دادند که بایستی به عنوان زندانی به زندان قصر بروند و افراد واجد شرط را (سوای پرونده اشان) میان زندانیان سیاسی و معمولی شناسایی کنند.

میرزا باقر به عنوان یک لات شرور به زندان و بند مجرمین رفت و آقا عبدالله با سربندیچی شده و یک دست به ظاهر شکسته که به گردنش بسته شده بود، میان زندانیان سیاسی رفت. با این که مدت ها بود که تیمسار آیرم رییس کل شهر بانی از ایران گریخته و به اروپا رفته بود ولی زندانیان خبر نداشتند و از فحش هایی که میرزا باقر برای اظهار وجود به رییس شهر بانی می داد زندانیان حیرت زده شده بودند تا این که یک زندانی سرد و گرم چشیده به نام «اوس غلام» به کنار او آمد و منباب نصیحت او را آرام کرد. پس از چند روز آن دو، زندانیانی را که باید آزاد شوند و بیش از هفتاد زندانی و سیاسی و معمولی بودند، معرفی کردند و از جمله محسن جوان مظلوم و معصومی که به جرم معاونت در قتل به زندان افتاده بود و دوسه زندانی به او تجاوز می کردند.

زندانان وقتی از زندان قصر بیرون آمدند دیدند که خانواده هایشان را هم خبر کرده اند از جمله «کبری» خواهر «علی کرمو» قاتل که محسن را هم به جرم معاونت در قتل، شریک جرم خود کرده بود و در زندان زجر می کشید. کبری به محض دیدن محسن بدون هراس او را بغل زد.

کبری چنان در آغوش محسن از زندان رها شده فرو رفته بود که توجه به هیچ

کس و هیچ چیز نداشت. خانواده زندانی ها غرق شادی بودند و چنان شلوغ کرده

بودند که صدا به صدا نمی رسید. کبری عملاً مادرش را میان جمعیت قال

گذاشته بوو با محسن - در پستوی یکی از کوچه های جلوی زندان قصر (که عده

ای زن و شوهرهای زندانی در آنجا خلوت کرده بودند، مرتب قربان صدقه

هم می رفتند. آزادی زندانیان بخصوص عده زیادی از زندانیان سیاسی در تهران سر و صدای فراوانی کرد و پشت بندش هم به واسطه یک عید دیگر مذهبی عده زیادتری آزاد شدند و هنوز میرزا باقر و عبدالله خان در زندان بودند تا بالاخره سردر آوردند که «پزشک مخصوص زندان» از زمان تیمسار آیرم به دستور او بعضی از زندانیان را با تزریق «آمپول هوا» به قتل می رسانده و یا به عناوین دیگری «مرخص» اشان می کرده است. دو سه قتل اخیر را هم تیمسار آیرم، مخفیانه به پزشک احمدی توصیه کرده بود که شاید وضع زندان ها را در آستانه جنگ اروپا شلوغ کند. هم چنین رییس زندان هم در عملیات او شریک بوده است که آن دو و چند از مأموران زندان را برای این که مورد غیض و غضب زندانیان قرار نگیرند به زندان شهر قزوین و به یک سلول انفرادی منتقل کردند.

بعد از یک هفته که میرزا باقر معمار زاده عبدالله خان از زندان قصر مرخص شدند هر چند پاداش خوبی گرفتند ولی کاملاً خسته و در هم شکسته شده بودند. بخصوص که یک بار هم عبدالله خان تا پای مرگ هم رفت و چیزی نمانده بود که زندانیان سیاسی به بهانه ای سرش را زیر آب کنند.

تا حمام رفتن «زائو» ساکنان منزل حاج علیرضا از کوچک و بزرگ به باغ و خانه سرتیپ فضل الله خان نزدیک میدان بهارستان رفته بودند و در خانه فقط مادر رقیه مانده بود. آن دو نیز پس از آمدن از زندان و حمام مفصلی که گرفتند و با خوردن دو پرس چلوکباب تقریباً دو شبانه روز در خواب و بیداری و رفع خستگی گذراندند و سرتیپ فضل الله خان سپرده بود که آمدن آنها را به هیچ کس اطلاع ندهند تا آن دو چند روز استراحت کنند. روز سوم «رقیه» به منزل آمد که خرت و پرت هایی به خانه اقدس ببرد. مادرش مرتب کنارش بود و خبرها را می پرسید و یا او برای عبدالله خان تعریف می کرد و میرزا باقر به رقیه سفارش کرد که هر طور شده غروب به خانه برگردد و آنها شب را با یکدیگر بگذرانند. او هم از خدا خواسته و یک ماچ سفت و آبدار به لبان مرد چسباند و رفت که غروب برگردد تا آنها شب را با یکدیگر بگذرانند.

در اداره سیاسی شهرپانی و ارتش نیز از خدمات آن دو، در مأموریت زندان قصر و خدماتی که کرده بودند قدردانی فراوانی شد.

رقیه بعد از ظهر به خانه حاج علیرضا برگشت و به مادرش سفارش پشت

سفارش می کرد و به اصرار می گفت که فردا حمام زایمان است و اقدس خانم سفارش کرده که گلین باجی (مادر رقیه) حتماً باید باشد و او را با یک بچه حمام و دو تنگ شربت به لیمو به منزل سرتیپ فضل الله خان برد و معطل سفارش او نماند که: «خونه رو تنها نذار مبادا که مردا بی صبحونه بموندن» و برگشت. او برای میرزا باقر و عبدالله خان هم شام قیمه پلو پخت. و هم مزه عرق برای آنها: ماست و خیار و حلیم بادمجان ترتیب داد و یک دیس بزرگ پنیر و گردو... و برعکس شب های دیگر خودش هم بعد از آماده شدن غذا و چیدن سفره به ظاهر با اصرار عبدالله خان پای سفره نشست و در حالی که برای جلب نظر شوهر بتول خانم کمی هم سر سفره، حجاب اش را رعایت می کرد که میرزا باقر خنده اش گرفت و از او خواست که: الا کرام بالا تمام خانم جون! خودت زحمت ساقیگری ما رو هم بکش و استکان عرق رو واسه ما بگردونید!

عبدالله خان گل از گلش وا شد: -قربون دهننت! رقیه خانم این همه زحمت کشیدند این هم روی همه ی اونا...

میرزا باقر برای عرق را به دست زن داد و او هم نه و نوبی نیلورد و دو تا استکان کف دستش گذاشت و آن را تا نیمه پر کرد و اول جلوی عبدالله خان گرفت! و میرزا باقر با نوک انگشت دست زن را طرف او برد:

-برو بالا که مزه اش رو هم من واسه ات جور می کنیم!

-آخه عرق اگه همراه شما نباشه، نمی چسبه!

-این یکی رو گل روی ایشون برید بالا که این همه امشب صفا کردند! زن کمر استکان دوم را گرفت و خودش جلوی میرزا باقر گرفت و همراه با آن از لای چادر یواشکی لبانش را به سفارش یک ماچ برای او غنچه کرد.

زن هم چنین حواس اش به آخر شب، وعده با میرزا باقر بود و توی این فکر که عبدالله خان را چنان سیاه مست کند که بعد از شام کله پا شود و تا صبح زیر لحاف نتواند جمب بخورد. میرزا باقر هم فهمیده بود و وقتی که عبدالله خان استکان پر عرق اش را که زن به او می داد و او با شادی بالا می انداخت ولی میرزا باقر فقط یک جرعه به استکان لب می زد و آن را کنارش می گذاشت و صحنه را واگذار کرده بود که به زن - که حالا چادرش از روی سرش، روی دوشش قرار داشت تا برای آقا عبدالله دلبری کند و حتی لقمه به دهانش بگذارد، یک بشقاب قیمه پلو برایش کشیده بود و کنارش نشست و تعارف می کرد که

«دست پخت او را زمین نگذار» و بخصوص برای این که زود نخوابد و به عرق خوری تا پایان شام ادامه دهد و میرزا باقر به او گفت:

-آقا عبدالله چطوره برم و رختخوابتو بیارم توی همین جا، اون کنار بندازم و این همه راه نری به اتاق...؟! ولی رقیه پرید رفت و لحاف و تشک و متکای عبدالله خان را از اتاقش آورد که اگر در دل شب هم بیدار شد، حتماً نمی رسید تا آنور حیاط سراغ آنها بیاید که شب پریشی را برای خودشان فراهم دیده بودند.

زن جوان رختخواب را که مرتب کرد رو به عبدالله خان کرد و گفت:

-جای بتول خانم جون خالی نباشه؟! زنا خوب اونجا جمعند و تا دم دمای صبح کنار رختخواب زائومی گند و می خندند! عبدالله نگاهی به قد و قواره رقیه و اندام شهوت انگیز و چشمان مخمور او انداخت و نتوانست حرف خودش را توی دلش نگذارد:

-بتول خانم اونجا بیشتر بهش خوش می گذره تا اینجا. تازه اگه هم بود این یه لقمه لذت و تموشا و حظ کردن رو هم از مامی گرفت!

میرزا باقر غش غش خندید:

-آقا عبدالله حرف دلتو گفتی، ولی اون بنده خدا که مزاحم کسی نیس؟! عبدالله خان گفت:

-نگفتم مزاحم! ولی هرچی باشه زنه و

نمی گذاشت ما امشب رو در کنار رقیه خانم این همه صفا کنیم! شامی به این خوبی، پذیرایی شاهانه و ساقیگری ایشون که حرف نداشت...

او اول لول شده بود و کنار سفره یله داد و فی الفور زن یک استکان تقریباً زیر لبش گرفت و کمری دوستش را تکرار کرد:

-بره اونجا که درد و غم نباشه!

دقایقی بعد کت و شلوار آقا عبدالله را همانجا در آوردند و او را بردند توی رختخواب خواباندند و لحاف را رویش کشیدند و عبدالله خان انگار صد سال است که خوابیده...!

میرزا باقر از کنار رختخواب عبدالله خان که بلند شد با یک خیز طرف رقیه رفت و او را بغل زد و روی قالی غلطاند...

-وا خدا مرگم بده، عجب ندید بدیده؟! مث از در قحطی در آورده هامیمونه!

بعد بهش نهیب زد:

-کمک کن سفره رو جمع کنیم، خودت هم امشب واسه عرق خوری پا را پس کشیدی...

... میرزا باقر مثل یک بچه حرف شنو، اول یک استکان عرق برای خودش ریخت و لاجرعه سر کشید و بعد با دقت بشقاب های سفره و سایر خرت و پرت کوچک ترا تا مجموعه مسی گذاشت و به آشپز خانه برد و بعد رقیه سفره را جمع کرد و بادیس پلواز اتاق بیرون رفت و بار دیگر توی مطبخ مرد او را در حالی که

دستش بند بود بغل زد و بوسید و پستانش را مالید و زن باز هم توی ذوق اش زد:

-زودتر برو توی اتاق... تا منم به خودم برسم. آبی به صورتم و گل و گردنم بزنم که بوی مطبخ میدم و پیام سر، و سراغت...!

-قربون اون بوی مطبخ ات برم، چقدر این بور و دوست دارم!

زن انگار بهش برخورد:

-واسه این که یاد کلفت بازی های خودت میفتی!!

زن بعد به او سر کوفت زد:

-واسه این که انقدر دله ای... تا بوده تنبون کلفتای خونه بابا تو کشیدی پلین و با اونا سرپایی خاک بر سری کردی و در رفتی...!!

مرد غش غش خندید ولی مثل یک بچه حرف شنو، توصیه زن را قبول کرد و در حالی که احساس می کرد هیچ شبی انقدر بی خیال و فارغ نبوده است به طرف اتاقش رفت... و زیر لب با خودش دلیل یکی از شادی هایش را پیچ کرد: «الحمدالله از خجالت اون دختره زهرا هم راحت شدیم... شوهر خوبی گیرش اومده... بیخودی داشت دست ما رو توی پوست گرد و میذاشت!»

از حیاط که می گذشت زیر تلمبه سرحوض سر و صورتش را آب زد و زیر لب گفت: «بهتره مام این بوی عرق و خوراکی هارو از لب و صورتمون ترو تمیز کنیم!

به اتاقش رسید که دید رختخواب پهن و آماده شده، زن از درخت یاس توی حیاط تمام تشک را گلباران کرده و اتاق بوی مطبوع گل یاس گرفته بود.

-پدرسگ انگار شب زفاف برای خودش راه انداخته!

با این که دلش غنچ می رفت! اما سرش را که روی متکا گذاشت، انگار داشت هفت پادشاه را خواب می دید، زمانی تو خواب و رویا - که برایش باور کردنی نبود - یا خواب میدید که تو باغی زنی عریان سعی دارد که ضمن بازی با پلین تنه او شلوارش را از پایش بیرون بیاورد و عریانش کند... و او احساس شرم کرد که نکند کسی بیاید!

این رویا موقعی باور کرد که زن به تقلایی بی وقفه که دقایقی به طول انجامید مرد مست را آماده هماغوشی و کامجویی با خود کرد و به مقصود خود رسید! او بود که انگار مرد را تسلیم و مورد تجاوز و تهاجم زیر اندام گوشتالود و نرم اش از خود بی خود کرده بود و خود آشفته تر در کنار او طاقباز و عریان نگاهش به اتاق ثابت مانده بود.



مرد دقایقی توی رختخواب نشست و سرش را میان دو دست گرفت و تمام عصر و غروب و شب و شام و عرق خوری و این دقایق پرشور و تمام نشدنی را در ذهن خود مرور کرد و گنج مانده بود! و در حالت خیال و توهم می دید که کنار حوض است و زهرا برای او تلمبه می زند و آب خنک را روی تن او می ریزد و رقیه غش غش می خندد!

در آن فرصت نه او، و نه زن حالش را نداشتند که دستی به طرف هم دراز کنند یا از این رو به آن روشوند انگار در حوضی از هیجان، شهوت و لذت غوطه می خوردند که برایشان باور نکردنی بود، تنها موضوعی که ناگهان میرزا باقر را به خود آورد «حاملگی زن» بود که یکبار به او گفته بود که «می خواهد از او بچه ای داشته باشد!» ناگهان مثل برق گرفته ها بلند شد. از عربانی خودش در آن حالت خجالت کشید و دوباره نشست.

تازه در آن لحظه زن متوجه شد که چه دقایق طوفانی را با مرد داشته است. چگونه آن طور که می خواسته مثل یک زن، کامجویی کرده! اسیر خواستن و تمایلات و شهوات مرد نبوده و به قول کشتی گیرها «پشت او را هم به خاک رسانده» است؟! همین احساس را مرد می کرد که وقتی او دوباره به آغوش او خزید به ظرافت پشت او را بغل زد و انگشتی به نقطه او رساند که زن یکباره از جا پرید و مرد پرسید:

-مگه برات تازگی داره؟!

زن با اعتراض و در حالی که نمی خواست از لای پای مرد بیرون بیاید با عشوه ای به اعتراض گفت:

-اون دفعه غافلگیرم کردی ... و لذتی با درد چشیدم که مپرس و مگو...

مرد برای رضایت زن یک کف دست آب دهن حاضر و آماده اش را تثار تن او کرد و بعد جیغ های شهوت آلود زن از سر درد و لذت بود. و تلاش مرد که کامجویی انحرافی دوباره برایش پردر دسر شده بود...

بعد هر دو به رخوت، در خوابی فرو رفتند که هیچ کدام به یاد نداشتند و حتی مرد که روزی زری کم سن و سال ترین و زیباترین و خوش اندام ترین دختر دنیا در بی باوری، در مقایسه ای کینه جوانانه خودش را در اختیار او گذاشته بودند و زن هایی دیگر هر کدام و اما امشب این زنی که شب های دیگری نیز با او خوابیده بود آنچنان دنیایی برای او ساخت که هرگز در هیچ دوره ای از عمرش (که زمین و زمان به کام اش بود) چنین لذتی نبرده بود.

مرد هادر لذت بردن آسان طلب هستند و در معاشره بازن و کام بخشی به او خست

و بی حوصلگی نشان می دهند در نوازشی دستی کوتاه و زبانی قاصر دارند در شکر کردن نعمتی که به آنان رسیده و می رسید انگار که قصد تحسین و حمد و ستایش شیطان را دارند که زبانشان گویا نیست.

آن دو دست در آغوش هم خاموش بودند و هر دو احساس می کردند که از یکدیگر راضی اند. مکمل هم شده اند در لذت رسانی به یکدیگر کوتاهی نکرده اند و اما مرد در این فکر مانده بود: این زن از کجا این همه شعور جنسی و مردداری را پیدا کرده؟! دختری که از آغوش بی حاصل یک حاجی بازاری، دخترگی اش را به پسر جوان همان کسی که صیغه اش کرده بود، سخاوتمندانه بخشیده بود... و در صیغه یک تاجر بازاری دیگر نه از زندگی با او و نه از خوابیدنش هیچ لذتی نبرده بود تا این که به این مرد رسیده و او انگار جعبه جادویی تمام تمایلات سرخورده و دست نیافتنی و آرزویی او را باز کرده بود مرد با این که خود می توانست او را ارضا کند ولی آشکارا طفره می رفت دنبال تنوع طلبی خود در جستجوی بی حاصل یک جعبه جادویی دیگری می گشت... یک تن دیگری که او را بیش از اینها کلافه کند و بستری که بالاخره گور تمایلات شهوانی تمام نشدنی او باشد.

تازه می خواست جریان مهمانی امیرخان و رابطه او با آن دختر خدمتکار را با رقیه در میان بگذارد که فریاد: ای دزد! مثل حی الی... موذن مسجد که مردان معتقد به خدا را به اولین مورد از وظیفه پنجگانه اصلی اشان که سجده باری تعالی هست، فرامی خواند - آنان را نه از خواب رخوت که از بی هوشی بیرون آورد. مانند کاگلی که جلوی یک زن غش و بیهوش شده می گیرند که این بار پاره کاه گل، از راه گوششان به هوششان آورده بود.

هر دو لحاف را پس زدند و در حال نشسته به هم خیره شدند، چه می شنیدند؟! دزد کجا؟ از کدام منزل؟! آنها فکر می کردند که در یک باغ، دور از همه اغیار به روی سبزه ها کنار هم خفته اند، چند بار هم از هم کام دل گرفته اند و باز هم تشنه اند!

اما واقعاً این دزد که بود که عیش و وصل و لذت تمام نشدنی آنها را برده بود!

میرزا باقر جلوی پنجره رفت و گوش داد. صدا از خانه همسایه بود و عجایک این صدا تنها راز شکستن طلسم بیهوشی عبدالله خان مأمور دزد بگیر سابق و عضو ارشد تأمینات تهران بود، که می توانست او را از تار و پود نامرئی آن همه عرق که زن به او خورانه بود، به هوش آورد و بر خیزد و توی ایوان منزل حاج علیرضا فریاد «ای

دزد» همسایه را تکرار کند...

او صدای خود را از حلقوم همسایه می شنید که مایملک او را برده اند و به سرعت از ایوان به اتاق برگشت و کت و شلوار خود را نپوشید... فرصت نکرد که اینور و آنور را جستجو کند. نزدیک ترین فاصله دستش بود که ساعت مچی او نبود که تازه آن موقع در تهران مد شده بود و او به واسطه پاداش های متعدد توانسته بود گرانترین و زیباترین آن را در خیابان اسلامبول بخرد.

دزد یادزدان در جایی میان خانه همسایه و یازیر زمین و سوراخ سنبه های متعدد و اتاق های متعدد تر منزل حاج علیرضا، گیر افتاده بودند. عبدالله خان فکر می کرد، دزد یادزدهای طمع کار آن چه از این خانه روده بودند، راضی اشان نکرده و سری هم به خانه همسایه زده اند که صاحب خانه و افسر صاحب نام ژاندارمری بود. و او نیز مثل عبدالله خان مأمور قدیمی تأمینات، با بوی دزد گوشش به زنگ دزدی بخصوص اگر از منزل خودشان باشد، به خوبی آشنا بود. عبدالله خان از توی ایوان مرد همسایه را دیده بود که در آن عالم دزد زدگی فکر می کرد پوشیدن فرنج افسری و قپه های سرهنگی اش، می تواند دزد را از گونه سرقتی باز بدارد و با همه آن چه را که دزدیده بود و ابگذار د و بگریزد و یا حداقل به پای او بیفتد و طلب بخشایش کند؟! سرهنگ تمام کهنه کارتر از مأمور تأمینات بود که دزد بتواند چیز دندان گیری از منزل او بدزدد، وقتی ایوان به ایوان با عبدالله خان روبرو شد گفت:

-دزد انگار اول در منزل شما بود که سرکی هم به ما کشید...؟ بعد بلافاصله پرسید:

-شما از منسوبان مرحوم حاج علیرضا هستید...؟

عبدالله خان به جای جواب شغل خودش را باز گو کرد که طرف زیادی به قپه های روی فرنج افسریش ننازد. او هم در مقابل گفت:

-خوب بقیه کارها دست تأمینات چی هاست که هر هنری دارند بروز بدهند!

سرهنگ دور و اطراف را نگاهی کرد و ادامه داد:

-من فقط دیدم که کسی از ایوان شما توی ایوان خانه ما پرید که صدای «گروپ» پایش مرا از خواب پراند. مظنه پایی از اونجا آمده بود!

بعد جناب سرهنگ پوزخندی زد و گفت: -هرچی هست توی خونه حاجیاس، این دزد دیوونه دیگه چرا سراغ خونه یه سرهنگ ژاندارمری اومده!

عبدالله خان از سر شوخی و بی

حوصلگی گفت:

-فرقی نمی کرده، لابد دیده از محکم کاری حتی در دزدی هم همیشه غافل شد، بالاخره دردها هم حساب و کتابی دارند...؟!!

... چند روز بود که «محمود مسگر» کاسب محل که مثل تمام کسبه محل حواسشان به خانه و آمد و رفت آنها و افراد منازل محله است توی نقش خانه حاج علیرضا بود و یکی دو روزی بود که می دید که آمد و رفت زیاد به این خانه کم شده و گاهی به ندرت در این خانه باز می شود و پرس و جو که شد دید حتی دو نفر مردی که در آن خانه می دید و قیافه آنها برایش تازگی داشت هم، ظاهراً به سفر رفته اند! بقیه افراد خانه نیز در منزل نیستند و یکی از همسایه ها گفته بود که دختر مرحوم حاج علیرضا زاییده و همه به آنجا رفته اند و محمود مسگر وقتی دید که این رفتن اهالی خانه طولانی شده و فقط پیرزنی رامی دید که خیلی کم از خانه خارج می شد و به زحمت جلوی در خانه را جاروی زد و آب می پاشید.

شب توی قهوه خانه گلوبندک این جریان را با دوستش «اسدالله کچل» که از جمله دزدهایی بود که تا به حال گیر شهربانی نیفتاده و ناشناس مانده بود، در میان گذاشت و او با وصفی که از حاج علیرضا و ثروت و اشیاء آنتیک و عتیقه - و احیاناً پول های قایم کرده او که به وراثت اش رسیده - خبر داشت، تردیدی نکرد که فردا شب خودشان را به آن خانه برسانند. این همان شبی بود که آنها خیال می کردند که در خانه جز یک پیرزن از نفس افتاده در خانه کسی نیست که عبدالله خان و میرزا باقر و رقیه در خانه بودند و شب بساط مفصلی تا دیروقت داشتند که چراغ زنبوری روشن آنها و چراغ های نفتی راهرو و توی آشپزخانه مانع می شد که اسدالله کچل و محمود مسگر داخل آن خانه شوند که رفتن به آن خانه به قول محمود مسگر مثل آب خوردن بود!

نزدیکی های سحر بالاخره آنها خودشان را توی خانه حاج علیرضا انداختند. قبلاً دو تا کیسه بزرگ برداشته بودند و خیالشان بر این بود که در آن خانه مال بردنی باید زیاد باشد تا این که پول و پله ای پیدا کنند و احتمالاً شان هم درست بود در همان اتاق اول و دوم هرچه دیدنی و بلند کردنی و دزدیدنی بود توی کیسه ها ریختند و بقیه و قششان گشتن توی چمدان ها و دولا بچه ها و دیگر جاهای پیدا و پنهان اتاق ها بود که چند ده تا اشرفی و سکه طلا ناصرالدین شاهی گیرشان آمد.

مثل این که این دزدی با دست های پر

«اسدالله کچل» راضی نکرد و به محمود مسگر گفت:

-یادته یه روز گفتمی بریم چپاول این سرهنگ ژاندارمری و خونه اونو، بچاپیم؟!!

محمود مسگر که از آن چه در منزل حاج علیرضا دزدیده بودند راضی به نظر می رسید گفت:

-اونو بذار برای یه وقت دیگه حالا دیگه هوا گرگ و میشه، این افسرای ارتش ام به هوای دوران سربازخونه، سحر خیزند!

اسدالله کچل گفت:

-این که راهی نیست این دو تا کیسه پر رو اینجای داریم و از این ایوان می پریم به اون ایوون و شاید پول و پله و اسکناسی اونجا گیرمون بیاد!

بعد وقت نداد که او باز هم این پا و آن پا کند و پرید توی ایوان و به راحتی توی ساختمون بی در و پیکر جناب سرهنگ بود او هم به عادت شب های قمارش هر چه برده و یا پول داشت روی میز ریخته بود که صبح آن را حساب کند و آن شب گویا برده بود که دزدان به همان اسکناس های درشت اکتفا کردند و هم چنین ساعت جلیقه ای طلا و انگشترهای قیمتی و زیورات خانمش که توی یک صندوقچه بود را زدند. اما از این اتاق به آن اتاق اسدالله کچل از عجله ی غنائمی که امشب گیر آورده بود، چشمش به قالیچه زربفتی که جلوی در اتاق پهن شده بود افتاد، دولا شد که آن را بردارد که صندوقچه جواهرات از دستش افتاد و جناب سرهنگ مانند این که شیپور آماده باش پادگان را شنیده باشد، وسط رختخواب از خواب پرید و با صدایی که زش را زهره ترک کرد فریاد زد:

-ای دزد!

این صدایک دزد بگیر قدیمی دیگر را هم از خواب پراند و اون هم توی ایوان دوید و فریاد زد:

-ای دزد!

فریادی که دوزن و مرد عیاش و سر و پا باخته ی شیدا و کام گرفته ای - که هنوز از مستی عرق ۵۵ و نشئه شراب هماغوشی لول و منگ و ملنگ بودند و در رویاهای خود به سر می بردند - نیز از آغوش هم پراند و جلوی پنجره کشاند و بدون این که از دزدی های پنهان خودشان چیزی آشکار کنند فریاد زدند:

-ای دزد!

دزدان هم مات و متحیر مانده بودند که تا به حال توی چنین هچلی نیفتاده بودند که از تمام محله به اعتبار جناب سرهنگ ژاندارمری همه فریاد «ای دزد» شان به آسمان می رسید...

ادامه دارد ...



● عروس که جهاز نداره این همه ناز نداره!

هم درکنایه و سرزنش به تازه عروس ها و هم به بی هنری که ناز و ادا و خود گرفتن و مثل اینها داشته باشد.

● عروس گفته صبر شب عروسی جخته (جخده)!

نظر به شتابزدگی عروس به زفاف.

● عروس ما شکل نداره ، ماشاالله به نازش!

شبیه: گاو ماشیر نمی ده ماشاالله به شاشش!

● عروس هزار داماد!

نظر به دنیا و بی وفایی او که به قحبه نیز تشبیه شده است.

● عروسی با قرض و قوله صبح

پاتختیش مٹ شب اول قبر می مونه!

به خاطر به یاد آوردن بدهی هایی که طلبکارانشان از هم اکنون سرشان باز می شود. گرفتن هایی که از هیجان وصال توجه به پس دادنشان ننموده، با فرو نشستن سر برآورده، محولدا یذ می کند.

● عروسیت بشه با آبکش برات آب بکشم!

قبول جوابگویی زحمت، یا خدمت کسی کردن همراه شوخی.

● عروسیه، دومادیه، شیشه به

کون هادیه!

خوش و بش حسود در عیش محسود.

مبارکباد بی ادب.

● عزراییل آم رغبت نمی کنه طرفش بیاد!

نظر به زن زشت، یا لاغر، یا بیمار و کربه در این نظرات که عزراییل هم برای جان گرفتن به او رغبت نمی کند، چه رسد به کسی که با او بخواد همبستر بشود، و در موضوع دوم این که بیمار آنقدر از ریخت و رو افتاده، یا بد حال و خراب است که عزراییل هم از او رومی گرداند.

● عزراییل جواب کردن!

نظر به بیمار و بد حالی که رو به بهبودی رفته باشد.

● عزراییل دور خونه ش قدم می زنه! قطع امید از بیمار. مأخوذ از قصه ی پیرمردی که وحشت زده خود به سلیمان نبی می رساند که عزراییل جلو دکانش قدم می زده به او چشم غره رفته است و از وی می خواهد، تا از چنگ او خلاصش کرده به آن سوی هندوستان بفرستد و سلیمان دیوی را مأمور آن کار می کند. پس از ساعتی عزراییل به احوالپرسی سلیمان می آید و سلیمان دلیل ترساندن پیرمرد را از وی می پرسد؟ عزراییل می گوید: غیظ و غضب و ترساندن نبود، بلکه نگاهم از تعجب بود که باید ساعتی دیگر جان او را در آن سوی هندوستان می گرفتم که آنجایش دیدم!

● عزراییل واسش رقص

شاطری می کنه!

درباره محتضری که سخت جان می کند.

● عزیز بی جهت!

بچه یا بزرگ لوس و ثنر، از خود راضی.

● عسل در باغ هست و غوره هم هست زلیخا هست و فاطمه کوره هم هست

نظر به خوب و بد و زشت و زیبا با هم بودن. خوب و راحت مطلق وجود نداشتن، دوری جستن از انتظار دوست و همسر و روزگار بدون نقصان و عیب.

● عسل و خربزه با هم نمی سازن!

عدم سازش و موافقت. کسی را که عسل و خربزه با هم خورده به درد شکم مبتلا شده بود را گفتند برای آن است که عسل و خربزه با هم نمی سازند. جواب داد بیجا گفته اند که با هم ساخته پدر مراد آورند.

● عطاشو به لقاش بخشیده، یا

بخشیدم، یا باید بخشید!

نظر به بداخلم اگر چه هم مفید فایده باشد.

● عقی بز نم از گلوم مییاد بیرون!

بسوز دادن زن ها به هم در گفتگوهای سفیدبختی و سیاه بختی.

● عقب نخود سیاه فرستادن!

دنبال فرمان بیهوده جهت از سرباز کردن فرستادن. بچه ای را که به خاطر نشنیدن حرف بزرگ ترها، یا سر در نیاوردن پی فرمان فرستادن.

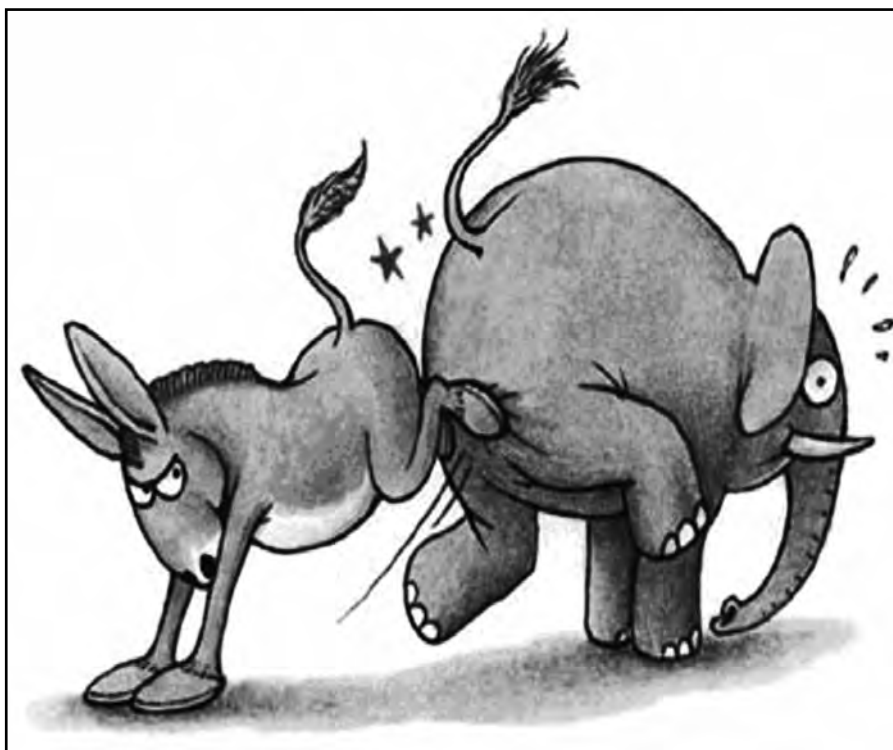
● عقل خودت که این باشه، وای به

عقل بچه ت!

به کسی که از او کار و حرف جاهلانه و بی مغز دیده، شنیده شده باشد.

● عقلش پس کله شه!

کسی که پس از پشیمانی بار آوردن به فکر



فردوسی امروز سال چهارم، شماره ۱۷۵ - چهارشنبه ۲ اکتبر ۱۳۹۲ - ۱۰ مهر ماه ۱۳۹۲

خلاف آن چه باید می کرده افتاده باشد.

● علف باید به دهن بُزی شیرین باشه!

جواب کسی که ایراد به اظهار عشق و علاقه نیابست بکند. یکی مجنون را از عشق به لیلی منع نمود که نه جای خواستن دارد! جواب داد از دریچه ی چشم مجنون به جمال لیلی باید نگریستن. و این سخن که: علف باید دهن بُزی شیرین باشد.

● علف زیر پا سبز شدن!

در انتظار ماندن، یا در انتظار گذاشتن و گذاشته شدن. نادرشاه را گفته اند در فتح هندوستان قسم یاد کرد تا آن را تسخیر نکند چکمه از پا بیرون نیاورد و وقتی آن را بیرون کشید علف در آن سبز شده بود.

● علی بونه گیر!

به بچه یا هرکس که ایراد زیاد بگیرد. برای آدم ایرادی راه ایراد باز می باشد.

● عمو یادگار خوابی یا بیدار!؟

متوجه ساختن، هوشیار کردن به وضع و کاری که از آن بوی ضرر یا خطر استشمام شود.

● عوض ترقی و اترقیدی!

همه رشد کردند تو بدنامی آوردی و شکست خوردی.

از دست بوس روی به پایوس کرده ای! خاکت به سر ترقی معکوس کرده ای

● عهد دقیانوسی!

دوران دیرین، دورترین زمان. دقیانوس مردی از مردم فارس بوده که در روم به پادشاهی رسیده بود، پادشاهی اش بر مبنای جور و ستم، و درکشتن بی گناهان و مخالفان بهانه اش شناختن و قبول نداشتن او به خدایی و بر دیگر مخلوق برتر ندانستن و از تهمت هایش از دل قبول و پذیرش او نداشتن بود. پادشاهی که واقعه ی اصحاب کهف از دوران سلطنت او که از ترس متهم شدن پناه به غار برده سیصد سال در خواب می مانند...

● عهد میرزا جلاله یه زن به دو

شوور حلاله!

درباره زنی که ازدواج روی ازدواج اش فاش شده باشد. معمولاً صیغه روی های مشهد با صیغه خواهان قرار آمد و رفت شوهرها را تا با هم تـلاقی نکنند در ساعات معین می گذاشتند!

● عید آمد و ما لختیم، هر چی به

بابا گفتیم، گفت به چُسم، به نیم

چُسم، برات شب عیدت می چُسم!

از قول بچه ها به خاطر لباس شب عید.

چهره‌های آشنا:

چهره زیبا و سلیقه زشت مسئولین

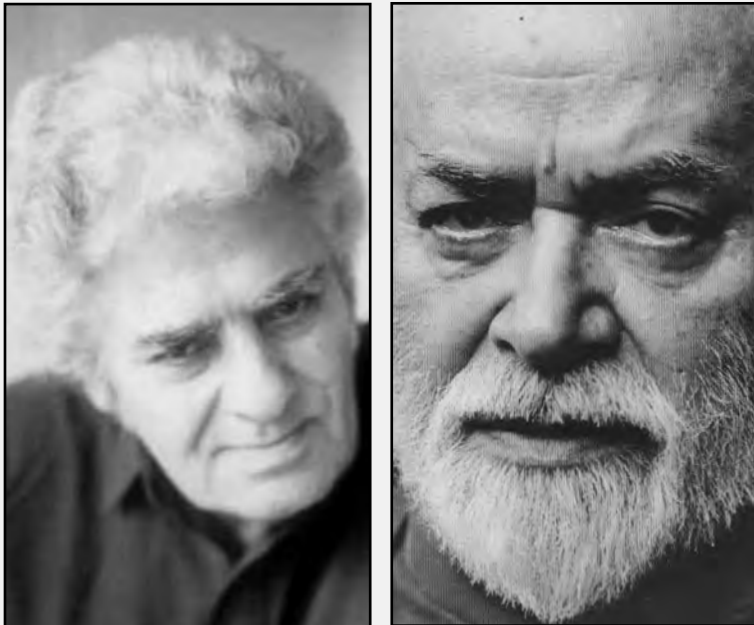


چند سال پیش سریالی به نام «دلنوازان» از شبکه سوم صدا و سیما ایران پخش شد که بازی هنرمند خانم جوانی به نام «سحر قریشی» توجه مردم را جلب کرد و به سرعت چهره شد. بعد از آن در آثار سینمایی هم حضور پیدا کرد اما دیگر اجازه حضور در صدا و سیما را پیدا نکرد خود او پرسیده است که: «نمی‌گذارند کار کنم نمیدانم و چرایی اش را بعد از چهار سال نفهمیدم...» البته یک دلیل که بسیاری روی آن اتفاق نظر دارند این است که مسئولین صدا و سیما اجازه نمی‌دهند کسی «ستاره شود» و دلیل دیگر هم به نظر ما چهره زیبا و جذاب سحر قریشی است که با مزاج زشت پسند صدا و سیمایی‌ها نمی‌سازد.

اقامت طولانی تر در آمریکا



گویا اقامت و زندگی در آمریکا مانع فعالیت «بهرام بیضایی» کارگردان و نمایشنامه نویس قدیمی سینما و تأثر نشده است و قرار است به زودی اثر و نمایشنامه جدید خودش را منتشر کند. «شهلا لاهیجی» که مسئولیت انتشار آثار بهرام بیضایی را در ایران دارد این خبر را اعلام کرده و گفته است که: «بهرام بیضایی نمایشنامه بلند تازه ای نوشته است». امیدواریم طبق رسم سی و پنج ساله ی انقلاب آخرین نوشته بیضایی سانسور نشود، و اکنون که زمان خوش رقصی جهانی است، برای هنرمند قدیمی سخت نگیرند.



حرف مزخرف خریدار ندارد!

دو چهره درگذشته ادبیات ایران یعنی «احمد شاملو» و «صادق چوبک» بار دیگر در صدر اخبار قرار گرفتند وقتی که سرپرست گروه مؤلفان کتاب های درسی اعلام کرد که نمی‌توان حتی نام آن‌ها را در کتاب های درسی آورد زیرا به معنی تجویز خواندن آثار ایشان می‌شود. در حالی که این آقایانی داند همین که نام این دو نفر که بدون شک از تأثیرگذارترین مؤلفان ادبیات ایران است در کتاب های درسی نمی‌آید خود بزرگ ترین تبلیغ برای این دو نفر بوده و بهترین جواب را هم خود شاملو داده است سالیان پیش: «حرف مزخرف خریدار ندارد، پس تو که پوزبند به دهان من می‌زنی از درستی اندیشه من، از نفوذ اندیشه من می‌ترسی».



همیشه با همیم!

یکی از گروه های جدید موسیقی پاپ «گروه ۲۵» یا «25 Band» است که چند وقتی است به ارائه موسیقی در بازار موسیقی ایران می‌پردازد. با این که ترانه های این گروه از اصول ترانه سرایی پیروی نمی‌کند اما موسیقی نو و مضمون طنز آمیز ترانه ها باعث شده که آثارشان جلب توجه کند، جدیدترین اثر این گروه هم «همیشه با همیم» نام دارد که یک موسیقی شاد و جوان پسند است و مورد توجه قرار گرفته است. «تامین» و «عادل» دختر و پسر هستند که این گروه دونفره را راه انداخته اند، و امیدواریم با درک این که موفقیت شان مرهون همین ترکیب دونفره دختر و پسر است مثل بسیاری از گروه ها جدا نشوند تا بتوانند به پیشرفت ادامه دهند.



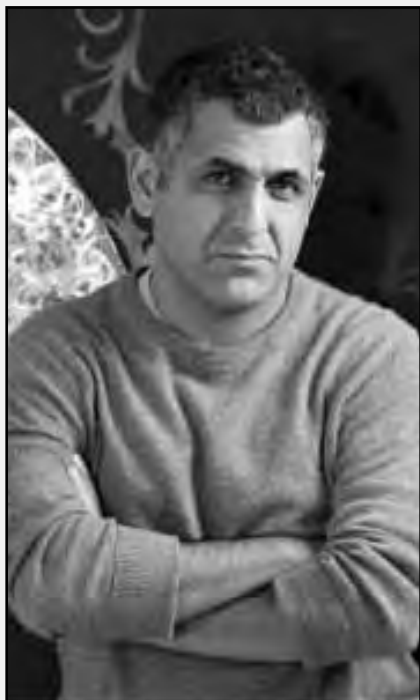
بیست و پنجمین در اینجا و آرزوی انتشار در تهران!

هیچ نشریه‌ای و رسانه‌ای به خصوص اگر به زبان فارسی باشد نمی‌تواند میزان سال‌های عمرش را و این‌که چه مدتی در دست و پیش چشم خریدارانش خواهد بود، تخمین بزند بخصوص چنین نشریه‌ای در غرب باشد و در آمریکا و لس‌آنجلس با یک عنوان پرمطراق پایتخت ایرانیان در غربت!

این تضمین مشکلی است و در هر حال چند رسانه فارسی در لس‌آنجلس از این شانس برخوردار شده‌اند که از مرز ده، بیست سال انتشار خود گذشته‌اند و یکی از این نشریات فارسی «عصر امروز» است که هفته‌گذاشته بیست و پنجمین سال عمر خود را آغاز کرد.

همایون هشیارنژاد مدیر عصر امروز از زمانی که به آمریکا رسید دغدغه کار مطبوعاتی را داشت و ذوق خود را در چند نشریه به محک زد تا تصمیم گرفت که خود شانس اش را امتحان کند و دست به انتشار روزنامه عصر امروز زد و با پشتکار خود و همت دوستان دست به قلمی که او را یاری داده‌اند تا به حال در این مهم که انتشار یک روزنامه در لس‌آنجلس باشد، موفق بوده است.

امیدواریم چنان‌که «هوشیارنژاد» آرزو دارد دوران غربت طولانی‌تر از این سال‌ها نباشد تا او به آرزوی دیگرش که انتشار «عصر امروز» در تهران است برسد. آرزویی و تبریکی برای چنان روزی.



حزب الهی خشک مغز!

از دیرباز بحث‌ها و جدال‌های هنرمندان برای عامه مردم جذاب بوده است که قدیمی‌ترین نمونه آن جدل‌های ادبی مجله فردوسی تهران بود. آخرین نمونه آن هم دعوای «مانی حقیقی» فرزند زنده یاد «نعمت حقیقی» فیلمبردار باذوق سینما و نوه «ابراهیم گلستان» با «بهرز افخمی» که مانی نشان داده چیزی از پدر بزرگش کم ندارد. البته به نظر می‌رسد این بار حق با مانی حقیقی باشد زیرا بسیاری بهروز افخمی را آدم فرصت‌طلبی در سینما می‌دانند. البته مانی حقیقی کمی تند رفته و به او گفته: «فالانژ خشک مغز» که افخمی هم در جواب می‌خواسته او را به دردرس بیاندازد و جواب داده: «جرات نداشتی بنویسی حزب الهی خشک مغز!...». البته به نظر ماکه جفت این دو یک مزخرفی هستند.

همکاری نوظهور قدیمی و جدید



یکی از راه‌های جدید برای سر و صدا کردن در دنیای موسیقی همکاری‌های دوفره خوانندگان قدیمی و جدید است که به نوعی طرفداران دو خواننده با سبک مختلف را با هم همراه کند. «کورس» خواننده محبوب و قدیمی موسیقی پاپ در ادامه فعالیت‌های دیگر خوانندگان در زمینه آهنگ مشترک، آهنگ جدیدی با همکاری «شهرام معصومیان» یکی از خوانندگان جوان این روزهای موسیقی پاپ به بازار عرضه کرده است که استقبال خوبی هم از این کار شده، کورس خواننده دوست داشتنی است که آرزو می‌کنیم در ادامه کارهای جدیدش باز هم موفق باشد.

داور چادر به سر فدراسیون

در عرصه ورزش کشور اتفاقی که خیلی سر و صدا کرد، قضاوت بو دار «محسن قهرمانی» داور مشهدی بازی پرسپولیس و سپاهان بود که در این میان مدیرعامل و سرمربی پرسپولیس هم از داد و قال کردن چیزی کم نگذاشتند و بسیار اعتراض کردند، در حالی که بسیاری قضاوت غلط قهرمانی را به دلیل لجبازی و به قول معروف تیز بازی‌های من درآوردی اش در داوری می‌دانند نه الزاماً تبانی. اما نکته خنده دار این بود که وقتی محسن قهرمانی برای ادای توضیحات به فدراسیون رفت برای فرار از دست خبرنگاران با چادر زنانه در ماشین مخفی شد.



می‌خواهم به سوئد برگردم!

رئیس جمهور جدید و اطرافیانش خیلی دوست دارند که دل سینماگران را به دست آورند اما از آن‌جا که ترک عادت موجب مرض است همچنان بعضی از هنرمندان که شاید کمتر مطرح باشند را اذیت می‌کنند. «مریم مقدم» بازیگر آخرین فیلم سینمایی جعفر پناهی که به همراه «کامبوزیا پرتوی» در جشنواره برلین شرکت کرده بود و در بازگشت - البته در زمان احمدی‌نژاد - از سوی مأموران وزارت ارشاد / اطلاعات به قول معروف سین جیم شده بود اکنون ممنوع الخروج شده و اجازه بازگشت به کشور سوئد که تبعه آن‌جا نیز هست ندارد. امیدواریم بزرگان سینما که در حال خوشحالی بابت باز شدن خانه سینما هستند وظیفه صنفی و همکاری یادشان نرود و حق این بانوی هنرمند در هیاهوی بده‌بستان‌ها ضایع نشود.



Ferdosi Emrooz

WEEKLY PUBLICATION

Issue: 175

Date: October 2, 2013

Subscription Rate:

USA: \$225 per year (52 issue)
Canada: \$275 per year (52 issue)
Europ: \$365 per year (52 issue)

Publisher: Assal Pahlevan

Editorial, Advertising &

Subscription Office

Ferdosi Emrooz

17915 Ventura Blvd, #224

Encino, CA 91316

Periodicals Postage at Van Nuys, CA
and additional mailing offices

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Post Master: send address change to the

Ferdosi Emrooz

17915 Ventura Blvd, #224

Encino, CA 91316

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Email: ferdosiemrooz@gmail.com

Website: www.ferdosiemrooz.com

Coming Soon	French Bakery Encino, CA (818) 757-1248 (818) 996-5104
Coming Soon	Rose Market Los Angeles, CA (310) 826-8888

هفته نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید

«فردوسی امروز» در راستای آزادی و دموکراسی با همکاری

نویسندگان ارزشمند و اندیشمندان آزادیخواه

Name:
نام
Last name:
نام خانوادگی
Address:
آدرس پستی
Country:
کشور
Telephone:
تلفن

هفته نامه فردوسی امروز

سر دبیر: عباس پهلوان
مدیر مسئول: عسل پهلوان
تدارکات: رضا پهلوان
گرافیک: آرتور آزاریان
عکاس: فریدون میرفخرائی
تایپ: حمیرا شمسیان
امور بازرگانی: ونوس

facebook

Ferdosi Emrooz

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Caspian Food M. Scottsdale AZ (480)473-4793	Tochal Market Los Angeles, CA (310) 441-1041	Westwood Music Los Angeles, CA (310)473-4980	Shayan Market Torrance, CA (310) 375-5597
Damascus Market Hollywood, FL (954)962-4545	Farhangsar London London UK (44-20)845-55550	Ketab Corporation Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Time Co.(Sepide) Paris France (33-45)781324
Caspian market Ellicott City, MD (410) 313-8072	Q Market Van Nuys, CA 818-345-4251	Kolbeh Ketab Los Angeles, CA (310) 446-6151	Star Market Los Angeles, CA (310) 820-6064
Tehran Market Los Angeles, CA (310) 393-6719	ARA Grocery Glendale, CA (818) 241-2390	Selin Food Bazaar Glendale, CA (818) 956-1021	Crown Valley Market Mission Viejo, CA (949) 340-1010
Super Saman Market Woodland Hills, CA (818) 347-8002	Woodland Hills Market Woodland Hills, CA (818) 999-3003	Wholesome Choice Irvine, CA 949- 551- 4111	Super Irvine Irvine, CA (949) 552-8844
Glatt Kosher Market Los Angeles, CA (310) 473-4435	Mission Ranch Market Mission Viejo, CA (949) 707-5879	Jordan Market Laguna Hills, CA (949) 770-3111	Shayan Market Richmond Hill, ON CANADA

برای تهیه کتاب مورد علاقه‌تان با دفتر هفته نامه «فردوسی امروز» تماس حاصل نمایید!

برای تهیه کتابها
با دفتر هفته نامه
«فردوسی امروز»
تماس حاصل نمائید
تا به صورت پست
ارسال گردد!

از ما بخواهید!
کتابهای
فردوسی

- گام به گام با دنیای ورزش
- طالع بینی خورشیدی
- فراموشخانه / فراماسوئری در ایران
- آخرین تلاش ها در آخرین روزها
- تاریخ ۱۰۰۰۰ ساله چهار جلد
- کتاب های دکتر نوری زاده
- مأموریت در ایران جلد مرغوب
- من کیستم
- (زندگی نامه دکتر علیرضا نوری زاده)
- تاریخ شیرو خورشید
- شاهد سقوط های سه گانه
- و ...

کتابخانه فردوسی امروز

اسامی بخشی از کتاب هایی که در دفتر
هفته نامه «فردوسی امروز» موجود است

با تخفیف ویژه

- | | |
|-----------------------|---------------------------|
| ● فرهنگ نام های ایران | ● رنسانس در ایران |
| ● پیام خوب گل ها | ● ظهور و سقوط سلسله پهلوی |
| ● دامنی از گل | ● ایام انزوا |
| ● یادداشت های علم | ● آشپزی جدید |
| ● خاطرات دکتر مصدق | ● کورش کبیر |
| ● آریو برزن | ● مأموریت مخفی در ایران |
| ● سفرنامه رضا شاه | ● سید ضیا |
| ● از خون دل نوشتم | ● غرور و سقوط |
| ● ظهور و سقوط پهلوی | ● مأموریت در ایران |
| ● پاسخ به تاریخ | ● عطر مردگان |
| ● غریبانه | ● خاطرات و تاملات مصدق |
| ● تاریخ کامل ایران | ● ماجرای فرار قره باغی |

Tel: (818)-578-5477

- 1) "ONE OF THE BEST DOCS OF THE YEAR."
1a) A riveting investigation on the death of privacy... 1b) A MUST-SEE." TWITCH FILM
2) "This film should be MANDATORY VIEWING for everyone who uses the Internet." SLUG Magazine
3) "NAIL-BITING SUSPENSE 3a) a VITAL piece of journalism 3b) asks the questions we should all be asking." filmfestivals.com
4) "DARKLY COMICAL 4a) calmly understated and ARRESTINGLY INSISTENT." Variety 5) "Terms and Conditions May Apply is THE BEST I HAVE SEEN." OC Weekly
6) "If you believe the privacy promises of online giants like Google and Facebook, then Cullen Hoback's doc will REMOVE THE SCALES FROM YOUR EYES and your hand away from your mouse." Toronto Star

Terms and

Conditions

May Apply

I Agree



HYRAX FILMS PRESENTS "TERMS AND CONDITIONS MAY APPLY"
FEATURING MARGARET ATWOOD DANAH BOYD ORSON SCOTT CARD RAY KURZWEIL DOUGLAS RUSHKOFF
MOBY ELI PARISER SHERRY TURKLE AND MARK ZUCKERBERG
DIRECTOR OF PHOTOGRAPHY BEN WOLF CINEMATOGRAPHY CULLEN HOBACK ADDITIONAL CINEMATOGRAPHY VINCE SWEENEY MUSIC BY JOHN M ASKEW
EDITED BY CULLEN HOBACK CONSULTING EDITOR GEOFF RICHMAN ANIMATIONS RYAN KRAMER CHRIS ALLISON ASSOCIATE PRODUCER BEN WOLF
PRODUCED BY CULLEN HOBACK JOHN RAMOS NITIN KHANNA
EXECUTIVE PRODUCERS JAY WALIA KARAN KHANNA NITIN KHANNA JASWINDER GROVER
DIRECTED BY CULLEN HOBACK

IN THEATERS THIS SUMMER
TACMA.NET